**مقدمه مؤلف**

الحمد الله رب العالمین و الصلاه والسلام علی اشرف الانبیا و المرسلین الذی ارسله الله سبحانه و تعالی رحمه للعالمین و علی سائر الانبیا و المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین و رضی الله عن قاده الفتح الاسلامی و جنوده عن قادة الفکر الاسلامی و جنوده و علی کل من حدم المسلمین و یخدمهم الی یوم الدین.

اما بعد

*کتابی که پیش روی دارید، زندگینامه ی فرماندهی از فرماندهان پیامبر و سفیری از سفراء نبوی، صحابی بزرگوار و الگو و سرمشق مسلمانان حضرت عمروبن عاص«رض» می باشد.که مطالعه در مزایا و ویژگی های سیرتش برای فرماندهان و سفراء و دانشجویان پژوهشگر سطوح عالی در دانشکده ها و دانشگاه های نظامی، سودمند خواهد بود زیرا مدت مدیدی است که دانشجویان نظامی به مطالعه و پژوهش درباره ی سیرت پیامبر«ص» تحت عنوان«جنگ فلسطین» و (جنگ عراق)، می پردازند. و فارغ التحصیل می شوند.، در حالی که به کسانی که سرزمین هایشان را استعمار کرده اند به چشم یک الگو می نگرند. الگو هایی که جز ویژگی های یک استعمارگر غاصب، صفات ویژه ی دیگری در آنان جسته نمی شود. و بحمد الله وقت آن رسیده است که با شایستگی و اعتبار برای امروز و آینده ی خود به فرماندهان عرب مسلمان، که با برخورداری از مزایایی برجسته، الگویی برای ما به شمار می آیند، اقتدا کنیم نگارنده با اعتماد به منابع و مصادر عربی اسلامی، سیرت عمرو بن عاص«رض» را نگاشته ایم. زیر را این منابع سزاوارتر به آنند که از آنان نقل شود چه نویسندگان بیگانه فرماندهان ما را آن گونه که خود پنداشته اند، نه بر مبنای واقعیتهای به ثبت رسیده به تصویر کشیده اند و بدین طریق عمدا یا نا آگاهانه در اشتباهات بزرگی گرفتار آمده اند. ولی می بایست به این اشتباهات پی برد و در ورطه ی آنها نیفتاد. این را بدین خاطر می گویم چون من تاریخ نویسانی را در دانشگاه های عربی دیده ام که آراء بیگانگان را اصل و منابع اسلامی را فرع قلمداد می نمایند .حال آن که بر اساس قاعده، تاریخ عربی و اسلامی ما می بایست در مقام اصل و منابع بیگانه در مقام فرع قرار گیرند.*

ونمی خواهم محققین عرب از منابع و مصادر بیگانه دوری نمایند، بلکه از آنان می خواهم تا به تصدیق تمام آنچه در منابع مزبور آمده روی نیاورند و فریفته آن آراء نشوند و بدون دقت و تعمق از پذیرفتن تمام آنچه در آنها آمده است، اجتناب ورزند. زیرا منابع بیگانه در بسیاری مواقع عباراتی را بطور پنهانی درباره اعراب و مسلمانان، در مؤلفات خود می گنجانند. برای نمونه به مثالی درباره پنهان کاری منابع بیگانه پیرامون آنچه در منابع شان در فصل فتح مصر بدست مسلمانان می آید،شاره می کنیم. در منابع اسلامی دربیان ماجرای اسلام آوردن عمروبن عاص«رض» از زبان خودش می آید که:(...هیچ فردی به نزدم محبوب تر و برتر و بزرگوارتر در برابر چشمانم از رسول«ص» نبود. و بخاطر شکوه و جلالش، توان آن را نداشتم که چشمانم را به دیدنش روشن نمایم. و اگر از من خواسته شود که او را توصیف کنم، تاب آن را نخواهم داشت، زیرا من چشمانم را به دیدنش خشنود نساخته بودم...)«بتلر» در کتاب (فتح مصر به دست اعراب )در بخش اسلام آوردن عمروبن عاص«رض» این گونه برداشت کرده است، که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، تحمل و تاب نگریستن به صورت عمروبن عاص را نداشت، نه این که عمروبن عاص«رض» همان کسی است که از روی حیا و شرم تاب نگاه کردن به چهره رسول الله«ص» را ندارد. و این چنین بتلر معنی را برعکس و واقعیت را واژگون جلوه داده است. تنها منابع و مصادر عربی اسلامی قادرند تا زندگی مردان عرب و مسلمانان را توصیف نمایند. از این رو باید به این منابع استناد کرد و به مصادر بیگانه که در شناخت و احاطه بر حالت مردان عرب و مسلمانان به گمراهی عمیقی کشانیده شده اند، اعتماد ننماییم. چون ممکن است در این منابع اشتباهات و پنهان کاری هایی وجود داشته باشد، به ویژه آنچه که در ارتباط با دین اسلام و زبان عربی است. کما اینکه روی آوردن به مطالعه و تحقیق در زمینه خصوصیات و مشخصه های واقعی زندگی ژنرالهای بیگانه چون«لنبی و گورو» و دیگر فرماندهانی که خود از اشغالگران سرزمین های اسلامی و عربی به شمار می روند، منجر به تضعیف و فروپاشی روحیه سپاهیان مسلمان و عرب می گردد... و پیداست، لشکری که از لحاظ روحیه جنگی منهدم و فرو ریخته باشد، فاقد ارزش نظامی است.

اما اصولا تعریف روحیه چیست؟

اگر بخواهیم روحیه را باتوجه به تعریف ارئه شده آن ، پیش از جنگ جهانی دوم تعریف نماییم باید بگویی:«روحیه مجموعه خصائص و ویژگی هایی است که یک لشکر ورزیده و کارآمد متکی بر قدرت را از گروهای شبه نظامی متمایز ساخته و بر پایه این صفات اطاعت مبتنی بر عشق و وفاداری و استقامت در شرایط سخت و تحقق تمام مزایایی که از یک نظامی فردی مطیع، شجاع و صبور بسازد را در او نمایان می سازد. در این صورت چنین تعریفی تنها منطبق بر خود ارتش خواهد بود. زیرا که جنگهای پیش از جنگ جهانی دوم رویارویی دو لشکر با یکدیگر بود، نه جنگ میان توده های انسانی یکی از دو ملت .»

اما تعریفی که امروز از روحیه می شود بدین ترتیب است:«روحیه به مجموعه توانمندی ها و استعدادهای نهفته در درون آدمی اطلاق می شود که قابلیت تداوم و استمرار در مسیر راه به همراه اراده ای قوی، علی رغم وجود شرایط مختلف در فرد ایجاد می کند. حیطه این تعریف علاوه بر یک لشکر، تمام افراد یک کشور و ملت را نیز شامل می شود.»

و چنانچه درصدد بسط این تعریف باشیم، می توانیم این گونه بگوییم:«هر فرد از افراد یک ملت می بایست،قوی و دور از احساس ضعف و دارای عزت و ذلت ناپذیر باشد. ثابت قدم بوده و در برابر نا ملایمات عقب ننشیند.صبور و خوشبین به آینده بوده و از ناشکیبایی و یأس و بدبینی بپرهیزد و در مسیر تحقق اهداف بلند و آرمانی اش با جان و مال آماده ای فداکاری و از جان گذشتگی باشد و از هیچ تلاشی در این راه دریغ نورزد.»

عوامل اساسی که در رشد، تقویت و ازدیاد روحیه موثرند عبارتنداز:

1-باور و عقیده راسخ

2-داشتن فرماندهی و رهبری توانمند.

پیش از آغاز نبرد سرنوشت ساز یرموک وصف آرایی دو لشکر مسلمان و روم در برابر یکدیگر که در سال13 هجری بوقوع پیوست، مردی از مسلمانان خطاب به فرمانده ی جنگ خالدبن ولید گفت:« رومیان چه بسیارند و مسلمانان چه اندک...» خالدبن ولید«رض» گفت:«ماأقلّ الرَّومُ و أکثَرَ المُسلمِینَ انَّما تُکثَرُ الجُنُود بِالنَّصرِ و تَقلُّ بِالخُذلان» (خیر، بلکه چه اندکند سپاهیان روم و چه بسیارند سپاهیان مسلمان. زیرا با امدادهای الهی سپاهیان بسیار و با خذلان و عدم نصرت خداوند به قلت روی می آورند.) این بدین معنی است، که به آن میزان که روحیه ای قوی و پایدار، در پیشرفت یک لشکر می تواند، موثر باشد، داشتن عَدَد و عُدَد کافی از ایفای چنین نقشی برخوردار نیست. و ارتشی که عاری از روحیه بالا باشد، ارزشی در میدان جنگ ندارد و گروه اندک برخوردار از روحیه سرشار بر گروه بسیار با روحیات فروریخته،.

ناپلئون بناپارت می گوید:«ارزش و و بهای روحیه ی سربازان در نبرد در مقایسه با ساز و برگ و عُدَد آنان به نسبت سه به یک است.» یعنی در ارزیابی توان یک ارتش 075/0 از آن روحیه و 025/0آن متعلق به ابزار و تجهیزات مادی است.جمله مزبور حاکی از آن است که، ناپلئون در این مقوله اش، بر نظریه و ایده ی بسیاری از فرماندهان بزرگ نظامی در گذشته و حال مبنی بر نقش حیاتی روحیه بعنوان مهمترین عامل در رویارویی های نظامی، صحه گذاشته است. به غیر از اینکه سرتیپ«فولار» درکتابش(اسلحه و تاریخ) نظر به اختراع بمب هسته ای و هیدروژنی و وجود استحکامات نظامی عظیمی که به اختراع سامانه های پرتاب این سلاحها انجامیده و نیز پیشرفت در کاربردهای مختلف این تسلیحات، با این دیدگاه مخالفت نموده است.

البته جای هیچگونه تردیدی نیست که ظهور اسلحه های پیشرفته نوین در عرضه ی نظامی، از ناحیه ی مادی از اهمیت بسزایی برای ارتش های امروزی برخوردار است. به طوری که میانگین میزان اهمیت دو ناحیه مادی و معنوی به نسبت متساوی50% برای هر کدام از آنها در نظر گرفته شده است. از این رهگذر،

ناحیه و جهت معنوی حتی پس از ظهور سلاهای پیشرفته ی نوین همچنان وزنه ی سنگینی را در معادلات نظامی به خود اختصاص داده است.

 وجود روحیه ی قوی در گذشته و حال همواره و برای همیشه یکی از عوامل و عناصر سرنوشت ساز، پیروزی در میدان نبرد بوده و خواهد بود.

عوامل اساسی در رشد و ارتقاء روحیه

الف-دین :

دین و تعلق به عالم معنوی، یکی از مهمترین عوامل ازدیاد روحیه یک ملت محسوب می شود. و با اطمینان می گویم هیچ دینی را که همانند دین مبین اسلام، در ازدیاد و تقویت روحیه مؤثر باشد، سراغ ندارم. بررسی و مطالعه در تاریخ اسلامی شاهدی بر این مدعاست که چگونه اعراب پس از گرویدن به اسلام به روحیه ای مضاعف و استوار دست پیدا کردند و تنها در ظرف چند سال، دروازه های چهار سوی جهان را به روی خود گشودند.

ب-فرماندهی: فرمانده موفق و پیروز، روحیه ی جنگی و سربازانش را روز به روز افزایش می دهد. آنچه در صفحات آتی خواهد آمد، سرگذشت و سیره ی یکی از فرماندهان مسلمان عرب و سفیری از سفراء پیامبر خدا«ص» حضرت عمرو بن عاص«رض» است. وی از معدود فرماندهان پر افتخار فتوحات اسلامی است که در حدود نیمی از سرزمین شام، مصر لیبی در سایه ی استعدادها و قابلیتهای بالای او گشوده شد. سرگذشت حاضر همچون نوری است که به عصور نخستین اسلامی تابیدن می گیرد و در انعکاس خود، مزایای برجسته و خصوصیات منحصر بفرد این صحابی را با استناد به منابع دست اول اسلامی و عربی و نه منابع بیگانه به تصویر می کشد. مطالعه در سیرت و لابه لای زندگی این صحابی و سایر فرماندهان فتوحات اسلامی سزاوار آن است، تا با تأمل و نگرش عمیق و مطالعه بیشتر در آن نگریسته شود. زیرا سیرت آنان، از آن ما و در بر گیرنده ی درسها و اندوخته ها و آموزه هایی است که در دنیا و عقبای ما به کار می آید. این درحالی است که هیچ گونه پیوند و ارتباطی میان ما و فرماندهان بیگانه و بویژه کسانی که سرزمین های ما را به اشغال خود در آورده اند وجود ندارد. چه، سر گذشت این فرماندهان نه شایسته تتبع است ونه تحقیق. چه رسد به الگو و سرمشق پذیری از آنان. از خداوند مسئلت دارم که این مطالعه و پژوهش را برای فرزندان علاقه مند به رشته های نظامی در دانشگاه ها و دانشکده های افسری و تمام نظامیانی که به نوع منابع و مراجع بیگانه و نیز شخصیت فرماندهان غربی، آنان را خیره و مفتون خود ساخته است، مفید و سودمند واقع گرداند. زیرا آنچه منابع مزبور دنبال می کنند، نبردی فکری و روانی است که خطری بزرگ و آثاری به مراتب زیان بارتر از استعمار نظامی و اقتصادی با خود به همراه دارد. و از خداوند قادر و متعال خواستارم، افکار و اندیشه های مسلمانان را از لوث ابزار و عوامل استعمار فکری که خطرناک ترین نوع استعمار است پاک بگرداند.

وصلی الله علی و مولای رسول الله سیدالقادات و قائدالسادات رجل الرجال و علی آله و اصحابه وسلم تسلیماً کثیرا ً

 الحمدلله ربّ العالمین.

 سردار سرتیپ محمود شیث خطاب



صحابه و مرجعیت دینی

به قلم: دکتر عمر عبید حسنه

صحابه نسل مرجع

پر واضح است که، پرورش، تربیت و بازیابی دوباره‌ی این امت و عرضه جدید آن به انسانیت جز با مهیا ساختن و ایجاد فضایی که زمینه تولد و زایش نخستین جوانه هایش را فراهم آورد، مقدور نخواهد بود. و به سخن دیگر: بازسازی مجدّد آن و توانایی دستیابی به مزایای نسلی که می تواند مرجع و منبع نسلهای پس از خود قرار گیرد بویژه نسل نخست صدر اسلام که به شهادت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از بهترین و بی‌بدیل‌ترین، قرون و اعصار به شمار می‌روند. وارد شدن در عمق تاریخ امتهای پیشین و راه جستن و پیروی از نمونه و الگوهایی که قرآن در قالب قصص و حکایات قرآنی، آن به امت نمایانده است. و آگاهی از روند و سیر تاریخی امت اسلامی و ریشه یابی آسیبها و لطماتی که بر بدنه ی آن وارد آمد و در نتیجه آن را به شکلی که امروز می بینیم، تبدیل نمود و نیز تعیین نقاط خلل و مراکز رخنه درگذر از مراحل مختلف تاریخی آن و پی بردن به اسباب وقوع این اختلالات، در پرتو سنن ویژه و قواعد کلی خداوند، که رعایت و یا سرپیچی از آنها، به انحطاط و پیشرفت یک امت می‌انجامد، از جمله عواملی‌اند که، می‌توانند ما را به احیاء و بازسازی دوباره‌ی نسل کنونی امیدوار بسازند.

اهمیت خیر القرون

 شاید یکی از مقاطع و مراحلی که بیش از سایر مقاطع تحقیق، بررسی و تحلیل مستمری را می‌طلبد، عصر نبوت و دوران خلافت راشده و مقطع زمانی خیرالقرون، باشد.

 باید، اصول، ضوابط و فرمولهایی که در شکل گرفتن این نسل اسلامی، نقش داشتند، شناسایی و بازسازی شوند.

اهمیت این امر از آن جهت است که شناخت، از این برهه‌ی زمانی و پی بردن به عواملی که باعث سرعت بخشیدن به حرکت اصلاح و شکوفایی این عمر شده است منجر به پیدایش اگویی روش مندانه و با قاعده ، تجسمی از نسل مرجع خواهد بود که تصویری شفاف از منابع زنده و دست اول برای نسل کنونی را به دست می‌دهد. با خوانی پرونده‌ی خیرالقرون و نگرش دوباره در سیرت بانیان آن، علاوه بر اینکه بمثابه نقطه آغاز و مبدأ حرکت به سوی اهداف نهایی دینی به مشار می‌رود، به ایجاد ثبات و استقلال فرهنگی و تشریح علائم هویت تاریخی، تمدن اسلامی، کمک می‌کند. کما اینکه به ارائه جنبه‌ی انسانی و جهانی رسالت اسلام و نمایان ساختن خصائص عصر پیشرو و عدالت محور به عنوان امین نسلهای آتی در حفظ گنجینه‌های بزرگ اسلامی می‌پردازد. تا بدین طریق بتوان بستر لازم را برای تبدیل مبادی و ارزشها به برنامه‌ها و طرحهای قابل اجرا، فراهم آورد و افکار و ایده‌ها را از جنبه‌ی تئوری به جنبه‌ی عملی انتقال داد و از مقاصد و اهداف شرائع و احکام دین پرده بردشات. مطالعه و کنکاش پیرامون مزایای این نسل ممتاز اسلامی به ما کمک خواهد کرد، تا در پرتو توانایی اسلام در عرصه‌هایی چون اجتهاد و گنجایش در أخذ آراء سودمند ملل دیگر و فضای باز بحث و مناظره، چشم اندازها و افقهای درخشانی را که با خلود و جاودانی اسلام و روحیه‌ی تسامح و انعطاف‌پذیری آن از یک طرف، و با کارآمدی این دین در هر عصر و مکانی از سویی دیگر، در تعارض نباشد، برای نسل کنونی ترسیم نماییم.

 از اینجاست که تجارب، اندوخته‌ها و دستاوردهای به جای مانده از این نسل و تبدیل ارزشها در این قرون سه گانه به واقعیتی ملموس و مشهود در زندگی، در ضمن اینکه بخشی از دلایل، خلود و جاودانی این دین به شمار می‌آید، از جمله ابزار تشریح و توضیحی‌اند، که به دلیل برخورداری از تعاریف قطعی و مسلم، قادرند تا شرایط مناسب برای تعامل و سازگاری همگان با کتاب و سنت، را در شرایط متفاوت مهیا سازند.

رهایی از انحصار صفات و مزایا

 شاید امروزه یکی از موانع بزرگ فراروی کسانی که، به تأسی و الگوبرداری از این نسل منحصربفرد فرا می‌خوانند، انحصار خصائص و مزایای برتر اسلامی در فصل آغازین (عصر خیر القرون) در ضمن محبوس ماندن در قالب و شکل باشد. پدیده‌ای که بیشتر به تقلید و عدم آگاهی از مقاصد مورد توجه و مدنظر شریعت شباهت دارد.

 بر این اساس تعریف تقلید به معنای اتباع کورکورانه‌ی صرف، به غیر از تقلیدی است که بر تسلط علمی و احاطه‌ی کامل فرد بر مسائل و پی‌بردن، به دلایل و انگیزه‌های تشریع یک حکم، اطلاق می‌شود.

 منحصر نمودن خصائص برتر در قشری به خصوص و محدود کردن خویش در دسترسی به آن صفات، یا تقلید محض بدون احاطه در فهم معانی و دست نیافتن به رشد بلوغ فکری، از عهده‌ی هر کس حتی کودکان نیز بر می‌آید. و می‌توان آن را از ادنی‌ترین وظایف عقل بر شمرد (چنانچه عقل به سوی آن کشانده شود) . در حالی که تبحر در فهم مقاصد مفاهیم دینی و پرده برداشتن از معانی نهفته در شریعت، در کنار رشد و بالیده‌گی فکری، مجموعه مسائل به هم پیوسته‌ای اند که فقدان و خلاء آن در جامعه کنونی به شدت احساس می‌شود. و معتقدم آنچه پرداختن به آن از اهمیت بسیاری برخوردار است رهایی معانی و مفاهیم از قید و بند اشخاص و ازمنه و امکنه به خصوص است.

 لذا، عجز در رهایی از قید و بندهای مذکور و ناتوانی در فراتر رفتن از صورت به حقیقت و از برون به درون باعث نازایی در عرضه و تولید و توقف رشد و توسعه می‌گردد.

 لذا، محصور نمودن رشادت و قهرمانی در محدوده‌ی قهرمان و سخاوت در حیطه بذل و جود و پرهیزگاری در محدوده‌ی متقی و ایثار در چارچوب ایثارگر و به عبارت ساده‌تر انحصار این صفات در حیطه‌ی فردی و عدم کفایت سایر انسانها در دسترسی به این مختصات و شاخصه‌ها، سبب بروز عارضه‌ای روحی و کشیده شده دیواری ضخیم در برابر سایر انسانها خواهد شد پدیده‌ای که تصور الگوبرداری از دوره‌ی اوایل را برای نسلهای پس از خود، ناممکن خواهد ساخت.

 و معلوم نسیت، با محصور و محبوس ماندن این صفات در گرو نسل اول و نفی آن از سایر نسلها چگونه در اسلام معنای خلود و توسعه پایدار معنوی بوقوع خواهد پیوست و تا چه میزان این دین قادر خواهد بود همچنان به حرکت خود به سوی تولید، سازندگی و پاسخگویی به نیازهای بشری در هر برهه و دوره‌ای، ادامه دهد؟

 و اصولاً چگونه می‌توان، شاهد دلاوری و قهرمانی‌ای بود که، مزایا و خصوصیات آن از محدوده‌ی یک قهرمان فراتر نمی‌رود...!؟ معضلی که حتی تمایل و انگیزه‌ی نزدیک شدن به آن صفات و مزایا را از ما سلب می‌نماید.

 افزودن بر این، پژوهشگر در تاریخ و تمدن اسلامی به وضوح در می‌یابد که اسلام بر خلاف سایر تمدنهای گذشته و حال بر شکوه و عظمت صفات پسندیده افزوده و به شهامت و قهرمانی ارج نهاده است. تا بدین وسیله زمینه‌ي رقابت و عرصه‌ی تکاپو را برای همگان فراهم آورد.

 و جایگاه قهرمان را وابسته به میزان شایستگی و توانایی وی در پیاده نمودن صفاتی چون استقامت و شهامت و بیرون آوردن این ویژگی‌ها از چهارچوب تخیل و افسانه پردازی به واقعیتی زنده و مملوس در زندگی، قرار داده است.

 از این رو بر این باورم، کسانی که سعی در دنباله روی از تعالیم سلف و به تعبیری پیروی از سیرت پیشگامان نهضت دینی عصر نبوت را محط آمال و کانون توجه خود قرار داده‌اند، بدون آن که در شناخت مفاهیم و مضامین تلاش به خرج دهند و فقط با تمسک به روشهای تجربه شده خود را می‌فریبند که به سنت مقبول و رویه‌ی صحیح دینی دست یافته‌اند، نیازمند تصحیح در آراء و تجدیدنظر در عملکرد خویش می‌باشند.

 این را بدین خاطر می‌گویم که، این عده خود را در ظاهر وصورت محبوس ساخته‌اند و از دسترسی به محتوا و مضمون عاجز مانده‌اند. و به دلیل ناتوانی در تعامل صحیح و درست با خصوصیات نسل طلایی اسلامی، به مانع و حائلی میان خود و پیروی از سیره و عملکرد آنان تبدیل شده‌اند.

 همچنین، به دلیل ناتوانی در بر آورد ساختن انتظارات و عجز از ایجاد تحول در خود و میحط پیرامون، به مانعی در برابر خود نیز تبدیل گشته‌اند.

 نگارنده، اهمیت بحث و بررسی (سیرت نسل پیشرو اسلامی) و بیرون آوردن صفات و ویژگیها از انحصار این دوره‌ی زمانی و انتقال آن به دیگر نسلها را مهم می‌داند. صفات و خصائصی که توانست از دوره‌ی نخستین صحابه در بامداد اسلام، برترین نسل و شکوفاترین دوران را بسازد. و در پرتو همین صفات بود که عقاید و سیره‌ی عملی آنان به ملاک و معیاری بر قوت و ضعف باورها و عقاید نسلهای آتی تبدیل شد و ظهور نمونه‌ای موفقیت‌آمیز از الگوهای ثابت و سبک ویژه زندگی اسلامی رابه ارمغان آورد.

 شکستن دیواره‌ی این انحصار به ما این توان را خواهد داد تا صفات و خصائص مزبور را بر روش تربیتی، آموزشی و رسانه‌ای خود، بلکه بر کلیه‌ی ابزار و اصولی که به تشکیل بافت فرهنگی جامعه‌ی اسلامی می‌انجامد منعکس نمائیم،‌ و از اکتفای صرف به افتخار و مباهات به مرحله‌ی بهره‌برداری و اجرای عملی، که منجر به دگرگونی و تحول در شرایط کنونی می‌گردد، تغییر ایده بدهیم. بدین معنی که، ابتدا می‌بایست فهرستی از خصوصیاتی که عصر خیرالقرون در سایه آن بوقوع پیوست، را تهیه نمود و سپس بر اساس جدول، برنامه‌های فرهنگی و شیوه‌های تربیتی‌ای را طرح ریزی کرد که، در پایان به دستاوردهای مقبول و نتایج قابل انتظار، منتهی شود.

 لذا، این گفته پیامبرﷺ که: ( برترین انسانها کسانی‌اند که در عصر من می‌زییند، سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند »(2).ضرورتاً این پرسش را به اذهان متبادر می‌سازد: شاخص‌ها و ویژگیهایی که نسل خیرالقرون را از سایر نسلها متمایز می‌گرداند کدامند؟ و چگونه می‌توان آنها را لمس نمود و تا چه میزان امکان ارتباط نزدیک با این نسل میسر خواهد بود تا بتوان همچنان در اسلام روحیه‌ی جاودانگی و تولید نظریات و پاسخگویی به تمام نیازهای معنوی بشر را حفظ نمود!؟

 چون در غیر این صورت، اقوال و افعال پیامبرﷺ فاقد یک مصداق عینی و واقعی در زندگی مسلمانان خواهد بود. به خصوص که، قرآن علاوه بر معرفی الگو به بخشی از خصوصیات و ویژگیهایی که به کمک آن نسل صحابه تمامی مزایای خیرالقرون را از آنِ خود ساختند، یادآور شده است.

 به همین دلیل در گذشته مطالعه در غزوات پیامبر ﷺ و فراگیری آن قطع نظر از ناحیه عملی آن، معادل آموزش و فراگیری سوره‌ای از قرآن محسوب می‌شد. زیرا یادگیری علم (سوره) و عمل (جهاد) با هم و در راستای یکدیگر صورت می‌پذیرفت.

 در این باره حضرت علی‌بن حسین رضی الله عنه می‌گوید: «کنا نعلم مغازی النبی ﷺ ، کما نعلم السوره‌ی من القرآن» (ما غزوات پیامبرﷺ را همانند سوره‌ای از قرآن فرا می‌گرفتیم)(3).

 امام زهری می‌گفت: « فی علم المغازی، علم الآخرة و الدنیا» (در فراگیری علم مغازی و سیره‌ی جهادی پیامبرﷺ علم دنیا و آخرت نهفته است). [البدایة و النهایة 3/242](4).

جایگاه صحابه در مقایسه با پیروان انبیاء پیشین

 در اینجا مسئله‌ای است که می‌بایست ولو اندک، در آن تأمل نمود. و آن این است که، صحابه گرانقدر –رضی الله عنه - علاوه بر برخوردداری از موقعیت ویژه و منحصربفرد در تبیین خط‌مشی انسانیت، حامل تصویری شفاف از عصر نبوت می‌باشند که نقش فعال ومهمی در شادابی، نشاط و توسعه‌ی دامنه‌دار روند تاریخی آن بر عهده دارند. لذا موقعیت و مقام آنان متفاوت از سایر امت است. به طوری که، نه پیشینیان توانایی همسانی در عملکرد، میزان یقین و استقامت و سایر صفات متعالی با آنان را دارند و نه آیندگان را یارای ربودن گوی سبقت از آنان است.

 بی‌گمان، آنان معجزه‌ای از معجزات جاودان اسلام و معیاری سنجیده برای تمام اقشار، طبقه‌ها و سلایق بعدی پس از خود در هر عصر و مکان به شمار می‌روند.

 بر این اساس، جهت اثبات و تایید مطلب فوق روزنه‌هایی به سوی تاریخ اسلام به ویژه عصر نبوت خواهیم گشود، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌نمائیم:

 زمانی که موسی\_علیه السلام\_ از قومش خواست تا برای رویارویی و نبرد با متمرّدین آن دوران یعنی عمالقه، او را یاری و همراهی نمایند، بنی اسرائیل در پاسخ به این درخواست او که یکی از پیامبران اولولعزم الهی است، گفتند: « قَالُوا یَا مُوسَي إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّي يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإنْ یَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ. قَالَ رَجُلَانِ مِنْ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمْ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَي اللهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنتُمْ مُؤْمِنِینَ. قَالُوا یَا مُوسَي إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أبَدًا مَا دَامُوا فِیهَا فَاذْهَبْ أنْتَ وَ رَبُّکَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ. قَالَ رَبِّ إِنّی لَا أمْلِکَ إِلَّا نَفْسِی وَ أخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ »

 در این صورت، اگر بخواهیم این سخن قوم موسی-علیه السلام -را با آنچه صحابه پیامبرﷺ پیش از نبرد بدر و در پاسخ به فراخوان آنحضرتﷺ برای رویارویی با دشمن سرسخت و کینه توز مکه به وی گفتند، مقایسه نمائیم هم چنانکه در گفتار یکی از آنها می‌آید:

(ای رسول خداﷺ به خدا سوگند! ما آنچنان که بنی‌اسرائیل به پیامبرش موسی گفت: ای موسی، اینک تو و پروردگارت به مقابله دشمن بشتابید، ما در سرزمین خود ماندگاریم) با تو معامله نخواهیم کرد. بلکه در پاسخ به فرمانت می گوییم: ای پیامبر خدا! در معیّت و یاری پروردگارت، به کارزار با دشمن بپرداز. ما نیز دوشادوش و در کنار خدا و رسولش با دشمنان خواهیم جنگید). آن جاست که به وجه تمایز و برتری این نسل از سایر نسلها در طول تاریخ طولانی انبیاء پی خواهیم برد.

نمونه‌ی دیگر این مقایسه، موضعگیری و واکنش پیروان حضرت عیسی- علیه السلام-(حواریون) است. حواریون از وفادارترین گرویدگان عیسی و یار و مددکار وی در طول زندگی به شمار می آمدند. اما با این همه در مسیر دستیابی به معرفت الهی به جزم کامل دست نیافته بودند. بدین خاطر، در پیمودن راه با استواری و ثبات مطلوب به نوعی تردید دچار شده بودند.

خداوند تردید آنان را این گونه بیان می‌کند. « إذ قال الحواریون یا عیسي ابن مریم هل یستطیع ربک أن ینزل علینا مائدة من السماء قال اتقوا الله إن کنتم مؤمنین. قالوا نرید أن نأکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم أن قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین. قال عیسي ابن مریم اللهم ربنا أنزل علینا مائدة من‌السماء تکون لنا عیدا لأولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وأنت خیرالرازقین.»(6)

لذا اگر این موضعگیری پیروان عیسی-علیه السلام- با موضع پیروان پیامبرﷺ پس از بازگشت آنحضرتﷺ از سفر معراج ـ که باور آن بر عقل دشوار می‌آمد ـ بسنجیم، چنان که، ابوبکر صدیق-رضی الله عنه- پس از شنیدن خبر معراج پیامبرﷺ در ضمن عبارتی که نشانگر شکوه یقین و ستیغ باور اوست گفت : « فان کان قال، فقد صدق » (اگر پیامبرﷺ آن را گفته است ـ رفتن به بیت المقدس ـ بی گمان راست گفته است) در آن موقع به جایگاه و موقعیت ویژه و حساس این نسل منحصر بفرد در میان تاریخ رسولان واقف خواهیم آمد.

وجود این خصایص فراوان دیگر در زندگی صحابه به ما کمک خواهد کرد، تا به جایگاه این نسل پی برده و از بخشی از ابعاد برتر زندگی آنان، که به گواهی پیامبرﷺ از بهترین فاکتور ها و جنبه های والای زندگی یک انسان به شمار می روند، پرده برداریم.

و از آنجایی که نسل صحابه جایگاهی ممتاز از شاخصه های برتر و وجه تمایزی به خصوص در طول تاریخ بشریت به طور عام و تاریخ پیامبران به طور اخص، را از آن خود ساخته اند، اهداف و مقاصد نبوت به نمودی عینی و واقعی در زندگی آنها تبدیل شده بود و نیز به عنوان نسلی که قادر است همواره نقش الگویی جامع وسرمشق پذیر را ایفا نماید، به تصریح قرآن به رضایت و خشنودی خداوند متعال نائل آمدند: «رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ». و نیز با پشت سرنهادن مرحله ی رضا و خشنودی و التزام بر دستورات شرع و نظم و انضباط در اجرای آن و پیشتازی و سبق در اذعان به فرامین دین و گردن نهادن به آن و حصول یقین در درستي راهی که برگزیده بودند توانستند به آنچه که از صفات نیک پسندیده است، دست یابند. از اینرو خداوند، آنان را ستود «وَ رَضُوا عَنْهُ».

جدایی صحابه از میان امت و پیامدهای آن

پیامبر اسلامﷺ در فرازی موقعیت و جایگاه صحابه در مقایسه با سایر امت را این‌گونه توصیف می‌کند «النجومُ أمنهُ للسما فإذا ذهبتِ النجومُ أتی السماء ما توعد, و أنا أمنه لأصحابی فإذا ذهبتُ أتی أصحابی ما یُوعدون, و أصحابی أمنه ذهبَ أصحابی أتي أمتی ما یُوعدون»

ترجمه: (ستارگان محافظ و امین آسمانند و هر گاه ستارگان رو به زوال روند اسمان نیز فرو خواهد پاشید. و من امین یاران خویش هستم و هر گاه من از میان آنان بروم، یارانم به آنچه وعده داده‌اند، عمل می نمایند. و هر گاه یارانم از دنیا رخت بر بندند، امتم آنچه را وعده داده اند، تحقق خواهند بخشید).[مسلم](7)

و معتقدم آنچه پیامبرﷺ از تمثیل فوق بدنبال اثبات آن است، کاملا مبرهن و آشکار است: زیرا محو و نابودی ستاره‌ها یعنی از هم پاشیدگی و ایجاد بی نظمی و عدم تعادل در نظام کائنات و توقف چرخه ی حیات بر روی زمین ... از این رو محو و از میان برداشته شدن سنتهای نبوی و معارف و دانشهای کلام وحی یعنی شیوع بدعات و ایجاد اختلال، بی نظمی و از هم پاشیدگی در شیوه‌ی زندگی اسلامی و عام شدن آشفتگی و هرج و مرج و ظهور آراء مختلف ،گمراه کننده و .... ، غیاب نسل صحابه و کنار گذاشتن آن از میان مجموعه ی بزرگ امت (که امین معارف الهی و حامل میراث نبوت برای نسل‌های پس از خود به شمار می رود) مسلمانان را از دسترسی به مرجعیت دینی، محروم خواهد ساخت و به دنبال آن بنیادها و پایه های تمدن اسلامی دستخوش تزلزل و فرو ریختگی خواهد شد. معیارهای اسوه‌ي ديني و یک الگوی تمام عیار در تطبیق و تقارن با سیرت نبوی بی‌ثبات و معیوب خواهند ماند. به طوری که در هر عصر به گونه‌ای متفاوت از زمان پیشین تعریف می‌شوند و زمینه را برای کشمکش و سردرگمی میان افراد امت اسلامی و پیچیده‌تر شدن اوضاع و گرفتار آمدن در ورطه‌ی شکست و پراکندگی و تجزیه و نیز قرار گرفتن در معرض طوفانهای تمایلات مهیا خواهد ساخت.

عدالت صحابه

تمامی فرق اهل سنت و جماعت بر عدالت صحابه در نقل و روایت حدیث اتفاق نظر دارند. اما عدالتی که امکان ارتکاب خطا و گناه را تحت هیچ شرایطی، جایز نمی شمارد از نقطه نظر این گروه از مسلمانان (اهل سنت) فاقد اعتبار است.

خطیب بغدادی - رحمه‌الله - در کفایه می گوید: (در باب عدالت صحابه احادیثی با گستره‌ی فراوان وجود دارد که همگی آن‌ها با آنچه در قرآن از فضائل و مناقبشان آمده همخوانی دارد. و مقتضای تمامی این احادیث آن است که انسان به پاکی و عدالت صحابه و دوری آنان از رذائل و قبایح شرعی و دینی، یقین حاصل نماید. و از آنجا که، هیچ فردی از امت مجاز به تعدیل و یا مجروح قرار دادن فرد دیگری (بدون دلیل قطعی) نمی باشد، لذا ناگذیر به تعدیل آنان می‌باشیم .مگر اینکه، وقوع امری غیر قابل انتظار، از سوی یکی از آنان به اثبات برسد (که در این صورت عدالت او مورد تردید واقع می گردد) اما با ارتکاب معصیتی عامدانه توسط یکی از آنان صفت عدالت از وی سلب می گردد. حال آنکه خداوند آنان را از تداوم در ارتکاب گناه مبرا و پاک نموده و شان و مقام آنان را به نزد خود، شامخ و بلند گردانیده است.و چنانچه از زبان خدا و رسولش، فضائل و مناقبي درباره‌ی آنان بیان نمی‌شد باز هم ترک دیار و آواره شدن از وطن و جانفشانی و شتافتن در راه دین و بذل جان و قابلیتها, و از دم تیغ گذراندن حتی نزدیکترین اقارب جهت هموار نمودن مسیر اسلام و داشتن روحیه‌ي خیرخواهی برای بشریت و برخورداری از نیروی ایمان و یقین فزاینده می‌توانست، تنها دلیل قطع و قانع کننده‌ای باشد که، بر عدالت پیشگی و مبرا بودن آنان از قبایح دینی، شهادت بدهد، و برترین جایگاه تعدیل و تزکیه‌ي را در میان معدلین و منصفینی که پس از آنان می آیند، از آنِ آنان بسازد). [الكفايه، ص 96ـ93](8)

علّامه احمدبن يتيمه متعاقب اين فرموده‌ي خداوند معتعال: « لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا » (فتح/18)(9) مي‌گويد: (رضايت وخشنودي صفبي از صفات ازلي و قديمي الله تعالي ست. و خداوند از بنده‌اي اظهار رضايت مي‌نمايد كه به وضوح مي‌داند، آن بنده تا آخر عمرش درصدد فراهم آوردن موجبات رضایت خداوند است و کسی که خداوند از او راضی باشد، پاداشش بهشت برین است و هرگز از او ناخشنود نخواهد شد. و اگر، اعلام رضایت (خداوند) با ایمان فرد و کردار نیکش همراه باشد، حمل بر تعریف و تمجید از فرد ممدوح می‌گردد و چنانچه در علم پروردگار، تمایل فرد مرضی عنه (کسی یا کسانی که خداوند رضایت خود را از آنان اعلان داشته) به سوی نافرمانی و انحراف از مسیر دین در آینده، باشد، هرگز با ستایش و مدح، او را مشمول رضایت خود نمی‌گرداند (و در مواقع ذکر مدح در چنین مقامی (نافرمانی) مهمل و بیهوده است و به طور قطع خداوند از مهمل و بیهودگی مبرّاست). [الصارم المسلول ص 573 – 572 دارالکتب العلمیه](10)

علّامه ابن حزم ـ رحمه‌الله ـ در رابطه با آیه مذکور می‌گوید: «فمن أخبرنا الله عزوجل أنه علم ما فی قلوبهم رضی عنهم، و أنزل السکینه علیهم، فلا یحلّ لأحدٍ التوقّف فی أمرهم، أو الشک فیهم ابته» (برای هیچ فردی به هیچ روی جایز نیست، کسانی را که خداوند به اطلاع از نهانخانه دلهایشان و رضایت از روش و عملکرد و فرود آمدن سکینه وآرامش بر دلهایشان در کلامش خبر داده، در برابر آنان به موضعگیری و مخالفت بپردازد و یا در صداقت آنها شک و تردیدی به خود راه دهد) [الفصل فی الملل و النحل، 4/148](11)

از این رهگذر است که عبدالله بن مسعود در توصیف اصحاب محمدﷺ می‌گوید: «مَنْ كان منكم متأسياً فليتأس بأصحاب محمدﷺ ، فانّهم كانوا أبّر هذه الأمة قلوباً، أعْمَقَهَا علماً، و أقلَّها تَكلّفاً و أقْوَمها هَدْياً و أحْسَنَها حالاً ... قوماً اختارهم الله لصحبة بيه و اقامة دينه، فاعرفوا لهم فضلهم، و اتبعوا هم في آثارهم،‌فانهم كانوا علي الهدي المستقيم» (هركس از شما بدنبال اسوه و الگوست، می‌باید قدم در راه یاران محمدﷺ بنهد. کسانی از امت که قلبهایشان پاکیزه‌تر، علمشان عمیق‌تر و تکلف‌شان اندک‌تر و سیرت و منش‌شان صحیح‌تر و فرجام‌شان نیک‌تر از سایر امت بود. افرادی که خداوند آنان را برای مصاحبت پیامبر و اقامه‌ی دینش برگزید. از این رو مقام و جایگاه آنان را پاس بدارید و قدم در راه و سیرتشان بگذارید، زیرا که آنان هدایت دیده و راه یافته بودند). [جامع بیان العلم و فضله لابن عبدالبر](12)

بدین سبب و بنابر آنچه گفتیم، می‌توان از آثار و عواقب خطرناکی که با لطمه وارد نمودن و خدشه دار کردن اعتبار این نسل و لکه‌دار نمودن آن دوران، مترتب می‌شوند، پرده برداشت.

نسلی از امت که به مثابه بن مایه و زیر بنای اسلام و نمونه‌ای از تطبیق واقعی اسلام در زندگی و خاستگاه سرمشق و اگو و بذرهای درخت تنومند تمدن اسلامی با تمام شاخه‌ها و ابعادش، به شمار می‌آیند.

صحابه و شبهه‌ی عصمت

 اما در باره ی مسأله ی عصمت و مصون ماندن از خطا باید گفت که، صحابه معصوم نیستند. زیرا آنان همچون سایر انسان‌ها مرتکب خطا و صواب می‌شوند و کلیه‌ی جوانب زندگی یک بشر را می‌توان در آن ها جست، و هر آنچه از تمایلات، انگیزه‌ها، غرایز، صفات انسانی و تفاوت در درجات و مراتب دینداری و وجود گرایشهای فردی‌ای که، به تفاوت در آرا و دیدگاه‌های انسانها در مقایسه با یدیگر منتهی می‌شود، در آنها نیز قابل رویت است.

لذا هرگز نمی‌بایست به عصمت آنان در قول یا عمل قایل بود یا در صفاتی چون سلب آزادی اختیار و آفریده شدن بر سرشت پاک، آنان را قرین و همسان ملائکه دانست.

بسا اوقات فردی از اصحاب آنحضرت ﷺ در حیات وی، در ورطه‌ی خطا و گناه می‌افتاد و قرآن نیز عمل او را مورد نکوهش قرار می‌داد. آنان در مسائل و رویدادهای مختلف اظهار نظر می‌نمودند، گاهی صائب و درست و در بعضی موارد دچار لغزش می‌شدند. به طوری که اختلاف آنان در فروع دین و نه اصول وعقاید (که هرگز در آنان اختلاف ننمودند) به تفاوت در اخذ دیدگاه‌ها و شیوه استنباطات در قضایایی از این دست (فقهی) میان سایر مسلمانان منجر شد.

بارها پیش می‌آمد که حضرت ابوبکر-ضی الله عنه -از رأی خویش دست بر می‌داشت. و چه بسا حضرت عمر-رضی الله عنه- از ایده و نظرش صرف نظر می‌کرد. «و اصابت أمراه و أخطا عمر» (رأی یک زن درست در‌آمد و عمر به خطاء رفت) و بارها این جمله از زبان حضرت عمر-رضی الله عنه- به گوش رسیده است: «لولا علیٌ لهلک عمر» (اگر ـ دلالت و راهنمایی ـ علی نمی‌بود، بدون تردید عمر تباه می شد) و آن هنگامی بود که، قصد داشت، زنی را به جهت زاییدن در شش ماهگی رجم نماید.

در صورتی که صفات و خصائص بشری در آنها سرایت نداشت به هیچ وجه استحقاق و صلاحیت یک الگوی انسانی ـ دینی را دارا نبودند. و پیروی از یک الگو عملی اسلامی و نمودار گشتن معجزه‌ی اسلام در خلال اراده‌های بشری، امری ناممکن می‌نمود.

از امام دارالهجره امام مالک ـ رحمه الله ـ منقول است که : «کل انسان یوخذ من کلامه و یُرَّدُ الاصاحب هذا القبر» (سخن همه‌ی انسان‌ها احتمال قبول و انکار را دارد جز صاحب این قبر).(13) منظور از صاحب قبر پیامبرﷺ است. چون خصیصه ی نبوت وی را از گناه مصون داشته، و مورد تایید، صلاحدید و هدایت وحی بوده است.

بر خلاف صحابه که امکان بروز هر یک از خطا و صواب، در آنها به چشم می‌خورد و در کانون‌ها و مراکز متفاوت زندگی بشری پا‌گذاشته و در آن زیسته‌اند.

بنابر آن‌چه گفتیم، می‌توانیم بگوییم: وجود ذات بشری در صحابه و بروز رفتارها، گرایش‌های مختلف و تفاوتهای فردی در زندگی آنان، تمامی حالات و رخدادهایی که ممکن است امت پیامبر خاتمﷺ به نوعی با آن مواجه و یا در آزمون آن قرار گیرد را در بر گرفته است. تا بدین وسیله در سایه‌ی تربیت و رشد انسانها بر الگوی رفتاری صحابه، وعده‌ی الهی در جانشینی مؤمنان بر روی زمین، نمودی عینی بیابد و نسل ممتاز خیر القرون مبنای یک الگو و سرمشق اسلامی و نیز مرجعیت دینی، قرار بگیرد.

چنانکه دیدیم پیامد این تفاوت رفتارها ـ که برخواسته از ذات بشری آنهاست ـ به ایجاد اختلاف و تضاد و توافق در دیدگاه‌ها و آراء منتهی شد. تا جاییکه، تا مرحله‌ی نزاع و در گیری میان دو طرف پیش رفت طوری که هریک، در دفاع از مواضعی که به حقانیت آن باور داشتند، با یکدیگر به مقابله برخواستند.

در واقع حیات صحابه کلیه‌ی ثوابت و گذاره‌های مختلف بشری ـ اعم از فردی و اجتماعی‌ـ که ممکن است هر یک از جوامع بشری به نحوی آن‌را تجربه و یا در معرض تعامل و آزمون با آنها قرار گیرد، در خود جای داده است. و در واقع این صحابه بودند که چگونگی تعامل و برخورد با این جوانب مختلف را در خلال ارزشهایی که به آن یقین و باور داشتند به واقعیتی مملوس تبدیل نمودند.

تا بدین گونه زندگی آنان تصویر و چشم‌اندازی روشن، فرا روی همگامان این مسیر، قرار گیرد.

برای روشن‌تر شدن و گستردن دایره فهم این مطلب به برخی شواهد و امثله‌ای که قادر به ترسیم منحنی و نمودار مشخصی از ویژگی‌های بشری و نمایان‌گر مراتب مختلف سطوح دین‌مداری و طرق انفعال و تأثر پذیری آنها در مواجه با ارزشها و آموزه‌های وحی می‌باشد، اشاره خواهیم نمود.

اما پیش از آن نخست ناچار به موضوعی مهم و اساسی باید اشاره کرد. و آن اینکه صحابه-رضی الله عنهم- به دلیل ماهیت بشری خود که جزء لاینفک افراد بشر است، چه بسا دچار گناه، کژی و یا کاستی می‌گشتند. با این تفاوت که به مجرد ارتکاب معصیت و یا لغزش از عملکرد خود به شدت نادم می‌شدند و دیری نمی‌پایئد که با توبه و انابت به راه راست باز گشته و در دامان حق قرار می گرفتند.

به عنوان مثال، زمانی که پیامبرﷺ از دنیا رحلت نمودواز فقدان آنحضرتﷺ بر یاران وی گران آمد و غم و اندوه بر آنان مستولی گشت از وفات پیامبرﷺ سوگوار و ماتم زده شدند. و چون خبر وفات پیامبرﷺ به گوش عمربن خطاب-رضی الله عنه- رسید، از قبول آن امتناع ورزید و گفت: پیامبرﷺ نمرده است و همچنان که موسی) ع) به کوه طور رفت و سپس نزد قومش بازگشت، او نیز نزد خدا رفته و باز خواهد گشت .و شروع به صحبت میان مردم نمود و هر کسی را که می‌گفت پیامبرﷺ وفات کرده تهدید به قتل و قطع دست و پایش می‌نمود. در همین اثناء که عمرصحبت می کرد ابوبکر صدیق-رضی الله عنه- برای ایجاد آرامش و زدودن حیرت و سر گشتگی از مردم میان صحابه آمد.. وبه عمر گفت: بنشین. حضرت‌عمر اما ننشست. ابوبکر شهادتین بر زبان آورد و حمد و ثنای خدای را به جا آورد. مردم متوجه‌ سخنان او شدند. اوگفت: «اما بعد؛ هر کسی محمدﷺ را می‌پرستید بداند که اکنون محمدﷺ مرده است و کسی که خدا را به معبودی پذیرفته بود، بداند که خدا زنده و جاودانه است» و خدای تعالی می‌گوید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/144). ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ می گوید: (به خدا! گویا مردم تا آن زمان نمی دانستند این آیه فرو فرستاده شده تا این که ابوبکر-رضی الله عنه- آن را تلاوت کرد و همگان آن را از ابوبکر صدیق شنیدند. پس از آن کسی را ندیدم مگر این‌که آن را تلاوت کرد) [بخاری و مسند امام احمد]

زن مخزومی سرقت می کند و زن غامدیه مرتکب بی عفتی می‌گردد، اما تقدیر و مشیت الهی‌ست که آن را رقم می زند. زیرا زاییده و ریشه در طبیعت بشر داشت تا بدین وسیله ابزار پیوند و ارتباط میان نزول آیات احکام، فقهی و حقوقی و چگونگی تطبیق و تقارن آن (با گونه‌های متنوع حالات بشر) قرار گیرند.

اجتهاد(سیف الله) خالد بن ولید در یکی از نبردها و اقدام به کشتن عده‌ای و موضع گیری عمربن خطاب رضی الله عنه در صلح حدیبیه که بر پایه‌ی مشاهده ی نتایج قریب و کوتاه مدت، آن را شکل داده بود مجادله و مناقشه اصحاب بدر در مورد حق پس از روشن گشتن آن و اکراه از رفتن به جهاد و اختلاف در تقسیم غنایم به روز بدر و ماجرای حاطب بن ابی بلتعه از کارزاران میدان بدر، همه و همه نماهای مختلفی ازلغزیدن و به خطا رفتن صحابه است که خداوند در مکان بیان واقعه در قرآن در ضمن نکوهش و مذمت این افعال، به اصلاح و راهنمایی و توجیه و تسدید و امر به توبه و چگونگی انابت و محو آن گناهان، پرداخته است. در این راستا شواهد بسیاری موجود است و تحقیق جامع و شمولی پیرامون این مقوله، امری بسیار دشوار می نماید و از محدوده‌ی این مقال خارج است. آیات جاودانه‌ی قرآن به تایید و نقل این وقایع پرداخته اند. تا از این رهگذر به ابزاری شفاف‌ نما و شاهد و سندی علمی در امتداد روزگار، تبدیل گردند.

از این رو بر این باورم کسانی که می کوشند تا صفات و خصائص بشری را با همه‌ی جوانب آن از نسل صحابه سلب نمایند، با این پندار که بدین طریق سعی در تقدیر و بزرگداشت و بیان اجلال و جایگاه آنان دارد و به عصمت آنان از خطا و لغزش دامن می‌زنند، در واقع به نحوی سلبی و آسیب گونه به مانعی در معرفت شناختی و حوزه‌های رفتاری و آموزشی نسل نخست اسلام تبدیل گشته و تداوم الگو برداری از این طبقه و قشر، را متوقف می‌سازند. و به جای مشارکت در فعال سازی اسلام و ارائه‌ی نمونه‌هایی که به بروز اقتدا و تاسی می انجامد و می‌نمایاند که پیام اسلام، پیامی واقع گرایانه و عملگراست و به تعامل در خلال بسترها و موقیعتهای که نوع بشر در آن به سر می‌برند، بر می‌آید، و زمینه ساز تعالی و پیشرفت است، و نه حاوی مدلهای ایده آلیست و توهمی و فاقد قدرت تتطبیقی و عملی، در عوض جامه مومیایی بر اسلام می‌پوشانند و شعله‌اش را فرو می نشانند و کارآمدی و کارآیی‌اش را بیات و فسرده می نمایند و توسعه و امتداد پذیری‌اش را ملغی می سازند ...و نمی‌دانم چگونه فردی که معصوم است و لغزش گناه و طبایع فتوری بشری و تاثیر پذیرفتن از تمایلات و غرائز، به او راهی ندارد، می تواند به مرجعی در الگوبرداری کسانی قرار بگیرد، که خطا و صواب و گرایش و تمایلات بشری در آنها ساری است!؟

تفوق صحابه در پرتو شاخص‌های بشری

در واقع برتری و تفوق نسل صحابه با بشریت آنان قابل تعریف است....همانگونه که عظمت اسلام و معجزه‌اش(پیامبر و رسالتش) به توانایی این دین در تولید و ساخت الگوهایی بر می گردد که، توانستند تعالیم و آموزه های اسلامی را در عرصه ای عملی، مجسم نمایند و در خلال خصایص و ویژگیهای صحابه به عنوان یک انسان که تمایلات و غرائز خاص خود را دارد، آنها را به تکاپو بالندگی و باروری، وا داشت...

و دلیلی که اسلام بر حقانیت معجزه اش ارائه می‌کند این است که، در پرتوی خواسته ها و اراده‌های انسانی موجودیت یافته است. لذا جاودانگی اسلام در این صورتها مجسم شده است: نخست در وجود این قابلیت و توانایی اسلام و دیگری، برخورداری از قدرت و تولید عرضه در هر دوره و مکان، مادامی که، مواد اولیه و به تعبیری تعالیم و آموزه های کتاب و سنت، و اسوه های قابل تطبیق در سیرت در دسترس باشند. زیرا سیرت نبوی در پایان مسیر و فرایند خود عبارتست از حرکت سیال و پیوسته نسل صحابه و پیاده کردن این جریان و روند تحت معاینه و خط مشی پیامبرﷺ .

مسئله دیگر که تتبع و پژوهش بیشتری را می‌طلبد این است که صحابه -رضی الله عنهم – به مثابه زیر ساختهای اولیه و واسطه‌های اتمام و بلوغ دین و رساندن آن به مرحله‌ی کمال می باشند. به طوری که امتداد حیات انبیاء و پیروان رسل به انها ختم گردید و آخرین تصویر و نسخه‌ی هواداران مکتب انبیاء و ختم نبوت، توسط آنان خلق شد.

آنان محل تلاقی و پذیرش آیات قرآن و میدان عمل و امتحان و وسائل تشریحی تطابق و همخوانی آموزه‌های شرع و اعمال و رفتار و گفتار آنان اسباب نزول و آیات منشا نقل احادیث نبوی بود. به همین خاطر می‌بینیم که بسیاری از آیات و احادیث انعکاسی از زندگی آنان اصلاح و ترمیم رفتارها و اقداماتشان و یا اذعان به عملکردشان و نیز فراخوان بخشی از قوانین و دستور العملهای شرعی به شمار می‌آمده است. چنان‌چه در این باره حضرت عمر خطاب و معاذ ابن جبل رضی‌الله‌عنهما میگوید:( بار الها!در باره‌ی شراب بیانی صریح و جامع عرضه دار چون تباه کننده ی عقل و بردباد دهنده‌ی مال است)

این نسل نخست اسلامی به مثابه حلقه‌ی پیوند میان اندیشه و عمل، مبادی و برنامه‌ها و تکالیف الهی و تعامل بشری، قلمداد می‌گردند. و به سخن دیگر، آیات قرآن و احادیث پیغمبرﷺ مجموعه‌ی مدونی از حیات و یا گاه‌شمار عملکرد و رهیافتی به دیدگاه آنان است. و بدین سان، به نمونه‌های اجرایی و روشهای اقتدا و زمینه‌ی تطابق ارزشها و آموزه‌های دینی عصر نبوت جلوه گر و عینیت یافته اند...

و تردیدی ندارم که این روند در ابتدا یا پایان مسیرش، در علم ازلی خداوند وجود داشته است. و خداوند بهتر می داند که در کجا رسالتش را به ودیعت گذارد و چه کسانی صلاحیت دارند هسته‌های اولیه و پایگاه نخست نبوت را تشکیل دهند و چه گروهی شایسته‌ی واگذاری ویژگیها و صفاتی‌اند که توانایی بسط و توسعه‌ی مولفه‌های رسالت را دارند و نیز انتقال و جابه‌جایی این عناصر در آنها قابل رویت است!؟ بنابراین، هر گونه تلاشی در جهت تشکیک و شبه‌افکنی در عدالتشان و ویرانی مقطع خیرالقرون به معنی راه‌یابی تردید و بدگمانی در رسالت پیامبرﷺ و مجراهای انتقال سرمایه‌ها و اندوخته‌های رسالت و کاستن از جایگاه پیامبر خداﷺ (به عنوان مربی و مجری نبوت)می‌باشد.

خلاصه‌ی کلام که آنها گروهی از امت‌اند که وحی جهت تحرک و پویایی خود آنان را گماشته و از آنان به عنوان ابزار محرک و ایجاد انگیزه بر طبق اهداف و دستور‌العملهای خویش استفاده نموده است. طبقه‌ای از امت که، نماینده‌ی نخستین دعوت و نسل بالنده و اشاعه‌دهنده آن از جوانان، مردان و خاستگاه داعیان و مجریان و کارگذاران نخست و مجموعه فرد و جامعه آن به شمار می روند. به طوری که خداوند تایید و پاسداری آنان را در ترویج دعوت به موازات یاری خود قرار داده است. همانگونه که می فرماید:«هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین».

زیرا آنان در برآورد پایانی، مجرا و کانالهای، نصرت و یاری خداوند و ابزار تحقق امدادهای الهی، به شمار می‌آمدند.

عنوان:

چه بسا بزرگترین مشکلی که ما- از زمان باز ایستادن جریان اندیشه و اجتهاد و دامنه‌ی دانش پژوهی- از آن رنج می بریم. عواملی نظیر پس‌رفت فرهنگی و غارت چپاول تمدنی و شکاف در شیوه‌های تربیتی باشد. از این رو برای نگارش و پژوهش درباره‌ی مقطع زمانی صحابه – رضی الله عنهم-به طور عام یا سیره‌ی یکی از اصحاب یا هر گونه پژوهش دیگری به طور خاص، به ابزار و شیوه های آموزشی دست می‌یازیم که نه زاییده‌ی ابتکار و توسعه‌ی دامنه‌ی معرفتی ماست ونه بر خواسته از اصول و ارزشهای ما...

بنابراین، بسیاری از ما بساط نوشتن را در حالی می گستراندکه نهادی سرشته با فرهنگ جدایی دین از زندگی دارد. پدیده ای از فضای فرهنگی امت که ما را زمانی چند، تحت تأثیر خود قرار داده است و رهایی از آن تلاش گسترده و فراوانی می طلبد. بنابراین هر گاه یکی از ما درصدد سخن گفتن پیرامون خصایص برخی از اصحاب و بر شمردن جنبه های عبادی و میزان تمسک آنان به باورهایشان برمی آید، سنگ تمام می گذارد. اما هر گاه این صفحه‌ای که به تدین و دین‌مداری- در مفهوم لائیکی- آن می‌پردازد، ورق بخورد و روی سخن به اقدامات و تدابیر سیاسی آنان شود تصویری کاریکاتوری و طنزآلود از مکر نیرنگ دروغ و دسیسه بازی و پیمان شکنی، از آنها به نمایش گذاشته می‌شود که حتی شایسته یک انسان معمولی هم نیست.

از این رهگذر این معضل- آنگونه که پیداست- ریشه در شیوه‌های سایه افکنده بر فضای ما دارد. که نتیجه‌ی آن به گسیختگی آراء و دیدگاهها و گرفتار آمدن در اندیشه‌های الحادی و بی دینی می‌انجامد. و بدین واسطه در ورطه‌ی اهداف و مقاصد آن قرار می‌گیریم هر چند در بسیاری از مواقع سعی نماییم شعار مخالفت با آن را سر دهیم و خود را با آن بیگانه بدانیم.

اما پاره ای از محققان و تربیت یافته‌گانشان در درون مرزهای اسلامی که با مطالعه‌ بر آن بخش از نقاط تیره و مه‌آلود تاریخ مان به ویژه عصر صحابه تخصص دیده‌اند وجز در محدوده‌ی تخصصی خویش و آن چه باب میل آنهاست، وقوف و احاطه نیافته‌اند بر آن شدند که مرزهای ادب و احترام را در هم شکنند و بر اعتبار و نقش محوری این قشر از امت خدشه وارد نمایند و از این برهه به عصر فتنه و آشوب‌ها، ترور و دوری استبداد سیاسی و ظلم و ستم اجتماعی، یاد می نمایند. و با این ادعاها توده‌ی امت را از اصول بنیادین آن جدا کرده و وجهه تاریخی اش را معیوب و بدقواره جلوه داده و آن را در معرض بادهای سهمگین شکوک و ابهام قرار می‌دهند! و هدف نهایی این ادعاهایشان نیز برکسی پوشده نمانده است.

از اینجاست که به ابعاد و جنبه‌های واقعی ممنوعیت پیامبرﷺ از سب و ناسزاگویی به صحابه-رضی الله عنهم- پی خواهیم برد چنانچه می فرماید:(لا تسبوا اصحابی) «یاران مرا دشنام میگویید»( بخاری ). و پیامدهای زیان‌بار و خطرناک پنداشت آن دسته از کسانی که به معصومیت آنان ازخطا و بالا بردن مرتبه شان از تراز و سطح بشری، قائلند پدیدار خواهد گشت. همچنین آشفتگی و در‌هم آمیختگی، حاصل از گمان آن عده که پژوهش و تحقیق در استنباطات فقهی صحابه و ترجیح برخی از اجتهادات بر دیگری را محدوده ممنوعه سب وناسزاگویی آنان قرار می‌دهند، نمایان خواهد شد.

در نتیجه می بایست گفت: اشکال در درجه نخست در به کارگیری روشها و شیوه‌هایی ست که با فرهنگ دینی ما ناسازگارند و در مقام دوم فقدان و خلاء شیوه‌های دانش پژوهی ست که ثمره و ما حاصل ارزشها و اصول اسلامی به احیاء و اصلاح آن، وابسته است.

آنان نسل خیریت (=برتری و بهتری ) و طبقه‌ی منتخب این امت هستند. و زندگی‌شان، شواهد و آثاری درخشان در بنا و پی ریزی، مرجعیت دینی و فهم متون شرع و پیاده ساختن آن آموزه‌ها در عرصه‌ایی واقعی را به همراه دارد. تا از این رهگذر بخش عملی و اجرایی تعالیم دینی از اجتهادات پرپیچ و خم و انتساب‌های ناروا و تحریفات جاهلانه و غلو در دین در امان بماند. و بدین طریق زندگی نامه‌شان با معدنی از مواد تربیتی و چشمه‌ساری جوشان و جاری از برنامه ها و روشهای مترقی راه را برای تحقیق اهداف دینی و آراسته شدن به صفات خیریت و برتری را مهیا سازد.

 **نیاز مبرم کنونی**

در این شرایط سخت کنونی شورو اشتیاق مان به پیروی از ابوبکر (رضی الله عنه) که می گفت:(همانا من متبع و پیرو هستم نه بدعت گر.) و به اجتهاد عمربن خطاب(رض) و به ایمان و حیاء عثمان و به حکمت و دانش علی و به فقه ابن عباس و ابن مسعود و به زهد ابوذر و چگونه گسستن او از جاهلیت و به استقامت عبدالله بن زبیر و به کارآزمودگی و پختگی عمروبن عاص و مشوره ام السلمه و بینش ام المومنین خدیجه درباره ابعاد نبوت و اطمینان و اعتماد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به این که خداوند هرگز او را خوار و ذلیل نخواهد نمود، و به شجاعت عایشه و توبه ماعز و به زیرکی نعیم بن مسعود در غزوه احزاب و توانایی وی در سازگاری با روش های دفاعی و بهره گیری از روش تناقض و کسب پیروزی بر احزاب و به سیاست عمر بن عبدالعزیز که امت را به شاهراه خلافت را شده باز گرداند، بیش از پیش احساس می شود .

در این روزها به بازسازی بنیاد مستحکمی که ما را از سستی و ناتوانی برهاند و نیاز به تجدید بنای مرجعیت دینی که ما را از تباهی و گمراهی فرهنگی رهایی بخشد و نیاز به الگو برداری و سرمشق پذیری به این نسل بیش از پیش نیازمندیم. زیرا سرمشق پذیری از این نسل به معنی پرده برداری از مناهج تربیتی و تبیین روش و پیمودن مسیری است که ما را از حالتی که اکنون در آن بسر می بریم رهایی خواهد بخشید و به ما این توان را می دهد که وضعیت مزبور را پشت سر بگذاریم و از آسیب ها مصون بمانیم و برای شکیبایی و ثبات بر حق نیروی دو چندانی به ما می بخشد و دیدگاهی را فرا روی ما قرار می دهد که ما را به تعامل و کنار آمدن با واقعیت و همخوانی با قوانین و هنجارها و دفاع از سرنوشت با سرنوشت و بازگشت به جاده و مسیر صحیح با بصیرت و هدایت، یاری می نماید.کتابی که اکنون پیش روی شماست پیرامون شخصیت یکی از صحابه کرام و فرمانده ای از فرماندهان بزرگ و سفیری از سفیران امین نبوت، مرد میادین کارزار و کنار آمدن با بحران های سهمگین و سخت عمروبن عاص است.کسی که اخلاص،صواب و راستی را همزمان درخود گردهم آورده بود. برای اثبات این مدعا نقل آنچه که پیامبر(ص) به آن گواهی داده کافی است.آن حضرت(ص) می فرمایند:«مردم به اسلام گرویدند(در حالی که) عمروبن عاص حقیقتا به آن ایمان آورده.»(رواه احمد) به طوری که بر این گواهی پیامبر چیزی نمی توان افزود. و نیز سخن خود عمروبن عاص (رض) که گفت:« سوگند به خدا ! از زمانی که من و خالد بن ولید به اسلام گرویدیم رسول الله ص در لحظا ناگوار وسخت ما را برتر می دید(یعنی ما را در حادثه ها بر دیگران مقدم می داشت).

چنانچه پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) برای ارسال سفراء و در ماموریت های بزرگ و بجای دیگران او را بر می گزید. باری پیامبر(ص) به عمرو گفت:«ای عمرو، اسلحه و لباست را بردار سپس به نزدم بیا.»عمروبن عاص (رض) می گوید به نزد پیامبر(ص) آمدم انگاه گفت:« می خواهم تو را با لشکری برای جهاد گسیل بدارم و سپس خداوند تو را محفوظ و مصون داشته و تو را به اموال غنیمت بنوازد و دوست دارم، مال و ثروتی نیکو عایدت گردد.» عمرو عاص می گوید در پاسخ گفتم:«ای رسول الله، من بخاطر ثروت و اندوخته به اسلام نگرویده ام،بلکه به جهت علاقه و شیفتگی ام به دین اسلام گرویده ام.» پیامبر(ص) فرمودند:«ای عمرو! چه نیک است مال نیکو برای انسان نیکو.» [امام احمد با سند صحیح] و شاید مشکل در مطالعات و پژوهشهای تاریخی ما و بیان سرگذشت اعلام و بزرگان و یا در بیشتر موارد (همان گونه که پیشتر گفتیم) این باشد که مشروط به روشهای و فرهنگهایی است که از اصول و ارزشها و چیدمان معرفت شناختی ما به دور است. از همین روی اغلب این پژوهشها- جز تعدادی اندک- متاثر از دیدگاهها و فلسفه هایی گشته که با طبیعت این دین بیگانه و ناآشنا هستند.به طوری که بسیاری از محققین بر این پندارند که تدین و ایمان انسان، نمی تواند مانع از این شود که آدمی در عرصه زندگی و سیاست به مکر و دسیسه و دروغ و فرصت طلبی و خود پسندی و خود خواهی دست بزند. به همین جهت شباهت تصویر و نماد این افراد بیشتر به افراد خرافاتی و متناقض و دو پهلو نزدیک است تا شخصیتی واقعی و متمایل به حق. و در نتیجه با این بینش و فرهنگ تفکیکی و انشقاقی، سمبلها و نهادهایمان زشت و معیوب جلوه داده شده اند و با الفبای اشتباهی که با هنجارها و ارزشهای ما بیگانه اند قرأت شده اند.در نتیجه این آموخته ها جز بر تفرق و پراکندگی و حیرت و سر در گمی مان، چیزی نیفزوده است. و کافی است آنچه را که امام احمد باسند صحیح از محمد بن سیرین نقل کرد، در اینجا بیاوریم. محمد بن سیرین می گوید:(هاجت الفتن و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عشرات الألوف فلم یحضرها منهم مائه بل لم یبلغوا الثلاثین.) «فتنه ها به خروش افتادند در حالی که یاران رسول خدا(ص) دهها هزار نفر بودند و دامن صد نفر بلکه حتی سی نفر بدان آلوده نشد.»

کجاست این حقیقت و آن واقعیتی که داستان سرایان و تاریخ نگاران غیر محقق و مغرضان با به وحشت افکندن و بزرگ نمایی و اعتماد به روایات ضعیف و سست برای از میان برداشتن نسل الگو، بدان معتقدند؟! و علی رغم مطالعات درخور و شایسته ای که در زمینه تحقیق پیرامون موضع گیری های صحابه، و اعتماد بر قواعد رجال حدیث در رد و قبول آن صورت پذیرفته، اما این مطالعات به مرحله شکل گیری یک فرهنگ ریشه دار و قابل استناد مطلوب نرسده اند و شایستگی یکی از بارز ترین اشخاصی که در معرض تخریب و افتراعات اشتباه قرار گرفته، حضرت عمروبن العاص- رضی الله عنه- باشد کسی که پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره او فرمودند:( أسلم و آمن عمر و بن عاص)«مردم به اسلام گرویدند(اما) عمربن عاص(با صداقت) به آن ایمان آورد.»

 در این کتاب به چندین علت ترجیح دادیم که از صحبت پیرامون فتنه ها و کشته شدن حضرت عثمان چشم پوشی نمایم. چه بسا بارزترین علت آن این می باشد که روایات تاریخی در خطرناکترین مرحله از حیات مرجعیت ما، به معیارهای محدثین درجرح تعدیل و قبول و رد، تن در نداده اند.عاملی که تصویر دقیق و شفاف را از دیدها پنهان می دارد و موضوعی که باعث پدیدار گشتن تشویش و اضطراب در دیدگاه و تحریف تصویر واقعی می گردد. و خداوند در قبل و بعد(هرکاری)توانست.

فرمانده و سفیراسلام

**عمرو بن عاص به روایت تاریخ**

 در متون و شواهد تاریخی پیرامون سیرت عمرو بن عاص (رض) می آید: وی فرزند یکی از سرداران بزرگ و نامدار قریش بود که از ابتدای بامداد اسلام، کینه و دشمنی خود را نسبت به پیامبر (ص) و مسلمانان، نمایان ساخت. اما با وجود این موضع خصمانه آزادی عقیده و بیان را محترم می شمرد و متمایز به زیرکی و فراست و از متمولین مرفه و در ناز و نعمت قریش بود که، در سخاوت و دهشت و حسن مهمان نوازی و کمک به نیازمندان، زبانزد مردم بود. از این رو در حیات مورد مدح و ستایش شعرا قرار گرفت و در سوگش مرثیه ها سروده شد.

در تاریخ می آید، وی از خاندان بنی سَهم ودر زمره یکی از ده قبیله بزرگ قریش به حساب می آمد که پیش از اسلام نیک تباری و بزرگ منشی بـدانها خـتم شده بود. چنانچه هر یک از قبایل مـزبور، وظیفه ی مخصوص به خود را داشت. در این میان قبیله بنو سهم عهده دار پست زمامداری و حکومت در بین قریش بودند و به دلیل تشابه حکومت با امر قضـاوت، ریاست و نگهداری دارایی های وابسته به خدایان قریش به آنها واگذار شده بود.

به نقل از تاریخ، عمرو در شهر و بادیه توأمان می زیست .تا جایی که زندگی و نشو و نمو در محیط متمدن و شهری مکه هرگز پیوند او را از صحرانشینی و زندگی بدوی نگسست. پرورش عمرو در دو محیط کاملا متفاوت راباید حاصل نظارت پدری با هوش و سرپرستی مادری آینده نگر و زیرک دانست. محیطی که بستر و قابلیت رشد و بالندگی برای پرورش فرماندهان موفق و کارگزاران شایسته را در خود فراهم آورده بود.

تاریخ می آورد که در جریان هجرت مسلمانان به سوی حبشه: قریش وی را در رأس هیئتی برای مذاکره با نجاشی به سوی سرزمین حبشه فرستاد. تا از این طریق نجاشی مسلمانان مهاجری را که به سرزمین او پناه آورده بودند مسترد نموده، در اختیار عمرو بن عاص قرار دهد و او نیز مهاجرین آواره را به دست کفار قریش بسپارد اما عمرو در سفارت محوله ناکام ماند و مسلمانان مهاجر همچنان در سرزمین حبشه به کمک حمایت های نجاشی به زندگی در آن دیار ادامه دادند.

قرار گرفتن در جمع سپاهاین مشرکین مکه در مقام، فرماندهی کل و صف آرایی در برابر جبهه مسلمانان در دو غزوه احد و احزاب، نمایی بود از خوی متعصب و پای بندی او بر باور ها و عقاید جاهلیت. عمرو، در این دو جنگ تمام توان و کوشش خود را به کار بست تا مسلمانان را به شکست وادارد، اما نتیجه ای عایدش نشد.

تاریخ نگاران می آورند، عمرو برای بار دوم به عنوان سفیر قریش عازم سرزمین حبشه شد تا با قانع نمودن نجاشی مسلمانان را به مکه باز گرداند اما این بار نیز همچون بار اول در ایفای وظیفه اش به عنوان سفیر، به شدت ناکام ماند.

در تاریخ پیرامون ابعاد مختلف زندگی عمرو بن عاص پیش از اسلام، می آید:

وی از جنگجویان و قهرمانان قریش در جاهلیت بود که در میان آنان نیز به همین صفات یاد می شد. شاعر بود و از جمله سر سخت ترین افراد نسبت به پیامبر (ص) و اسلام و مسلمانان و مشهور به زیرکی و دانایی و درستکاری و برخورد شایسته با سران بزرگ قریش. کما اینکه در زمره با استعداد ترین و باهوش ترین فرماندهان و برجسته ترین سیاستمداران قریش بود.

اما علی رغم تمامی این کفایتها و توانایی ها، در جبهه گیری و عداوت علیه اسلام و مسلمانان، به بن بست خورد. همین مسئله (نا کام ماندن در نابوی اسلام و مسلمانان) کافی بود تا در نادرست بودن عقاید و افکار خویش تجدید نظر نماید و در حقانیت پیامبر (ص) و کسانی که به او گرویده اند، خود را متقاعد بسازد.

از این رو با تمام وجود و همه تن به سوی آیین جدید، تغییر عقیده داد. دگرگونی و تحولی که در نتیجه اقناع درونی (بر اثر عدم موفقیت در سرکوبی دین اسلام و پیشرفت روز افزون آن علیرغم مخالفت شدید) به وقوع پیوست. نه تحولی که بر مبنای دلسوزی و علاقه قلبی صرف شکل گرفته باشد.

این تحول عظیم برای همیشه به رابطه عمرو بن عاص (رض) با عقاید شرک آمیز و مشرکین پایان داد.

و نیز می آید وی از جمله معدود افرادی است که از تاریخ سرشناسی در جاهلیت برخوردار بوده است.

و آنچه از آثار و خدماتی که پس از اسلام در زندگی اسلامی اش از خود بر جای گذاشته و در تاریخ به ثبت رسانده بر این تاریخ درخشان می افزاید.

2- تاریخ، زمان گرویدن عمرو بن عاص (رض) به اسلام را سال هشتم هجری قبل از فتح مکه می داند. وی پس از آن راهی مدینه شد. هجرت او به سوی مدینه توانست اعتماد پیامبر (ص) را نسبت به او جلب نماید و در بدین ترتیب مورد اعتماد کامل پیامبر (ص) قرار گیرد.

تغییر رویّه و انقلاب درونی عمرو به اسلام ناشی از نگاه متدبرانه و تفکر عمیق وی در دین اسلام و نتیجه متقاعد شدن و به یقین رسیدن در صداقت و حقانیت این دین بود.

جمله ای که پیامبر گرامی اسلام (ص) به وقت گرویدن عمرو به اسلام بر زبان آورد، دلیلی ست روشن بر انتخاب آگاهانه و گرایش هدفمند وی به اسلام. آنحضرت (ص) فرمود: «فأسلم الناس، و آمن عمرو» (مردم اسلام را پذیرفتند، اما عمرو به آن ایمان آورد و قلبا تصدیقش نمود.)

کتب سیر و مغازی از او به عنوان یکی از فرماندهان پیامبر (ص) در آوردگاه جهاد یاد می کنند. به طوری که در سریه ذات السلاسل فرماندهی نبرد به او سپرده شد و توانست با پیروزی خیره کننده در این جنگ، قابلیت خود در فرماندهی را به اثبات برساند. رهبری سپاه مسلمانان در سریه ای که ماموریت نابودی بت قبیله هذیل (سواع) هدف آن بود، به وی محول گردید. در این سریه عمرو مأموریت خویش را ادا کرد و بت مزبور را ویران ساخت.

وی همچنین در غزوات مکه، حنین و طائف به همراه پیامبر (ص) شرکت جست. وی در این عزوات به همراه سایر مسلمانان مصائب و آزمونهای سختی را پشت سر گذاشت.

یکی از افتخارات ویژه عمرو بن عاص هم رکابی با رسول (ص) در میادین کارزار و جهاد به فرماندهی فرمانده کل ،پیامبر (ص) است. وی توانست مناصب کلیدی فرماندهی، سیاسی و سمتهای مالی، اداری و مملکتی متعددی که تا ان زمان هیچ یک از صحابه (رض) بدان دست نیافته بود را در اختیار گرفته و با توانایی و مهارت اداره نماید.

وی فرمانده ای از فرماندهان و از جمله سفراء، والیان و کارگزاران درستکار و وفادار به نزد پیامبر (ص) بود. مزیت و ویژگی ای که برای هیچ کدام از هم رکابان وی (صحابه) در عهد پیامبر (ص)، میسر نشده بود.

3- در تاریخ می آید وی در عهد ابوبکر صدیق (رض) به عنوان سردسته لشکر در جنگ علیه مرتدین ، شرکت داشت و توانست بر قبیله ی قضاعه که شاخه ای از قبایل برگشته از اسلام به شمار می آمدند ، پیروزی بزرگی به دست بیاورد. این پیروزی قاطعانه سبب شد تا قبیله مزبور دوباره به اسلام باز گردند.

انتصاب عمرو به سمت استانداری عمان درعوض فرماندهی لشکر ، از دیگر افتخارات این صحابی در ایام خلافت ابوبکر صدیق (رض) است.

اما مدتی از اقامتش در آنجا نگذشت تا اینکه به فرمان ابوبکر صدیق (رض) به فرماندهی قوایی که به قصد فتح بلاد شامات عزم آنجا بودند گمارده شد.

مسیر سپاه وی عیناً در فلسطین بود.

در نبرد سرنوشت ساز یرموک شخصاً به عنوان فرمانده جناح راست لشکر ، شرکت داشت . به طوری که با دلاوری و روحیه سلحشوری خود نقش برجسته و تعیین کننده ای در پیروزی سپاهیان مسلمان بر لشکریان در آن نبرد حساس ایفا نمود . پیروزی و موفقیتی که دروازه های سرزمین شام را به سوی فاتحان مسلمان گشود. مورخین می آورند: هنگامی که تب و تاب جنگ بالا گرفت نبوغ نظامی عمرو به کمک مسلمانان آمد. عمرو از فرمانده لشکر مسلمانان خواست تا همه جنگجویان و سواره نظامها را در یک مکان واحد و در قالب یک رهبر گرد هم آورد. و بدین ترتیب صفوف پراکنده و متفرق مسلمانان، که قرار گرفتن در نقاط دور دست امکان برقراری ارتباط و پشتیبانی آنان از یکدیگر را مختل ساخته بود ،و رومیان را قادر می ساخت تا راحت تر به مسلمانان ضربه وارد نمایند ، در منطقه ای موسوم به یرموک گرد آمدند. و با تلفیق گردانهای پراکنده پیاده نظام و سواره نظام به ضریب توان لشکر و قدرت نظامی سپاهیان مسلمان افزود.

در تاریخ است که، وی در فتح مناطق شامات چون فتح دمشق، أردن حاضر بود. فرماندهی او در مناطق مزبور، تأثیر بسزایی در شکست لشکریان روم به دست مسلمانان داشت.

به تصریح تاریخ، سرزمین فلسطین به دست او گشوده شد، به جز منطق قدس که با حضورعمر بن خطاب (رض) و شرکت سایر فرماندهان مسلمان فتح شد. وی در فتح فلفسطین، بلایا و دشواری های بسیاری را به جان خرید. فتح عصر- کنانة (پناهگاه) خداوند بر روی زمین- به فرماندهی عمرو بن عاص، کارنامه ی درخشان وی در مقام فرماندهی، مجری و یک والی مسلمان به شمار می رود.

او با این فتح توانست، علاوه بر پی ریزی شالوده زبان عربی، نهان مبارک دین اسلام را در تربت پاک آن دیار به غرس بنشاند، چنان که این سرزمین از بدو فتح آن تا به امروز مأمن و مرکز ترویج اسلام و زبان و فرهنگ عربی قلمداد می شود.

به نقل از تاریخ، عمرو بن عاص (رض) نخستین فردی است که کشور لیبی کنونی را گشود و توانست در اطراف و اکناف آن مرز بوم، زبان و آیین وحی را اشاعه دهد.

تاریخ نویسان می آورند، اولین فردی که ایده گشودن سرزمین (نوبة) و زمینه فتح آن را فراهم آورد حضرت عمرو بن عاص (رض) بود اما موفق به فتح آن در همان زمان نگردید. و نیز اولین فردی است که، ایده فتح کشورهای آفریقایی چون تونس را پیشنهاد داد. وی علاوه برتدارک جهت تصرف این کشور، هیئت هایی را برای بررسی اوضاع و چگونگی فتح این کشور، بدانجا گسیل داشت.

 از دستاوردهای حضور عمرو بن عاص در میادین کارزار و جهاد فتح سرزمینهایی چون فلسطین، مصر و لیبی به دست اوست که تا آن موقع، برای دیگر فرماندهان فتوحات اسلامی فتح سرزمینهایی با این دامنه ی وسعت و سرمایه های سرشار، فراهم نیامده بود. مضاف بر این، شرکت در جنگ علیه مرتدین و فتوحات شام، از دستاوردهای دیگر این فرمانده ی توانای مسلمان و صحابی بزر رسول الله (ص) است.

در متون تاریخ پیرامون ویژگیهای برجسته عمرو بن عاص (رض) می آید:

او یکی از مجریان عهد پیامبر (ص) و در زمره زمامداران ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان بن عفان و معاویه بن ابوسفیان (رض) در دوران خلافت آنان و از درخشنده ترین کارگزاران مسلمان در روزگار خویش تا به زمان حال به شمار می آید.

عالم به آیین توحیدی اسلام، محدث، فقیه، مجتهد و از طبقه ی فقهاء و مفتیان صحابه و از جمله افرادی بود که در قضاوت میان افراد بر قرآن مسلّط بود و دستی توانان در آن داشت.

نویسنده ای شیوا و رسا در دو شیوه نظم و نثر آن بود. مکتوبات و اقوال مأثوری از او برجای مانده است و نیز قطعه شعری که، دلالت بر استعداد بالقوة و برجسته او، در شارعری و گنجینه عظیم لغوی به نزد وی دارد.

خطیبی فصیح و بلیغ بود و از باهوش ترین خطباء صحابه و تابعین و عصور پس از آن، و از فصیح ترین سخنرانان عرب در تمام قرون و اعصار.

از معدود افراد زیرک و تیزهوش و شجاع و متهور در میان اعراب به شمار می رفت. و در فراست و آستانه تحمل بسیار و چاره اندیشی و رأی صائب، سر آمد دوران خود.

از حکماء و اندیشمندان نسل اول اسلامی است، که اقوال و سخنانی فراوان با مضامین پند و اندرز از وی برجای مانده است.

این اقوال و سخنان که به امثال رایج در اقوال عامیانه شباهت دارند.، همچنان تا به امروز از منطق و خردی قوی، برخوردارند. گویی که از گفتارهای امروزین اند تا سخنانی از ورای قرنهای گذشته.

برخوردار از شخصیتی قوی و متنفذ، متمایل به رهبریت و مجری گری امور مسلمانان، میانه رو و بدور از اسراف و تبذیر، بردبار و صبور، متواضع، منصف، سرافراز از مناعت طبع خویش، کارگزاری عادل و مؤمن که هیچ گونه گرد و غباری ساحت ایمان و باور راستینش را آلوده ساخت. تاریخ اسلامی از او به عنوان فرمانده ای نابغه در عرصه نظامی یاد می کند. داشتن زمینه ای مستعد در پرورش استعدادها، دانش اکتسابی و تجارب عملی و میدانی از او نابغه ای در عرصه نظامی ساخت. علاوه بر این، ویژگیهای یک فرمانده موفق و کار آزموده را می توان در وی مجسّم نمود. به طوری که با اقتدار و شایستگی هر چه تمامتر فنون نظامی را در تاکتیکها و روشهای جنگی به کار می بست.

توانایی عمرو در ایفای نقش سفیر به نمایندگی از جامعه اسلامی آن روز، بی نظیر بود. موفقیّت او در جلب و مجذوب نمودن پادشاه عمان و مردمان آنجا در به آغوش گرفتن اسلام و دست شستن از شرک، نمونه ای است از قابلیتهای وی در عرصه ی دیپلماتیک.

برخورداری از قابلیتهای بالا، این صلاحیت را در عمرو بوجود آورده بود تا همواره، در دو استراتژی متفاوت صلح و سازش و جنگ و جهاد پیروز میدان باشد. کما اینکه این تمایز و برجستگی ،سبب گردید، تا وی از همتایانش در زمان خود و همقطارانش که پس از ارتحال وی به صفوف مجاهان نبردهای آزادی بخش پیوستند، پیشی بجوید.

مؤرخین و تاریخ نگاران اسلامی در ارزیابی خدمات، تدابیر و کارنامه درخشان او به عنوان یک مجاهد مسلمان، اتفاق نظر دارند اما در ارزیابی عملکردهای وی در رسیدن به ارشهای والای انسانی، دیدگاههای متفاوتی را ابراز می کنند.

خداوند از صحابه جلیل القدر، فرمانده ی فاتح، کارگزار و مجری دور اندیش، فقیه محدث، عالم مجتهد، شاعر نثر نویس، کاتب سخنور، دانشمند زیرک و باهوش و سفیر تابناک و درخشنده، نسل طلایی اسلام حضرت عمرو بن عاص سهمیِ قریشی راضی و خوشنود باد. (آمین).

عمرو بن عاص در جاهلیت

سفیر قریش در حبشه

عمرو و پدرش عاص بن وائل در شمار کسانی بودند، که علنا و آشکارا به اعمال ظلم و ستم علیه رسول الله (ص) و تمام تازه مسلمانان، می پرداختند.

زمانی که پیامبر (ص)- سکان دار کشتی نهضت اسلامی- دید، چگونه یارانش مورد شکنجه و آزاد و اذیت مشرکین قرار گرفته اند و فشار بر حامیان و هواداران نهضت روزافزون می شود، و خودش به خاطر مکانت عمویش ابوطالب در میان سران قریش، از گزند شکنجه آنان- تا حدودی- در امان است و از آنجا که قادر به دفاع از یاران خود و طرد شکنجه و عذاب از آنان، نبود، از اینرو خطاب به مسلمانان ستمدیده گفت: «لو خرجتم الی أرض الجبشة، فإن بها ملکاً لا یظلم عنده احدٌ و هی ارض صدقٍ، حتی یجعل الله لکم فرجا لمّا أنتم فیه» (به سرزمین حبشه هجرت نمایید. زیرا در آن فرمانروایی است که هیچ فردی به نزدش جور نمی بیند و در آن سرزمین، درستی و راستی و امنیت و آرامش را خواهید یافت، در آن دیار ماندگار شوید تا خداوند شما را، از رنج و تنگنایی که در آن هستید، برهاند.)

با سخنان پیامبر (ص)، شمار زیادی از مسلمانان، حامیان وی، از بیم آزار و اذیت و حفظ ایمان و ماندن بر عقیده توحیدی، با خروج از مکه رهسپار سرزمین حبشه گشتند.

این هجرت اولین هجرت مسلمانان به حبشه و نخستین هجرت در اسلام بود که در سال پنجم بعثت، به وقوع پیوست.

هنگامی که مشرکین قریش پی بردند ، مهاجرین مسلمان به پناهگاهی امن و آسوده در سرزمین حبشه دست یافته اند و پادشاه حبشه (نجاشی) نیک با آنان برخورد نموده، به مذاکره و تبادل نظر پرداختند.لذا به قصد باز گرداندن مهاجرین، عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعة را به همراه هدایایی برای نجاشی و سران و بزرگان دربار او راهی حبشه نمودند .هیئت دو نفره قریش به راه افتادند تا اینکه به حبشه رسیدند و هدیه نجاشی را به او و سایر درباریانش تحویل دادند، و خطاب به بزرگان دربار گفتند: «گروهی از نادانان ما، دین آبا و اجدادی خود را رها نموده و به دینی تازه و از خود آورده گرویده اند که هیچ کدام از ما آن را نمی شناسیم. بزرگان سرزمین مان، ما را به نزد فرمانروایتان فرستاده، تا آنها را به نزد قومشان باز گردانیم پس چون درخواست خود را به پادشاه در میان نهادیم. به امیرتان اشارت نمائید، تا بدون گفتگو آنان را به ما بسپارد» و بیم داشتند که نجاشی به سخنان مسلمین گوش فرا دهد و در نتیجه از استرداد آنها منصرف شود. اما اطرافیان نجاشی قول دادند،آنان را در تحقق مقصودشان یاری خواهند نمود. پس از آن به نزد نجاشی رفتند و هدف از آمدن خود به سرزمین حبشه را به اطلاع او رساندند. سران دربار نیز از نجاشی خواستند، تا مسلمانان را به آنها تحویل دهد. نجاشی از این سخن درباریان برآشفت و به آنان گفت: «نه به خدا سوگند! هر گز گروهی را که به من پناه جسته و در سرزمین من جا گزیده اند، و مرا بر دیگران ترجیح داده اند، به کسی نخواهم سپرد، آنها را به نزد خویش فرا می خوانم و در باره آنچه این دو مرد ادعا می نمایند ، پرس و جو خواهم نمود اگر در ادعایشان صادق باشند، مسلمانان را تحویل آنها خواهم کرد و اگر چنین نباشد، در برابر این درخواست، خواهم ایستاد و حسن همجواری را در حقشان ادا می نمایم»

بعد از این نشست، نجاشی با دعوت از مسلمانان از آنها خواست نزدش حاضر شوند. مسلمانان که جعفر بن ابی طالب را در خوشی و ناخوشی امین و مورد اعتماد خویش می دیدند او را به عنوان سخنگوی مسلمانان مهاجر برگزیدند. نجاشی خطاب به حاضرین مسلمان گفت: «ما هذاالدی الذی فارقتم فیه قومکم و لم تدخلوا فی دینی، و لا دین أحد من الملل؟!»

«این چگونه دینی است، که درپذیرفتن و بخاطر آن، از هموطنان خود جدا گشته و رابطه خود را از آنان گسسته اید و به آ یین من (مسیحیت) و هیچ یک از ادیان ملل دیگر نیامده اید؟!»جعفر بن ابی طالب در حضور پادشاه حبشه علت هجرت و دلیل پذیرش آوارگی را چنین بیان کرد:

«شهریارا، ما گروهی از مردم جاهلیت بودیم، بت می پرستیدیم، مردار می خوردیم. دست به ارتکاب فحشا و ناروا می زدیم، پیوند خویشاوندی می گسستیم، با همسایه بدرفتاری می کردیم. نیرومندان ما ناتوانان را می بلعیدند. در این حال بودیم تا خداوند مردی را از میان ما برانگیخت که نسب و دودمانش را می شناختیم و به درستی، امانت داری و پاکدامنی اش ایمان داشتیم. او ما را به طرف خدا فرا خواند تا خدا را یگانه بدانیم و فقط او را بپرستیم و سنگ و بت را، که تا آن زمان خود و پدرانمان به جای خدا می پرستیدیم فرو گذاریم به ما دستور داد راست بگوئیم، امانت دار باشیم، پیوند خویشاوندی را محترم داریم با همسایه به نیکی رفتار کنیم و از خونریزی و آنچه حرام گشته دست بداریم. او فرمان داد از فحشا و زشت کاری دوری گزینیم، دروغ و بهتان نگوئیم مال یتیم نخوریم به پاکدامنان تهمت نزنیم، نماز بگذاریم، زکات بپردازیم و روزه بداریم» جعفر(رض) در ادامه برشمردن پاره ای از مزاعای اسلام گفت: «چون دیدیم راست می گوید، پیامبری اش را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم، و هر چه را که بر ما حلال و حرام دانسته بود، پذیرفتیم. هموطنان ما به ما به دشمنی برخاستند و در شکنجه و آزار ما کوشیدند تا دست از دینمان بشوئیم و به بت پرستی رجعت کنیم. چون به قهر و زور توسل جستند و عرصه ی زندگی و عمل و مناسک دینی را بر ما تنگ گرفتند، به کشور تو هجرت کردیم و دل به حمایت تو بستیم و تو را بر غیر تو ترجیح دادیم. امیدواریم در کنار تو ستم نبینیم»

نجاشی پس از شنیدن سخنان جعفر، گفت: «آیا از آنچه پیامبرتان از سوی خدا آورده، چیزی با خود دارید؟!» جعفر در پاسخ گفت: آری. نجاشی گفت: «آنچه داری نزدم برخوان» جعفر نیز آیه های ابتدای سوره مریم را به نزد وی برخواند : «کهیعص» نجاشی با شنیدن آیات، داستان زندگی حضرت عیسی (ع) شروع به گریه نمود به طوری که ریشهایش خیس شد و اسقفها و کشیشانش نیز به شدت گریستند تا آنجا که مصاحفشان خیس شد. پس از آن نجاشی گفت: اِنَّ هذا والذی جاء به عیسی، لیخرج من مشکاةٍ واحدة، انطلقا، فلا والله لا أسلمهم الیکما و لا یکادون» در واقع آنچه بر پیامبرتان نازل شده و آنچه عیسی (ع) آورده از یک طاقچه ی نور برون تراویده اند و(خطاب به هیئت اعزامی قریش گفت) راه خود را بگیرید و بروید. به خدا سوگند، هر گز آنها را به شما نخواهم سپرد و نه اجازه می دهم به آنان دست یابید.)

بعد از آن، عمرو و همراهانش از مجلس نجاشی برخاستند..با شکست تلاشهای نمایندگان قریش در مجلس گفتگو، آنان تدبیری نو اندیشیدند. عمرو به همراهانش گفت: «به خدا سوگند! فردا(در مجلس نجاشی) سخنانی را خواهم گفت، که بنیاد خدایان شان را بر می افکند» در این هنگام، عبدالله بن ابی ربیعه گفت: چنین مکن، زیرا آنان نزدیکان و خویشاوندانی میان ما دارند، گر چه با عقایدمان مخالف باشند. عمرو گفت: «سوگند به خدا: حتماً به پادشاه خواهم گفت، که اینان عیسی بن مریم را بندۀ خدا می پندارند»

صبح روز بعد عمرو به نزد نجاشی رفت و گفت: پادشاها! آنها (مسلمانان) در بارۀ عیسی بن مریم گفته ای بس عظیم می گویند کسی را پیش آنها بفرست تا از آنچه در بارۀ عیسی بن مریم (ع) می گویند سوال نمائید نجاشی برای دریافت صحت سخنان عمرو، دیدگاه مسلمانان را در بارۀ عیسی مسیح (ع)، جویا شد. جعفر بن ابی طالب در پاسخ نجاشی گفت: «باورمان همان است که پیامبرمان (ص) از سوی خدا آورده، معتقدیم عیسی بنده و فرستادۀ خداست و روح و کلمۀ اوست که بر مریم عذراء بتول القاء نموده است.» نجاشی چوبی را از زمین برداشت و گفت: «آنچه از مقام و جایگاه عیسی (ع) گفتید، فراتر از این چوب نیست» با این سخن نجاشی کشیشان به غرلند و غرغر افتادند. نجاشی با دیدن حالت اسقفها گفت: «و لو اینکه (بر خلاف تمایل) زیر لب غرغر نمائید»

پس از آن به مسلمانان گفت:«إذهبوا فانتم آمنون، ما أحب أنَّ لی جبلاً مِن ذهب، و أننی اَذیت رجلاً منکم» بروید زیرا که در امن و امان هستید. هر گز نمی پسندم، کوهی از طلا به من داده شود و در مقابل فردی از شما را بیازارم.) و هدیه قریش را به آنان باز گرداند. عمرو و همراهانش شرمسار و سرافکنده در حالی که هدایای خود را به همراه داشتند از دربار نجاشی، بیرون آمدند. و بدین ترتیب مسلمانان در سرزمینی پر از نعمت و سعادت و در جوار همسایه ای نیک و برگزیده اقامت گزیدند.

در کتب سَیر می آید، هنگامی که جعفر بن اطالب از اعزام عمرو بن عاص و همراهانش توسط قریش به سوی نجاشی مطلع شد، با سرودن ابیاتی، نجاشی را به رعایت حُسن همجواری با مسلمانان مهاجر و دفاع و پس راندن آزارهای احتمالی، ترغیب نمود. در بخشی از این ابیات چنین می آید:

ألا لیت شِعرِی کیفَ فی النَّأی جعفراً

و عمرو و أعدأء العدوّ الاقاربُ

فهل نالَ اَفعالُ النجاشی جعفرا و اصحابه او عاق ذلک شاغب(آیا جعفر از میزبانی نجاشی و دوستانش خرسند گشت ویاآشوب طلبی او را ناخرسندنمود )

تَعَلَّم أبیتَ اللَّعن انک ماجد

کریم فلا یَشقی لدیک المجانِبُ (خداوند تورا حفظ کند.بدان،که توبزرگوار و بخشنده ای. لذاکسی که همجوارت گشت،بیجاره نخواهد شد)

تعلَّم بانَّ اللَّهَ زادک بَسطةً

و اسبابَ خیرٍ کُلَّها بک لازبُ (بدان که خداوندبر جود و سخای تو فزوده و خوبی ها همگی

و اَّنک فَیضٌ ذوسجال عزیزة

یَنَالُ الأعادی نَفغُها والأرقابُ (تو

که دوستان و دشمنان از آن بهره می جویند.)

 به دلیل بازگشت ناموفق سران قریش از حبشه و بروز هر چه بیش تر کارکردهای اجتماعی و فرهنگی دین اسلام رهبران قریش ناگزیر به دسیسه ای دیگر روی آوردند.

بدین سبب سران قبایل و

 اشراف متنفد قریش با تصویب عهدنامه ای با یکدیگر بپیمان بستندکه هر گونه خرید و فروش با هواداران محمد (ص)، ارتباط و معاشرت و پیوند زناشویی میان هر یکی از دو طرف، متوقف گردد.

و ضمن درج این مطالب در یک نامه، آن را در درون خانه کعبه آویختند. و سوگند یاد کردند در عمل به مفاد آن خود را ملزم و وفادار بسازند.

با این موضع گیری قریش، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب با خروج از مکه، در میان کوه های مکه، در دره ای که شعب ابوطالب خوانده می شد رها شدند به مدت دو یا سه سال در آن اقامت گزیدند. اقامت در این دوران سه ساله مسلمانان را متحمل سخت ترین حوادث و فشارهای روانی و معیشتی ساخت . به طوری که جز پاره ای اندک از مساعدت های پنهانی، از دسترسی به ادنی ترین کمکهای حیاتی زندگی محروم بودند. تا اینکه سرانجام گروهی از سران قریش پیمان نامه را نقض و محاصره را شکستند.

بدین ترتیب عمرو، علی رغم به کار بستن تمام تلاشها و توانایی هایی که یک انسان مستعد و کار آزموده در راه تحقق اهدافش آن را به اجرا در می آورد، در سفارت برون مرزی خود از سوی سران مشرک، با شکستی سنگین مواجه گردید.

ناکامی و شکستی که ریشه در رویه و باورهای باطل عمرو و زاییده در موضع حق پرستانه مسلمانان در حقانیت اسلام، و نیز دادگری، انصاف و عدالت گستری حاکمی چون نجاشی، داشت.

عمرو بن عاص در جبهه باطل

**ا- در غزوه بزرگ بدر**

عمرو در جاهلیت به تجارت اشتغال داشت. و با کاروانهای تجارتی بیشتر به سوی مصر رفت و آمد، می کرد. چرم و عطر، عمده کالاهای تجارتی وی را تشکیل می دادند. کما اینکه در سرزمین شام نیز تجارت می کرد و به سوی یمن و سرزمین حبشه در دو سفر زمستانی و تابستانی آمد و شد داشت.

حرفه دوم او، قصابی بود. با توجه به حرفه تجارتی عمرو این گونه بر می آید که وی، در حین اقامت در مکه، به این پیشه اشتغال می ورزید. به طوری که سفرهای تجارتی، زمستانی و تابستانی او به اقطار مختلف، مانع از پرداختنش به این حرفه نمی شد. به خصوص که تبادلات تجارتی، بخش اعظم ایام سال را به خود اختصاص می داد و هنگامی که از تجارت فارغ می گشت، حرفه اصلی اش را که گویی سودآورنیز بود از سر می گرفت.

پیش از واقعه بدر عمرو بن عاص، با کاروان تجارتی ابوسفیان که از سرزمین شام عازم مکه بود همراه بود.مسلمانان به دستور پیامبر (ص) در کمین این قافله می نشستند، و شب و روز آن را زیر نظر داشتند و از کلیه جزئیات تحرکات آن از مکه به سرزمین شامات و برعکس از شام به سوی مکه، اطلاع داشتند. با نزدیک شدن کاروان تجارتی به نزدیکی های مدینه سپاه مسلمانان به سوی منطقه بدر که مابین مکه و مدینه، قرار داشت، به راه افتادند. این واقعه در رمضان سال دوم هجری به وقوع پیوست. اما ابوسفیان بن حرب توانست در مسیر بازگشت به مکه، با دور کردن کاروان از موضع بدر راه ساحل را در پیش بگیرد و بدین طریق، کاروان را از حمله مسلمانان، در امان بسازد. مگر اینکه مشرکین قریش به همراه هم پیمانانشان روانه موضع بدر شدند و در معرکه بزرگ بدر با سپاهیان مسلمان درگیر شدند. که در پایان سربازان جبهه اسلامی به پیروزی چشمگیری دست یافتند. این نبرد تعیین کننده ترین و سرنوشت سازترین، نبرد مسلمانان در آن مقطع زمانی به شمار می آمد.

همراهی عمرو با کاروان تجارتی مکه سبب شد تا وی نتواند به سپاهیان مشرکین قریش، به این نبرد ملحق بشود زیرا مهمترین مأموریت او رهاندن و حفظ کاروان از تیررس جنگجویان مسلمان، بود.

ب- در غزوه احزاب (خندق)

 عمرو بن عاص (رض) همچنین در جنگ احزاب که در شوال سال پنجم هجری رخ داد، به همراه سپاهیان قریش در جنگ علیه مسلمانان، شرکت داشت.

در روایتی به نقل از جابر بن عبدالله (رض) می آید، که:

(به هنگام نگهبانی خندق، مشاهده کردم، دسته ای از سواران مشرکین با گشت زدن در گرداگرد خندق، سعی می نمایند تا با استفاده از سهل انگاری مسلمانان، گذرگاهی را در خندق جسته و در آن نفوذ نمایند. در آن میان عمرو بن عاص (رض) و خالد بن ولید به دنبال فرصتی بودند تا از غفلت مسلمانان نهایت استفاده را ببرند. فرماندهان و سران لشکر احزاب، تصمیم به عبور از خندق گرفتند. در میان این فرماندهان عمرو بن عاص به چشم می خورد. فرماندهان جنگی احزاب گذرگاهی رامی جستند تا از آنجا بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و حامیانش به طور ناگهانی، ایلغار بزنند. سرانجام به نقطه ای از خندق که از دید و حراست مسلمانان پنهان مانده بود، رسیدند. امّا باز هم تلاشهای شان در حالی که اسبهای خویش را وادار به جهیدن به آن سوی خندق می نمودند بی نتیجه ماند. و با خود گفتند: «هذه المکیدة ما کانت العرب تضعها و لا تکیدها» (چنین ترفند و نقشه ای تا کنون در میان عربها سابقه نداشته است)

کسی گفت به همراه محمد (ص) مردی از پارسیان هست چنین نقشه ای با ایده و پیشنهاد او صورت گرفته است. (مراد سلمان فارسی (رض) است)

گروهی از سواران قریش آخرین تلاشهای خود را برای عبور از خندق به کار گرفتند اما مستأصل و درمانده شدند و تاخت کنان در حالی که می گریختند، به پایگاههای خویش باز گشتند.

زمانی که مشرکین مأیوس و شکست خورده تصمیم به ترک مدینه گرفتند، پیامبر (ص) حذیفه بن یمان (رض) را مأمور ساخت تا با نزدیک شدن به صفوف دشمن در نقش ستون پنجم از وضعیت لشکریان احزاب اطلاعاتی به دست بیاورد و از اهداف و نقشه های پنهانی آنان باخبر شود. لذا حذیفه (رض) شبانه در عمق صفوف مشرکان رخنه کرد. طوفان و باد سهمگین، استقرار سپاهیان احزاب را نابسامان ساخته بود. وزش شدید باد ریگها را به سویی و خیمه های افراشته و ابزارهای دفاعی و جنگی را به سمتی دیگر پرتاب می کرد.

 در این اوضاع آشفته، حذیفه (رض) با رساندن خود به جمع لشکریان احزاب، در کنار آتشی که گروهی از مشرکین در اطراف آن بودند نشست. ابوسفیان که گویا خطری را احساس کرده بود، بلند شد و گفت: (مراقب جاسوسان و خبرچینان باشید، و هر یک از شما، فرد کناری اش را بشناسد) در همین لحظه، حذیفه (رض) به نزدیک ترین مردی که در کنارش بود رو کرد و گفت: (کیستی؟) آن مرد گفت: (عمرو بن عاص) ابوسفیان دستور عقیب نشینی و بازگشت داد و در حالی که ایستاده بود، سپاهیان قریش و هم پیمانانشان شروع به تخلیه پایگاهها و ترک مدینه نمودند تا اینکه از تعداد لشکریان کاسته شد. سپس به عمرو بن عاص (رض) گفت: (ای ابو عبدالله!من و تو با دسته ای از سوارکاران می بایست در اینجا می مانیم، تا در صورت حمله در برابر محمد (ص) و جنگجویانش بایستیم. زیرا با تخلیه لشکر از جنگجویان (در صورت حمله احتمالی مسلمانان) تا رسیدن نیروهای کمکی در امان نخواهیم بود.) عمرو بن عاص (رض) گفت:

(من می مانم) ابوسفیان رو به خالد بن ولید (رض) گفت: (نظرت چیست ای ابوسفیان!) خالد گفت: (من نیز با شما می مانم). سرانجام عمرو بن بن عاص و خالد بن ولید (رض) به همراه دویست اسب سوار، در آنجا ماندند. و به غیر از دسته ی سواره نظامهای به جا مانده تمامی لشکر به راه افتادند.

بخش ا و ل

عمرو بن عاص در کشمکش درونی

چنان که پیش از این گفتیم، عمرو بن عاص (رض) از شهسواران و قهرمانان عرب در جاهلیت بود و متمایز در میان آنان به همین صفات. و از جمله سرایندگان قریش بود که برای فرونشاندن عطش انتقام ناشی از شکستِ جنگ بدر و مقاصدی جز آن، شعر می سرود. و از سرسخت ترین افراد نسبت به رسول الله (ص) و اسلام و مسلمانان بود.

مضاف بر آن عمرو بن عاص (رض) به زیرکی و فراست و منش و برخورد نیک در میان سران و بزرگان قریش شهرت داشت. وجود این همه ویژگی و خصیصه سبب گردید، برای دو بار پیاپی از سوی سران قریش به عنوان سفیر عازم سرزمین حبشه شود. تا بدین وسیله با استفاده از این مهره ی اساسی توجه نجاشی را برای بازگرداندن پناهندگان مسلمان به مکه جلب نمایند.

دلبستگی و علاقه مندی

اما علی رغم تمام تلاشها، عمرو در هر دو سفارش شکست خورده و نه تنها هیچ یک از نتایج و انتظاراتی را که قریش از انتخاب وی به عنوان سفیر در نظر داشتند ، بر آورده نساخت که باعث تعلق و دلبستگی هر چه بیشتر نجاشی به مهاجرین و تأکید وی بر حمایت و دفاع از آنان، و شیفتگی نجاشی به باورهای مسلمانان و دلایل قاطع و صادقانه ی آنها گردید. پس از ناکامی در مأموریت سفارت، عمرو بن عاص (که الگویی برای همتایان خود در قریش بود). دو راه را که راه سومی برای آن تصور نمی شد، در برابر خود می دید:

راه اول: ادامه ی عقاید آبا و اجدادی و آیین شرک.

راه دوم: گرویدن به اسلام و آیین توحیدی.

در صورت اول، اصرار و بقای عمرو بر عقیده ی آبا و اجدادی اش را می توان امری ایجابی و قابل قبول دانست. بدان دلیل که در حفظ و بقای آن در موطن و زادگاهش یعنی سرزمین وحی، و خارج از جزیرةالعرب در سرزمینهایی چون حبشه، شام و مصر به دفاع از آن پرداخت. و در جنگ و صلح مسلمانان را به مبارزه طلبید و تمام توان خود را به کار برد، تا بتواند در عرصه ی نبرد و سیاست موفقیتهایی را برای قریش به دست بیاورد. اما تمامی تلاشهای وی پیامدی جز ناکامی تام و تمام و یأس و ناتوانی در نابودی اسلام به همراه نداشت.

ممکن است ناکامی عمرو بن عاص (رض) در انتخاب خط مشی اول، برای ایجاد مانعی و لو اندک در برابر پیشرفتهای دین اسلام با وجود به کار بستن تمامی روشها و اقدامات گسترده، او را در پیمودن و انتخاب جریان فکری دوم، و ادار نموده باشد. تغییر نگرش در عمرو و عدول ازپرستش بتها به عبادت و پرستش خدای یگانه را می بایست، ریشه در تجارب عملی و دراز مدت وی، دانست. تحولی که بر اثر اقناع درونی و متقاعد شدن در صداقت آئین اسلام – روی داد، نه تحولی که بر اساس احساسات آنی و غلیان عواطف موقت صورت گرفته باشد.

تحول فرمانده ی توانمند و سیاستمدار مصلحت اندیش و آینده نگری که در سرکوب و زمین گیر

ساختن مسلمین، به هیچ گونه موفقیتی دست نیافت. اما نه به شکست فرمانده ی نابغه. و عقب نشینی یک سیاستمدار لایق و کار آمد، بلکه هزیمت روح و روانی بود عاری از عقیده ی سالم، زلال و مستحکم و آسمانی.

 انجا بود که با اضمحلال و فروریختن عقیده ی ضعیف و بیماردر رویارویی با باور قوی وسالم اسلام، فرمانده و سیاستمدار برجسته ی قریش، در برابر آئین وحی سر تسلیم فرود آورد و به آغوش اسلام پیوست.

البته باید خاطر نشان کرد گرفتار آمدن آدمی در ورطه ی ناکامی و شکست پیش از آن که مبتنی بر افت و رکود استعدادهای فرد و قلت ابزار مادی باشد، ناشی از اندیشه ی سست و متزلزل و نگاههای سطحی اوست. زیرا ماده و نیروهای مادی به تنهایی قادر به عرضه و رشد و نمو، معنویات نیستند و تنها در سایه عقیده ی درست و تکامل یافته است که، معنویات فزونی یافته و زمینه ترقی و تقویت آن فراهم می گردد. و کسی که از درون مغلوب و مضمحل گشته، قابلیت پیشرفت در میدان نبرد و توانایی مدیریت صلح را، نخواهد داشت.

انسان

**1- امیر و والی**

هنگامی که عمرو بن عاص (رض) به آغوش اسلام در آمد، پیامبر (ص) به دلیل دانایی، قدرت تدبیر و شجاعتش او را نزدیک خود نمود، و رهبری نبرد ذات السلاسل را به وی سپرد. همچنین وی را به امارت سرزمین عُمان گماشت. او تا زمکان وفات پیامبر (ص) بر این سمت باقی ماند.

در این باره عمرو (رض) می گوید: «آنحضرت (ص) مرا به نزد خود فرا خواند و گفت: برو، لباس و زره ات را بردار سپس به نزدم بیا. پس از آن به نزد پیامبر (ص) آمدم آنگاه آنحضرت (ص) فرمود: قصد دارم در رأس سپاهی شما را روانه میدان جهاد بسازم. امیدوارم، خداوند تو را در این نبرد محفوظ داشته و غنایم آن را از آن تو سازد. و دوست دارم مالی نیکو به دست آوری»

گفتم: ای پیامبر خدا! اسلام را نه برای مال بلکه، به جهت علاقه و شیفتگی به آن، پذیرفته ام. پیامبر (ص) در جواب گفتند:

«نِعماً بالمال الصالحِ للمرءِ الصالح»

« چه نیکوست، مال نیک برای انسان نیک»

پیامبر (ص) در باره عمرو (رض) می گفت: عمرو بن عاص (رض) از نیکان و صالحان قریش است»

عمرو بن عاص (رض) اسلام را پذیرفت و اسلامش نیکو و شایسته گردید. در دلش صادق و وفادار و بر عقیده و ایمانش راسخ و پایدار ماند. تا جایی که پیامبر (ص) سخن به یاد ماندنی خود را که تصویری از عمق صداقت دینی عمرو (رض) است، بر زبان راند: (أسلم الناس و آمن عمرو بن العاص)

«مردم به اسلام در آمدند در حالی که عمرو بن عاص (رض) از صمیم دل و مخلصانه به آن ایمان آورد».

و زمانی که پیامبر خدا (ص) دار فانی را وداع گفت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه- او را به امارت یکی از شهرهای شام گماشت. وی در ایام خلافت خلیفه اول در نبردهای فتح سرزمین شام، در مقام یک فرمانده و مجری، حضور یافت.

عمر بن خطاب (رض) در دوران خلافتش اداره شهرهای فلسطین و اردن را به عمرو بن عاص (رض) واگذار نمود. سپس به او فرمان داد تا به سوی مصر به راه بیفتد. عمرو (رض) توانست دروازه های کشور مصر را به سوی مسلمانان بگشاید. خلیفه دوم نیز وی را برای استانداری مصر گمارد. و تا زمان وفات عمر بن خطاب (رض) عهده دار ولایت آنجا بود.

هر زمان که حضرت عمر (رض) مسؤلیتی را به فردی از مسلمین می سپرد و یا وی را به عمارت سرزمینی منصوب می کرد، نامه ای به والی مزبور می نگاشت و با گواه گرفتن عده ای نزد او، وی را متعهد می

ساخت که نه بر اسب سوار شود و نه از گزیده و نخبه بخورد و نه لباس ظریف و ملایم بر تن نماید. و درِ منزل به روی حاجت مسلمانی نبندد..

و طی بخشنامه ای به تمامی استانداران شهرهای خلافت اعلام کرد:

(بأنَّ لکم معاشر الولاة حقّاً علی الرعیّة، و لهم مثل ذلک، فانّه لیس من حلیم أحبّ الی الله، و لاأعم نفعاً، من حِلم إمام و رفقِهِِ، و أنه لیس جهل أبغض و لاأعم ضرراً، من جَهل امام و خُرفهِ، و إنه مَن یطلب العافیة فیمن بین ظهرانیه، یُنزل الله علیه العفیة من فوقه)

«ای امیران و ولاة! هم چنان که رعیت حقوق شما رابجا می آورند شما نیز در ادای حقوق انان بکوشید. هیچ حلم و بردباری نزد خداوند ، محبوبتر و سودمندتر از حلم و رأفت امیر نسبت به زیر دستانش نیست. و هیج خشمی مبغوض تر و زیان بارتر از خشم و ناشکیبایی امام بر رعیتش نیست. و هر کس توانایی و عافیتش را در گرو خدمت به خلق بداند، عافیت از آسمانها بر وی فرو می ریزد»

فاروق اعظم (رض) می گفت: «هر گاه انگیزه کارگزاری از گماردن یک فرد بر مقامی، اعمال نظر فردی یا دوستی یا رابطه خویشاوندی باشد و جز رسیدگی به آنها به کاری دیگر نپردازد، بی گمان به خدا و رسولش خیانت کرده است» و نیز می گفت: «هر گاه، هر یک از کارگزارانم به فردی ظلم برساند و فریاد دادخواهی او به گوشم برسد، ومن فردی دیگر را به جایش را منصوب ننمایم ، پس در حقش اجحاف نموده ام».

انس بن مالک (رض) روایت می کند: روزی نزد عمر بن خطاب بودیم که ناگهان فردی از اهالی مصر حاضر شد و خطاب به خلیفه گفت: ای امیرالمؤمنین! به تو پناه می برم! عمر (رض) گفت: تو را چه شده؟ آن مرد گفت: «وقتی اسبم چشمان مردم را خیره خود ساخت (از آن خوششان آمد) محمدبن عمرو بن عاص(رض) برخواست و گفت: قسم به پروردگارکعبه اسب من است. هنگامی که اسب به نزدیکی ام قرار گرفت، آن را شناختم و گفتم: قسم به پروردگار کعبه! این اسب من است. وقتی این را گفتم، محمد پسر عمرو (رض) با تازیانه شروع به زدن من کرد در حالی که می گفت: بگیر ! بگیر ! من پسر نجیب ترین ها هستم!» وقتی عمر بن خطاب (رض) سخنان او را شنید به او گفت:«بنشین» به خدا سوگند! چیزی بر آن نیفزود، مگر اینکه به عمرو بن عاص چنین نگاشت: «هر گاه نامه ام به دستت رسید، با پسرت محمد، به نزدم بیائید». عمرو پسرش را به حضور طلبید و به او گفت: آیا کاری از تو سر زده است؟ آیا مرتکب جنایتی شده ای؟ پسرش گفت: خیر. عمرو بن عاص (رض) گفت: پس چرا عمر (رض) در باره ی تو برایم نگاشته؟عمرو به همراه فرزندش راه خود را به سوی عمر (رض) در پیش گرفت. راوی می گوید، به خدا سوگند! ما در وادی (منی) نزد عمر (رض) بودیم که ناگهان عمرو بن عاص (رض) در برابرمان نمایان گشت، در حالی که ازار و ردایی بیش به تن نداشت. عمربن خطاب (رض) شروع کرد به نگاه کردن به این سو و آن سو تا بلکه پسر عمروبن عاص (رض) را ببیند. که ناگاه، در حالی که پشت سر پدرش می آمد، نمایان گشت. حضرت عمر (رض) گفت: آن مرد مصری کجاست؟ مصری گفت: بله، حاضرم: عمر (رض) گفت: تازیانه را بردار و پسر نجیب ترین را با آن بزن (و این جمله را سه بار تکرار کرد مرد مصری شروع به زدن کرد و چنان او را زد تا اینکه او را سست و کوفته گرداند. مرد مصری گفت: ای امیر مؤمنان! کسی را زدم که به ستم مرا زده بود. حضرت عمر (رض)، گفت: سوگند به خدا! می توانستی باز هم او را بزنی، و هیچ کس میان تو و او حائل نمی شد، مگر اینکه رها کننده تو باشی. سپس رو به به عمرو بن عاص کرد و گفت:ای عمرو! از کی مردم را به بردگی گرفته اید، حال آنکه مادرانشان آنان را آزاده زاییده اند؟ سپس رو به مرد مصری کرد و گفت: در امن و امان به راهت ادامه بده و چنانچه امری تو را به شک و تردید وا داشت، مرا خبر ساز).

نمونه غایت نظارت و شدت توجه عمر بن خطاب (رض)بر امور کارگزاران دولتی اش حسابرسی بر اموال عمروبن عاص (رض) بود. چنان چه طی نامه ای به او نوشت: از طرف بنده ی خدا عمر بن خطاب به عمرو بن العاص. سلام علیک. اما بعد:

به من خبر رسیدهُ که تعدادی اسب و شتر و گوسفند و نیز اسرایی بسیار گرد هم آورده ای. پیش از این پیمانم با تو این بود که، هیچ دارایی در تصرف نداشته باشی. از این رو مَوردِ و منبع این اموال را شرح بده و چیزی را کتمان مکن».

عمرو (رض) در پاسخ به نامه ی عمر بن خطاب (رض) نوشت: { از عمرو بن عاص به بنده ی خدا عمر بن خطاب امیرالمؤمنین سلام علیک. تنها خدا را می ستایم که هیچ معبودی جز اوسزاوار پرستش نیست.

اما بعد: نامه ی امیرالمؤمنین که حکایت از ازدیاد اموال من دارد به دستم رسید. همان گونه که امیرالمؤمنین می داند پیش از این هیچ اندوخته ای در اختیار نداشته ام. لازم می دانم امیرالمؤمنین را باخبر سازم، من در سرزمینی هستم که کالا با بهای اندک، قابل دستیابی است و همانند اهالی آن از طریق حرفه های مختلف، و کشاورزی ارتزاق وکسب دارایی می نمایم و بر درآمدهای حکومتی خود نیفزوده ام. سوگند به خدا، اگر خیانت به شما را جایز می دیدم باز هم چنین نمی کردم. از اینرو، ای مرد دست از ما فرو دار که ما رادر زادگاه دارایی بیش از این است که چون به آنجا باز گردیم با آن خواهیم زیست}

عمر بن خطاب (رض) در پاسخ نوشت:

اما بعد: سوگند به پروردگار! من نه همچون اسطوره هایم که آن را برای دیگران باز گویی و نه از کسانی ام که سخنی بی پایه و بی محمل بر تو حمل نمایم. و تهذیب و تبرئه ات، تو را از وارسی و بررسی (در باره ی اموالت) بی نیاز نخواهد ساخت. هم اینک محمد بن مسلمة را به سویت روانه کرده ام. در حضور او اموالت را تقسیم کن. این را بدان خاطر می گویم که شما والیان بر توده های ثروت تکیه داده اید و چون مانعی در برابر خود نمی بینید، برای فرزندانتان می اندوزید و رفاه و آسودگی خود تدارک می بینید. و جز این نیست که ننگ و عار و آتش دوزخ را برای خویش بر جای خواهید گذاشت والسلام

زمانی که محمد بن مسلمة نزد وی آمد عمرو بن عاص (رض) سفره ای فراخ گسترد و غذایی فراوان به نزدش نهاد. اما محمد بن مسلمة از خوردن آن غذاها، امتناع ورزید. عمرو (رض) خطاب به پیک عمر (رض) گفت:

«آیا غذای ما را بر خود حرام می بینید؟» فرستاده ی حضرت عمر (رض) گفت:

« اگر غذای میهمان به نزدم می نهادی از آن می خوردم، ولی در آنچه پیش نهادی خیری نبود! به خدا سوگند! آب نخواهم نوشید تا تمام آنچه در اختیار داری نمایان سازی و چیزی را فرو ننهی». بعد از آن محمد بن مسلمة، کلیه دارایی عمرو(رض) را به دو حصه تقسیم نمود. تا اینکه به غیر از نعلینش چیزی نماند. لذا یکی از نعلین را برداشت و دیگری را رها نمود.

این عملکرد حضرت عمر (رض) {در تقسیم اموال} به عمرو (رض) محدود نماند. بلکه عمر بن خطاب (رض) به تقسیم دارایی بسیاری از کارگزاران، و استاندارانش که از سابقه ای دیرینه تر در اسلام و جایگاهی والاتر از عمرو (رض) برخوردار بودند، مبادرت ورزید.

هنگامی که عمر بن خطاب (رض) به راه رفتن عمرو می نگریست می گفت: «برای عمرو بن عاص (رض) شایسته نیست، مگر اینکه همچون امیری، بر زمین گام بردارد»

هر گاه عمر بن خطاب (رض) رأی فردی را ضعیف وفاقد تاثیر می دید، می گفت: «خدا را گواه می گیرم که آفریننده ی تو و عمرو یکی است» مقصود وی خالق افراد است. (بدین معنی که رأی قوی، مؤثر و کارآمد عمرو (رض) در مقابل رأی ناتوان آن فرد قرار می گرفت. و توانایی نقطه مقابل ضعف و ناتوانی است که ضد یکدیگرند) مترجم.

به نظر می آید، موفقیتهای چشمگیر و بزرگ عمرو بن عاص (رض) در مصر، حضرت عمر (رض)را در انتخاب وی به عنوان والی مصر، مجاب ساخته بوده باشد. به ویژه که عمر بن خطاب (رض) به جهت دقت و محتاط بودنش در انتخاب فرد شایسته برای شغل مناسب، و به تعبیری فرد شایسته سالار شهرت داشت.

همان گونه که پیشتر گفتیم عمرو بن عاص (رض) موفق به فتح تمامی مناطق مصر و لیبی گردید. فتح کشورهایی با این وسعت دستاورد اندکی به شمار نمی رود. کما اینکه، شهر فسطاط (واقع در مصر) را وی بنا نهاد. در وجه تسمیه این شهر به فسطاط اقوال م و تخم ها گفت: لقد تحَّرم منّا بمتحرِّم

از این رو دستور داد خیمه را همان گونه که بود، برپا دارند. یک قول آن است که چون عمرو بن عاص (رض) خواست برای فتح اسکندریه عازم شود، دستور داد خیمه ی او را جمع نمایند، که ناگهان دیدند، کبوتری در آن تخم گذارده است.عمرو با مشاهده ی کبوتر به ساکنان آنجا توصیه نمود از آن مراقبت نمایند. پس از فتح اسکندریه هنگامی که مسلمانان قصد بازگشت از آنجا را داشتند، گفتند: کجا منزل نمائیم؟ عده ای گفتند: «در فسطاط» و منظورشان خیمه ای بود که از عمروبن عاص در مصر برجای مانده و به خاطرآن کبوتر، برافراشته شده بود. لذا به جهت کثرت استعمال، به فسطاط (خیمه) مشهور گشت.

قول دیگر آن است که، هنگامی که عمرو (رض) در سال بیست و یک هجری در مسیر بازگشت از اسکندریه بود، در همان مکانی که خیمه اش را بر جای گذارده بود. فرود آمد. با فرود آمدن عمرو (رض) قبائل ممالک مفتوحه ی موجود در سپاه شروع به پیشی گرفتن از یکدیگر بر سر جایگاهها نمودند. لذا عمرو بن عاص (رض)، معاویه بن حُدیج را به همراه عده ای دیگرمأمور املاک و نواحی آنجا گرداند. آن دو نیز با تکفیک و تقسیم قبائل درنواحی مختلف آن سرزمین، هر یک را در منطقه ای مستقر نموده و در آن دیار سکنی داد. سکونت مردم در این شهر به سال بیست و یک هجری برمی گردد

عمرو همچنین، مسجد جامع عمرو بن عاص را در فسطاط که به نام او نامگذاری شده است، بنا کرد. این مکان پیش از آن یک کاروانسرا بود و هنگامی که مسلمانان پس از فتح اسکندریه به فسطاط باز گشتند، عمرو بن عاص(رض) از مالک آن خواست تا آن را به مسجدی تبدیل نماید. مالک کاروانسرا گفت: «این مکان را صدقه مسلمانان قرار می دهم». و کاروانسرا را به مسلمانان سپرد . در سال بیست ویک هجری مسجد جامع بنا نهاده شدکه طول آن 50 ذراع و عرضش به 30 ذراع می رسید.

گفته می شود که در ساخت و تعیین جهت قبله اش 80 تن از صحابه نظارت داشته اند. تا آن زمان مسجد مزبور فاقد محراب بود. تا اینکه پس از رحلت عمرو محرابی میان گود در آن ساخته شد. این مسجد دارای دو در بود که روبروی خانه ی عمرو بن عاص (رض) قرارداشتند. همچنین دو در به سمت دریا و دو در دیگر در بخش غربی آن به چشم می خورد .چنان چه اگر بیننده ای از بیرون، واقع در خیابان چراغ فروشان به آن می نگریست ستونهای شرقی مسجد را در امتداد ستونهای غربی خانه ی عمرو بن عاص (رض) می یافت. طول مسجد از طرف قبله یکسان بود. مسجد سقفی با شیب تند داشت .

این مسجد فاقد حیاط بود، به طوری که مردم ناچار به صف بستن در فضای جلوی آن می شدند. فاصله ی مسجد تا خانه ی عمرو (رض) 7 ذراع بود. و راهها از تمامی جوانب آن را در بر گرفته بودند. عمرو (رض) دست به ساخت منبری در آن زد. اما حضرت عمر (رض)، طی نامه ای که در آن عمرو (رض) را به تخریب منبر مصّمم ساخته بود، گفت: «بدان! همین که بر پا بایستی و مسلمانان برابر پاهایت قرار بگیرند، برایت کافی است» از این رو حضرت عمرو بن عاص (رض) آن را تخریب نمود.

پس از فتح مصر، عمرو بن عاص (رض) اهالی آنجا را در زمره اهل ذمه قرار داد و جزیه و خراج و مالیات برای شان مقرر نمود. و پیش از آن عمر بن خطاب (رض) را بر این امر مطلع ساخت. حضرت عمر (رض) نیز با این امر موافقت نمود. ولی در تقسیم اراضی در انتظار دستور حضرت عمر (رض) نماند عمر بن خطاب (رض) طی نامه ای به عمرو (رض) گفته بود:

«زمینها را به حال خود واگذار، تا زمانی که فرزندان و نوادگانشان بر سرآن با یگدیگر جدال نمایند.

یکی از ویژه اقدامات عمرو بن عاص (رض) در دوران عمارتش در مصر حفر کانال و آبراه در حوالی فسطاط است. این کانال مشهوربه خلیج امیرالمؤمنین بود. عمرو (رض) با گرد هم آوردن تعداد زیادی از کارگران، با حفر آبراه مسیر آن را از رود نیل به سمت دریای سرخ گرداند. هنوز از حفر کانال سالی سپری نشده بود که کشتیها در آن به حرکت در آمدند. و از طریق آن مواد غذایی دلخواه به سوی مکه و مدینه، باربری شد. این روند تا پس از عهد عمربن عبدالعزیز(رض) ادامه داشت. تا اینکه والیان پس از او، آن را به دست غفلت و فراموشی سپردند. و بارها به تصرف ریگزارها در آمد و از جریان باز ایستاد. به طوری که، از سمت (صلحا) دریای سرخ به شکل قسمت انتهایی دُم تمساح در آمد.اما مهمترین و بزگترین دستاورد عمرو بن عاص(رض) در عرصه های مدیریتی و عرصه هایی جز آن، درج لغت و زبان عربی و تثبیت و پی ریزی شالوده ی دین اسلام در سرزمینهای بزرگ آن روزگار چون مصر و لیبی و سرزمینهای اسلامی جز آن است.

فتح سرزمینهایی در خاور و باختر که امتداد آن در شرق از دریای عمان و خلیج فارس (خلیج عربی) تا بلاد شام در ساحل دریای مدیترانه در غرب می رسید. فتوحاتی که از نخستین روزهایش تا به امروز، ماندگاری خود را حفظ نموده است. و همچنان این جاودانگی را تا تحقق وعده ی الهی در جانشینی مؤمنان بر روی زمین، حفظ خواهد نمود. چه ، این فتح فتح قلوب بر اساس مبادئ و ایدئولوژی بود که بر اصول ثابتی چون زبان و دین بنا نهاده شده است. نه اینکه، با قهر و اجبار و قدرت سرنیزه ها رقم خورده باشد.

یکی از دستاوردهای این فتوحات به اسارت در آمدن افراد فراوانی از دو دولت مصر و روم آن روز به دست مسلمانان بود. به فرمان عمرو بن عاص (رض) أسراء مزبور به میهن شان بازگردانده شدند. و با قرار دادن آنان در زمره ی اهل ذمه، آنان را میان انتخاب اسلام و آئین پیشین شان مختار گرداند. بدین قرار که اگر یکی از آنان اسلام را می پذیرفت، در جرگه ی مسلمانان در می آمد و همانند سایر مسلمانان در چهار چوب مزایا ( غنایم و غیره) و حقوق (جزایی، و کیفری و) اسلامی قرار می گرفت. و چنانچه آئین خود را برمی گزید، به موطنش باز گردانده می شد.

زمانی که مسلمانان در راه بازگشت از فتح اسکندریه به موضعی به نام بَلهیب رسیدند فرمانروای اسکندریه با ارسال پیامی به عمرو (رض) گفت: «من پیش از این به دولتهایی چون ایران و روم که مبغوض تر از شما اعراب به نزدم بودند، جزیه می دادم. اگر بپسندی به تو جزیه خواهم داد و در مقابل، أسرایی را که در سرزمینم در قبضه داری، باز پس بده» حضرت عمروبن عاص (رض) در پاسخ به درخواست او گفت: در آن سوی دیار، امیری است که هیچ امری را بدون فرمان او بر پا نمی دارم، اگر خواستی دست نگه دار. تا پیشنهاد تو را با وی در میان گذارم، اگر پذیرفت، من نیز می پذیرم و اگر به چیزی غیر از آن فرمان داد، همان را اجرا می نمایم» آن گونه که میان آنها رایج بود، در قضایا و وقایع جبهه ی نبرد.

هر آنچه می نگاشتند، سربازان را نیز از آن مطلع می نمودند. عمرو (رض) آنچه را حاکم اسکندریه، پیشنهاد داده بود، با عمر بن خطاب (رض) در میان گذاشت. در نامه آمده بود: « به نزد ما تعدادی از اسیران آنان موجود است»

در جواب، عمر بن خطاب (رض) چنین گفت:

اما بعد؛

در نامه ات آمده است که فرمانروای اسکندریه در ازاء برگرداندن اسیران سرزمینش، پیشنهاد پرداخت جزیه به تو داده است. سوگندبه خدا ! جزیه ای که برای مسلمانان و آیندگان آنان دوام داشته باشد، پسندیده تر به نزد ما ست از غنایمی که میان آنان تقسیم گردد. و گویا که (با این جزیه) وجود غنایم معدوم است. لذا به فرمانروای اسکندریه عرضه نما به توجزیه بدهد . در عوض شما نیز اسیران را میان گزینش اسلام و آئین پیشین، خویش مختار کنید. کسی که به اسلام گروید در زمره ی مسلمانان قرار می گیرد و از حقوق و مزایای آن بهره مند شده و قوانین اسلام بر وی اعمال می گردد. و فردی که بر آئین پیشینش باقی ماند، همانند هم کیشانش از او جزیه بگیرید»

بالاخره مسلمانان تمامی أسراء را گرد هم آوردند و مسیحیان نیز حضور یافتند. بدین ترتیب که هر فرد از میان اسیران ، به جلو گام برمی داشت، سپس او را میان انتخاب اسلام و مسیحیت، آزاد می گذاشتند. اگر اسلام را انتخاب می کرد مسلمانان تکبیرگویان او را به جمع خود ملحق می نمودند و اگر کیش مسیحیت را بر می گزید نصارا، فریاد می کشیدند و او را به میان خود می آوردند. در بین اسیران (ابو مریم عبدالله بن عبدالرحمن) که تا پیش از آن مسیحی بود، به دین اسلام گروید. وی بعدها در میان مجاهدان به مقام گروهبانی رسید. در این تجمع مسلمانان، اسلام و نصارا را به او عرضه نمودند،. و او علی رغم داشتن پدر و مادر و بردران مسیحی اسلام را بر مسیحیت برگزید.

وقتی عمرو بن عاص (رض) قلعه ی بابلیان را به محاصره در آورد، با فرستادن پیکی به سوی پاسبانان دژ به آنان گفت:

«عجله نکنید تا به شما مهلت بدهیم و پس از آن رأی خود را در باره ی پیشنهاد ما بگوئید» لذا بابلیان سپاهیان شان را از هر گونه اقدامی باز داشتند. عمرو بن عاص (رض) به بابلیان گفت: «من به نزدتان می آیم ابومریم و ابا مریم را به نزدم بفرستید». بابلیان به خواسته ی او گردن نهادند و به یکدیگر اطمینان خاطر دادند .

عمرون عاص (رض) به آن دو گفت: «شما پارسایان این سرزمین هستید، اینک به حرفهایم گوش بدهید. خداوند محمد صلی الله علیه و سلم را همراه با حق مبعوث نمود و به اجرای آن او را فرمان داد و ما را به پیاده ساختن آن نیز امر کرد و تمام فرامین و آموزه های الهی را به ما رساند. سپس به سرای باقی شتافت در حالی که به آنچه مأمور شده بود، جامه ی عمل پوشاند و شریعتی درخشان بر ما باقی گذاشت. یکی از تعلیمات آنحضرت (ص) مهلت دادن به مردم و پذیرفتن عذر آنهاست. ما شما را به دین اسلام فرا می خوانیم هر کس اسلام را بپذیرد، همانند ما مسلمانان است. و کسی که از آن روی برگرداند، بر او جزیه مقرر خواهیم نمود و به او قدرت و تمکین خواهیم بخشید. و پیامبر ما (ص) مژده ی فتح سرزمین تان را به ما داده است و به خاطر رأفت ودوستی به حمایت از شما توصیه کرده اند. و چنان چه پیشنهاد ما را بپذیرید از حمایت و قیمومیت ما برخوردار خواهید شد.

هنوز فتح این کشور در مراحل پایانی و یا در شرف پایان یافتن بود، که از ساکنان مصر جنگجویانی به صفوف سپاهیان عمرو (رض) پیوستند. تا جایی که برخی از آنها به دسته ی گروهبانی یا سرجوخه ای رسیدند و همتایان جنگجوی عرب و مسلمان خویش را فرماندهی و نظارت کردند.

از این رو جای تعجب نیست که ببینیم قبطیان به پشتیبانی و یاری عمرو بن عاص (رض) بپا خیزند. به طوری که، گروهی از سران قبط در فتح اسکندریه با عمرو (رض) همراه شدند و با کمکهای نظامی و راهکارهای اجرایی و راهنمایی های مدیریتی خود، مسلمانان را در فتح و گشودن سرزمینهای جدید، یاری رساندند.

قبطیان و فرمانروایشان «مقوقس» برخلاف رومیان، هر گزمعاهدات صلح میان خود و فاتحان را نقض ننمودند. زیرا قبطیان به همان میزان که از جور وستم رومیان تنفر داشتند و شیفته ی عدل و دادگری اسلام بودند. واقعیتی که مؤرخین مسلمان و قبطیان پیشین بر آن تصریح نمو ده اند. و آن چه متشرقین غیر منصف و تاریخ نگاران متجددِ بیگانه ادعا کرده اند، محلی از اعراب ندارد. زیرا در پشت این ادّعاها انگیزه ها و تمایلات مسیحی نهفته است که با عینیّت گرایی و وقایع تاریخی در تضاد می باشد.

واقعیت این است که عمرو بن عاص (رض) قابلیت مدیریتی بی نظیری در برهه زمامداری اش در مصر ازخود بر جای نهاده بود. و چنانچه تحقیق و پرس و جوی عمر بن خطاب رضی الله عنه از عمرو بن عاص(رض) در باره ی اموال و دارایی های دولتی همان گونه که پیشتر گذشت، به دلیل خیانت عمرو بر دارایی های دولتی می بود، حتی برای یک لحظه وی را بر حکمرانی مصر باقی نمی گذاشت. به ویژه که عمر بن خطاب (رض) در وارسی و ارزیابی دارایی دیگر کارگزارانش و کسانی که در سبق به اسلام، سابقه ای بیشتر از عمرو بن عاص (رض) داشتند، شدت عمل به خرج داد. اما عمر بن خطاب علاقه داشت تا کارگزاران و استانداران دستگاه خلافت به الگویی در پاکی و درستکاری (بر اموال بیت المال) و دور جستن از ابهام و تردید تبدیل شوند و بدین طریق محل اعتماد کامل و اتکای مطلق رعایای شان قرار بگیرند. علاقه و احتیاط شدیدعمر بن خطاب (رض) بر حساب رسی کارگزارانش بدین جهت بود، تا نظارت کارگزاران بر توزیع عدل و اعطای حقوق یکسان به شهروندان کاملاً صورت گرفته و تبادل این اعتماد در میان هر یک از راعی و رعیت و نهادینه شدن آن در میان آنان به صورت کامل تحقق بیابد. و پیداست که اعتماد دو طرفه و متقابل بسیار با اهمیت تر از ثروت است و مایه ی فایده و نفع افزون تر میان حاکم و محکوم.

حضرت عثمان بن عفان -رضی الله عنه- به مدت چهار سال یا قریب به آن، عمروبن عاص (رض) را بر اداره ی مصر گماشت. سپس او را عزل نمود و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به جایش منصوب کرد. حضرت عثمان (رض) در محرم سال بیست و چهار هجری، به خلافت رسید. عزل عمرو بن عاص (رض) از سوی حضرت عثمان (رض) در سومین سال خلافتش و در سال بیست و هفتم هجری روی داد. دلیل عزل عمرو بن عاص (رض) تفاوت در دیدگاه و چگونگی مقابله با مانعین پرداخت مالیات در مصر بود. از این رو عبدالله بن سعد بن ابی سرح که از طریق رضاعت برادر حضرت عثمان (رض) بود، به جای وی گمارده گردید.

عمرو و عبدالله بن ابی سرح (رض) در چگونگی اخذمالیات از مانعین خراج با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. عمرو بن عاص (رض) طی نامه ای به حضرت عثمان (رض) گفت: «عبدالله شگرد و راه حل مرا بی اثر ساخت» عبدالله بن ابی سرح به عثمان بن عفان (رض) نوشت: «عمرو بن عاص (رض) شیوه ی مرا در اخذ مالیات و خراج نادرست می انگارد» لذا حضرت عثمان (رض) عمرو بن عاص (رض) را عزل و او را از هر گونه اقدامی باز داشت و برای اداره ی مصر و تسلط بر اوضاع جاری و اجرای طرح اخذ مالیات عبدالله بن ابی سرح را بر حکمرانی آنجا گماشت.

پس از آن عمرو بن عاص (رض) تا سال سی و هشت هجری دوباره به مصر باز نیامد. تا این که در همان سال به فرمان معاویة بن ابی سفیان (رض) روانه مصر گردید. حضرت معاویة (رض) با باز پس گرفتن زمامداری مصر از محمد بن ابوبکر صدیق (رض) استاندار علی بن ابیطالب (رض)، عمرو بن عاص (رض) را تا زمان وفاتش بر آنجا گمارد.

حضرت عمرو بن عاص (رض) دو سال برای عمر بن خطاب (رض) و سه سال و ده ماه برای حضرت عثمان (رض) و در حدود دو سال برای معاویة بن ابی سفیان درمصر زمامداری و خدمت نمود. سپس به دیار باقی شتافت. با وفات او پرونده ی حیات یکی از بزرگترین فاتحان مسلمان و یکی از موفق ترین و سرافرازترین کارگزاران حکومت اسلامی، پس از آن که مأموریت و وظیفه خود را در فتح و اداره ی سرزمینهای مفتوحه به بهترین وجه ادا نمود، بسته شد. پایداری این فتوحات در گستره ی گیتی تا به امروز جای هیچ گونه شک و تردیدی را باقی نگذاشته است. چه، هیچ فردی در اهمیت فتوحات و دوام آن و نیز توانایی و قابلیت مدیریتی منحصر بفرد عمرو بن عاص (رض) جای بحثی برای خود نمی بیند. این مجاهد نستوه مسلمان صفحات درخشانی را در تاریخ اسلامی در فتح سرزمینهای جدید و مدیریت و اداره ی این فتوحات از خود بر جای نهاد. همچنان که کارنامه ی خدماتی .وی در تواریخ سایر ملل اعم از شرقی و غربی و گذشته و حال، تا کنون می درخشد.

2-عالم و فقیه

حضرت عمرو بن عاص (رض)یکی از علماء اسلامی زمان خود بود. . عواملی چون تیزهوشی ، علاقه وافر به یادگیری علم از پیامبر (ص) ونیز شاگردان فرهیخته ی آنحضرت (ص) و تسلط بر قراءت و کتابت، او را به یکی از پیشگامان علوم وحی، تبدیل نمود. توانایی و احاطه ی وی بر خواندن و نوشتن در روزگار او و در جامعه ای که بی سوادی در آن شیوع یافته بود، امری نادر محسوب می شد. به طوری که در زمره ی کاتبان پیامبر (ص) جای داشت.

وی در حدود سی و نه یا سی و هفت حدیث از پیامبر (ص) روایت نموده ، که از میان آنها سه حدیث مورد اتفاق بخاری و مسلم است. امام مسلم دو حدیث و امام بخاری بخشی از یک حدیث را در کتب خود گنجانده اند. راویانی چون أبوعثمان النَّهدی، قیس بن أبی حازم، عروة بن الزبیر و عبدالرحمن بن شَماسه (به فتح شین و ضم آن) از او روایت نموده اند. همچنین، فرزندش عبدالله بن عمرو بن عاص، محمد بن کعب القُرظی، عمارة بن خزیمة بن ثابت و افرادی دیگر به نقل حدیث از او پرداخته اند. وی روایتی از ام المؤمنین عایشة رضی الله عنها نیز نقل نموده است.

حضرت عمرو بن عاص (رض) از جمله صاحب نظران در مسائل فقهی محسوب می گردید. تعامل و برخورد او با أسراء و مقرر داشتن جزیه و مالیات بر آنان و همچنین مفاد قراردادها یی که با اهالی ممالک مفتوحه بخصوص در مصر، منعقد نمود و شیوه ی برخورد او با اهل ذمة و پیشنهاد تدوین تعالیم فتح در اسلام در شرایط سه گانه ی پذیرش اسلام، پرداخت جزیه و یا جنگ از عواملی اند که گواه برقدرت فقاهت او دارند.

این صحابی بزرگ پیامبر (ص) از مجتهدان صدر اسلام به شمار می آمد که در عهد نبوت و پس از رحلت پیامبر (ص)، توانایی اش را در استنباط و استخراج احکام شرعی نمایان ساخته بود.

احمد بن حنبل (رحمه الله) نمونه ای از اجتهاد عمرو بن عاص (رض) در حیات آنحضرت (ص) را در مسندش، ذکر می کند.عمرو بن عاص (رض) می گوید: «در شبی بسیار سرد مُحتلم شدم و از بیم آن که مبادا بر اثر غسل کردن هلاک گردم تیمم نمودم. سپس بر همرهانم نماز صبح گذاردم .هنگامی که نزد پیامبر خدا (ص) حضور یافتیم، مسأله را با آنحضرت (ص) در میان نهادم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ای عمرو! آیا با جنابت بر همرهانت نماز گزاردی ؟» گفتم آری. ای رسول خدا ! در شبی سرد مُحتلم شدم و بیم داشتم با غسل کردن هلاک گردم. و این فرموده ی خدای عزوجل: «خویشتن را به هلاکت میفکنید، زیرا خداوند بخشنده و آمرزنده است » را به یاد آوردم . لذا تیمم کردم و سپس نماز گزاردم! با این گفته ام پیامبر (ص) به خنده افتاد و چیزی نفرمود. این واقعه در سریة ذات اسلاسل که حضرت ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب و ابوعبیدة بن الجراح، در شمار پیکار جویان آن بودند به وقوع پیوست.

عمرو بن عاص (رض) می گفت: «قریب به هزار ضرب المثل از رسول خدا (ص) فرا گرفتم».

اما نمونه اجتهاد عمرو بن عاص (رض) پس از وفات پیامبر (ص)، در سال دوازده هجری بود . در این سال طاعون «عَمواس» بر قسمت اعظم شبه جزیره سایه گسترده بود. زمانی که طاعون شعله ور گردید، ابو عبیده بن الجراح که والی وقت بود در میان مردم به ایراد سخن پرداخت و گفت: «ای مردم! این درد و رنجوری، رحمتی از سوی پروردگارتان و دعای پیامبرتان محمد (ص) و دلیل مرگ نیکان پیش از شماست. همانا، ابوعبیده از خدای عزوجل- می خواهد سهمش از این رحمت بر او ببخشاید» لذا دچار طاعون گردید و از دنیا رفت. پس از وی حضرت معاذ بن جبل (رض) زمام سرپرستی مردم را به دست گرفت. معاذ بن جبل (رض) به مردم این گونه گفت: «ای مردم! این بیماری آمرزشی از پروردگارتان و خواسته ی پیامبرتان و سبب وفات صالحان پیش از شما بوده است. همانا معاذ از پروردگار می خواهد تا سهم و قسمت خاندان معاذ را از این بیماری به آنان ارزانی دارد» لذا فرزندش عبدالرحمن بن معاذ مبتلای طاعون شد و بر اثر آن وفات نمود. سپس برخواست، و برای خودش دعا نمود. از این رو طاعون به کف دستش سرایت کرد تا آنجا که دیدم به کف دستش می نگرد. و در حالی که پشت دستش را می بوسید، می گفت: ای دست ! هر گز نمی پسندم از سوی تو، چیزی از دنیا بهره ام گردد». وقتی معاذ بن جبل (رض) درگذشت، حضرت عمرو بن عاص (رض) خطاب به مردم گفت: «ای مردم! هر گاه این بیماری در میان تان قرارگرفت، همانند شعله های آتش همه جا را فرا می گیرد. اینک، برای رهایی از آن به کوهستان خو گیرید (به کوهها پناه ببرید)». ابو وائله هذلی به او گفت: «دروغ میگویی. به خدا سوگند که من پیامبر خدا (ص) را همراهی کرده ام (و این چنین قضاوت نکرده) من تو را از این علی رغم بدتر می بینم» عمرو بن عاص (رض) در پاسخ گفت: به خدا سوگند! پاسخت را نمی دهم و سوگند به خدا بر آن اقامه ی دعوی نخواهم نمود.

پس از آن عمرو (رض) از مجلس خارج شد و مردم نیز بیرون آمدند و پراکنده گشتند. و خدای تعالی بیماری را از میان آنان برگرفت. خبر اجتهاد و رأی عمرو بن عاص (رض) به عمر بن خطاب رسید. به خدا سوگند! هر گز آن را ناپسند نشمرد.

بسا اوقات اصحاب (رض) در مسئله و یا قضایای فقهی اختلاف رأی داشتند، اما با این حال (همان گونه که در ماجرای فوق آمد) عمر بن خطاب (رض) بر اجتهاد عمرو بن عاص (رض)صحه گذاشت.

حضرت عمرو بن عاص (رض) روایتی از پیامبر (ص) نقل می کند که آنحضرت (ص) فرمودند: «اگر حاکم و یا فقیه مسلمانان در مسأله ای اجتهاد نمود و در رأی و اجتهادش صائب بود، سزاوار دو پاداش است. و هر گاه به خطا حکم نمود، سزاوار یک پاداش».

در روایتی به نقل از عمرو بن عاص (رض) می آید: (دو متخاصم برای داوری نزد پیامبر (ص) آمدند. رسول خدا (ص) به من گفت: ای عمرو! میان این دو داوری کن. گفتم: ای رسول خدا! شما به قضاوت برتر و سزاوارتر از من هستید. پیامبر (ص) فرمود: «و اگر چه این گونه باشد» گفتم: اگر قضاوت نمایم به چه پاداشی دست می یابم!؟ آنحضرت (ص) در پاسخ گفتند: اگر بجا و درست داوری کردی، ده پاداش می گیری و چنانچه به خطا رفتی یک پاداش ). واگذاری قضاوت از جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم به عمرو بن عاص (رض) گواهی است بر توانمندی، ذکاوت و چیره دستی او در امر قضاوت.

و قرار گرفتن وی در زمره ی مفتیان عهد پیامبر (ص) دلیلی است بر احاطه ی علمی عظیم و وقوف وسیع و عمیق وی بر متون قرآن و سیرت نبوی.

در این باب فردی از اصحاب (رض) او را چنین می ستاید: «با عمرو بن عاص (رض) همراه و هم صحبت شده ام، هر گز هیچ مردی را در تبیین قرآن تواناتر و در خلق و خوی بزرگ منش تر و در پیدا و نهان به هم شبیه تر، مانند او ندیده ام» این سفیر و فرمانده ی پیامبر (ص) از علماء و فرهیختگان دینی بود که علوم خود را از معدن و مهد علوم شریعت پیامبر (ص) بدست آورده بود. مضاف بر آن قاری قرآن، محدث و فقیه، و صاحب نظر در نصوص شرع و در رسته ی مفتیان و از نخستین قضات مسلمان، به شمار می آمد.

3- نویسنده

حضرت عمرو بن عاص (رض) قلمی سلیس،استوار و عمیق در نثر و نظم داشت. نامه ی عمرو بن عاص (رض) به عمر بن خطاب (رض) که در آن به توصیف مصر پس از فتح آن می پردازد، یکی از بلیغ ترین و رساترین نامه ها (در ضمن تصویر پردازی زنده و دقیق) نه فقط در زبان عربی، بلکه در میان تمامی زبانها به شمار می رود.

عمر بن خطاب (رض) با ارسال نامه ای به عمرو بن عاص (رض) گفت:«مصر را برایم بنما» حضرت عمرو بن عاص (رض) در جواب نگاشت:

«رقعه ی امیرالمؤمنین -که خداوند عمرش را فزونی دهد- و وصف مصر را جویا شده است، بدستم رسید. ای امیر مومنان! بدان که مصر شهری است غبار آلود مانند و رمل گونه با درختان سبز و آباد. طول و عرض آن به پیمودن یک ماه است. جبالی خاک مالیده و رمالی گندم گون آن را در میان گرفته و رودی خجسته به صبحگاهان و میمون به شامگاهان در میان آن کشیده شده. که چون گردش آفتاب و ماه گهی فزونی میابد و گهی نقصان. این رود به فصولی جریانش شدت یافته و ....... بسیار می شوند و چشمسارها و آبهای زمینی به مددش می شتابند. و چون غرش و صدا از آن برآمد و امواجش به خروش افتاد، از کناره ها به طغیان می افتد، چنان که آمد و شد میان دهات و قریه ها مقدور نگردد جز در زورق های کوچک و بلمهای پارویی. در این اوان این قریه ها در خیال به جوانه و برگهایی سر بر آورده می مانند به وقت غروب آفتاب. و چون سیلاب به پایان رسید به پسین باز گردد آن چنان که در آغاز بود و در دهانه لبریز می ماند. در این هنگام ساکنان کم مایه و ذمیان تحت الحمایة زمین را شخم زده و دانه در زمین می نهند. و با امید به پروردگار به حاصل و نمو می نشینند خواه آنان که به سعی و کدیمین زرع نموده اند، و آنان که بی کدیمین و عرق جبین محصول بر می گیرند. و هنگامی که کشت سر بر آورد ، شبنمش سیراب کرده و زمین آن را خوراک می دهد. ای امیرالمؤمنین! در این زمان مصر همانند مرواریدی سپید است. گویی که عنبر و شاهبویی است سیاه رنگ زمردی است سبزین و سرسبز، دیبایی است ملّون و رنگین. و خداوند بلند و فراز دست است بر آن چه بخواهد. و هر کس بر آن باشد که این بلاد را سامان داده و بارور نماید و مردمانش را در آن ماندگار سازد، مبادا که قول بزرگوارش را بر فرو مایه آن ترجیح دهد. و مبادا که خراج کشت آن جز به وقت ببار نشستن ستانده شود. و ثلث در آمد آن در ساخت پلها و حفر آبراهایش مصروف گردد. و چون حال با کارگران بدین منوال دوام یابد، گنج خانه فزونی گیرد و سرمایه افزون یابد. و خداوند تعالی در آغاز و پایان توفیق گر و سعادت بخش است» چون نامه به عمر بن خطاب -رضی الله عنه -رسید گفت:«خداوند جزای خیرت دهد ای ابن العاص! چنان توصیف نمودی، گویا که به عیان آن را می بینم» باید گفت این بلیغ ترین رساله ی عمرو بن عاص (رض) نیست، اما از پر محتوی ترین و پر نغزترین آنهاست. و نظیر این نامه ها از سوی حضرت عمرو بن عاص (رض) بی شمارند.

نمونه ی دیگر این نامه ها زمانی است که حضرت معاویه (رض) در سال بیست و هشت هجری جزیره ی معروف قبرس را فتح نمود. حضرت معاویه (رض) بر عمر بن خطاب (رض) پافشاری کرد تا ازراه دریا لشکرکشی نماید و از نزدیک شدن رومیان به شهر (حمص) برحذر باشد. حضرت معاویه (رض) گفت: «قریه ای در حمص هست که ساکنان آن پارس سگها و سر و صدای مرغا ن شان را (از خطری در نزدیکی) می شنوند».

این خبر اهتمام حضرت عمر (رض) را به خود معطوف ساخت. لذا به عمرو بن عاص (رض) نوشت: «در دریا سفر کن و آن را برایم توصیف کن زیرا برای لشکرکشی در آن مرّددم». عمرو بن عاص (رض) به عمر بن خطاب نگاشت: (انّی رأیت خلقاً کبیراً یرکبه خلق صغیر، إن رَکُن خَرَق القلوب، و إن تََحرکّ ازاغ العقول، یزادا فیه الیقین قلّة، والشک کثرة، هم فیه کدود علی عود إن مال عزق، و إن نَجا بَرق) ترجمه: «گروهی بزرگ دیدم که عده ای اندک بر آن فرمان می رانند. اگر آرام گیرد به هراس اندازد دلها را و اگر به جنبش در آید، به خطا افکند عقول را. در آن هنگام یقین کم شود و شک و تردید افزون . آنان (غازیان) به کرمی بر روی یک شاخه می مانند اگر کج گردد، غرق شوند و اگر نجات یابند،همچنان امیدوار باشند».

وقتی حضرت عمر (رض) نامه را خواند به معاویه (رض) نگاشت: «نه! قسم به ذاتی که محمد را به حق مبعوث نمود، هر گز مسلمانی را بر آن (دریا) حمل نمی کنم»

بلاغت و توانایی در شیوه بیان و توان نوشتاری وی، در یک آن، بر عقول و قلوب تأثیر می گذاشت. و چنانجه عمرو بن عاص (رض) توجه و اهتمام خود را تنها بر کتابت به سبک نثر فنی معطوف می ساخت، بی تردید، جایگاه شامخ در میان نویسندگان برجسته ی عرب پیدا می نمود.

4- شاعر

این صحابی پیامبر قریحه ی شعری ویژه ای داشت. از عمرو (رض) آثاری مکتوب به صورت شعر بر جای مانده است که وی را در امتداد شاعران پیش از او قرار می دهد. در روز جنگ اُحد، که در آن ایام در صفوف مشرکین قرار داشت، گفت:

خرجنا من الفیفا علیهم کانّنا مع الصُّبح من رَضوی الحبیبک المنطق

تَمَنَّت بنو النَِّجَّار جَهلاً لقاءَنَا لَدی جَنبِ سَلعٍ والامانِّی تَصدُقُ

فما راعَهُم بالشرِّ إلا فُجَاءَةً کرادیسُ خَیلٍ فی الازقة تَمرُقُ

أرادوا لِکَیما یَستَبِیحُوا قِبابَنا اوَ دُونَ القبابِ الیَومَ ضَربٌ مُحَرَّقُ

و کانت قِباباً اُومنَت قَبلَ ما تری اذا رَامَها قَومٌ اُبیحُوا و اُحنِقُوا

کانَّ رُءوس الخَزَرجبِّین غُدوةً و ایمانَهم بالمَشرَفیّة بَروَقُ

و نیز در روز احد گفت:

لمَّا رأیتُ الحَربَ ینزُو شرّها بالرَّضفِ نَزوَا

(چون دیدم خباثت جنگ به شدت طغیان و بر افروخته گردیده)

تَنَازَلَت شَهباءُ تَلحُوالَّناس با لضّراءِ لَحواَ

(شهباءصف آرایی نمود در حالی که مردم را به روزی ناگواربه شدت بیم می داد)

أیقنتُ أنَّ الموتَ حقٌ والحیاة تکونُ لَغوَا

(یقین کردم که مرگ حق است و زندگی بیهوده)

حَّملتُ أثوابی علی عَتَدٍ یَبُزُّ الخیل رهوَا

(در این حال لباسهایم را بر سازو برگی حمل نمودم، که از سواران به آرامی پیشی می گرفت.)

سلسٍ إذا نکّبن فی البیداء یَعلُو الطَّرفَ عُلوا

(شهباء رام و سر به راه است، اگر رو به صحرا گرداند، نگاهها را شموخ و بلندی می دهد)

وَ اِذا تنزَّل ماؤه من عِطفِه یَزدَادُ زَهواَ

(و چون آب از پهلویش فرو بیفتد شکوه و غروری زاید می یابد).

رَبذٍ کیعفُور الصَّریمة راعَهُ الرَّامونَ دَحوَا

(به سینه می نشیند همچون آهویی لگام شده که تیز افکنان دامن پرورش بر آن گسترده اند)

شَنجِ نَساهُ ضابِطٍ للخیل إرخَاءً وَ عَدوا

(عضلانی است و پرگوشت و افسران سوارکار در تاختن و آرام راندن آن مسامحه کرده اند)

فِفِدًی لَهُم اُمِّی غلاة الرَّوع إیَمشُون قَطوَا

(مادرم فدای آنان باد! آن گاه که به صبح وحشت و هراس بسان مرغکان گام برمی دارند)

سَیرًاإلی کبشی الکتیبة إذ جَلَدةُ الشَّمسُ جَلوَا

(در حالی که خورشید او را روشن و براق نموده به سوی سردسته ی دژکوب گردان به راه می افتد)

عمارة بن ولید در سرزمین حبشه همراه عمرو بن عاص (رض) بود عمارة برادر خالد بن ولید (رض) به شمار می آمد. عمرو و عماره در نحوه باز گردندان مهاجرین مسلمان اختلاف نمودند. در آن موضع عمرو بن عاص (رض) گفت:

تعلَّم عُمار أنَّ من شرِّ شبهةٍ لمثلک أن یُدعی ابن عَمٍ له انتهی

(ای عمارة ! بدان که بدترین دو دلی برای کسی چون تو آن است که، خواهان پسر عمویی باشی که نسبتش با تو پایان یافته است)

لئن کنتَ ذا بُردَین أخوی مرجَّلاً فلستَ براءٍ لا بن عَمک مُرما

سزاوار نیست که پس عمویت را تبرئه نمایی، در حالی که از آن منع شده ای)

إذا المرء لم یترک طعاماً یُحبّه و لم یَنهَ قلباً هائماً حیث یَممَّا

(اگر انسان غذایی را که دوست دارد رها نکند و قلبی شیدا را از آن چه بدان قصد کرده، باز ندارد)

قَضَی وَطَراً منه و غادر سُبَّةً إذا ذُکرَت أمثالها تملا الفَها

(خواسته و مقصود خود را از آن برگرفته و از رسوایی رها جسته)

(و چون امثال آنان به میان آید بانگ و آوایی بلند به پا خیزد)

و در اردوگاه صفیّن سرود:

شبَّت الحرب فأعدوُت لها مفرغَ الحارک مَحبوکَ السَّبج

(شعله های جنگ افروخته گردید لذا خود را مهیای آن نمودم..............................)

یَصلُ الشَّدَّ بشدٍّ فإذا وَفَتِ الخیل من الشدِّ مَعَج

(به وقت جنگ یورش از پی یورش می آید و چون اسبان از تاخت و تاز فراوان بسنده نمایند راست و خم می شوند)

جُرشع اعظَمُهُ جَفرَتُهُ فإذا ابقل من الماءِ حَدَج

(با عظمت ترین قسمت جرشع میانه ی اوست. و چون با آب خیس و تر شود، زل می زند)

عمرو بن عاص (رض) به معاویه بن ابی سفیان نگاشت:

مُعاویَ لا اُعطیکَ دِینی و لم اَنَل به منک دنیا فانظُرنَ کیف تَصنَع؟

(ای معاویه! دینم را در اختیارت نمی نهم .چه با آن از سوی تو به دارایی دنیا نرسیده ام. لذا منتظرم چه صلاح می بینی؟)

و ما الدین والدنیا سواءً و اننی لآخذ ما تُعطی و رأسی مُقَنَّعُ

(دین و دنیا هر گز یکسان نباشند و من آن می ستانم که بذل و بخشش نمایی در حالی که سرم پوشیده است(یعنی مطیع و فرمانبردارم)

فإن تعطنی مِصراً فأربح بِصفَقةٍ أخذتَ بها شیخاً یضُرّ و یَنفَعُ

 اگرحکمرانی مصر را به من ببخشی سود کرده ام. چون در عوض آن سالخورده ای گرفته ای که هم سود و هم زیان ، عایدت می سازد) برخی از اشعار منتسب به عمرو بن عاص (رض) :

و أغضی علی أشیاءَ لو شئتُ قلتها و لو قُلتُها لم اُبقِِ للصَّلح موضِعا

(و از چیزهایی چشم پوشی می کنم که چون بخواهم، بر زبان خواهم آورد

(و چنان چه آن را باز گویم، راهی برای سازش باقی نخواهم گذاشت)

فإن کان عُودی من نُضارٍ فاننَّی لاکرهُ یوماً أن أحطَّمَ خِروَعا

(اگر بنیه و شالوده ام از نضار باشد، پس بیم آن روز دارم که «خروع» را تباه و ویران گردانم)

آن چه گذشت نمونه هایی اندک از اشعار این صحابی صاحب ذوق به شمار می آیند که بیانگر قابلیت شعری منحصر بفرد و فراوانی و گسترده گی گنجینه ی لغات فصیح و اصیل زبان عربی ، نزد وی می باشد. و چه بسا در صورتی که خویشتن را وقف سرودن شعر می نمود. و وقایع و رویدادهای ایام نبرد و امور سیاسی و اداری او را به خود مشغول نمی ساخت، می توانست به جایگاهی ستودنی در میان شاعران طراز اول دست پیدا نماید.

وی به هنگام شعر گفتن هر زمان که ایجاب می نمود، اشعارش را در جمع شنوندگان می خواند. نمونه ای از مقولاتش آن است که در حضورمعاویة بن ابی سفیان به شعری از بکارة هلالیه اشاره می کند:

یا زیدُ دونک فاستشِر من دارنا سیفا حساماً فی التراب دفینا

(ای زید! پند و اندرز نزد ما بجوی، شمشیری کوبنده که در زمین مدفون گردیده)

قد کنتُ أدخَرُه لیومٍ **کریهةٍ فالیوم أبرَزَهُ الزَّمانَ مَصُونا**

**(این نصایح ) را به وقت بلا و حوادث** کنار گذارده بودم، اما امروز روزگار آن را آشکار ساخته است)

و بسیار نادر است آن ر که انسان شعری بگوید، مگر این که، مجموعه ای بزرگ از اشعار را از بر نموده و به نقل و بازگویی آن مبادرت ورزیده باشد.

5- خطیب و سخنران

حضرت عمرو بن عاص (رض) سخنرانی فصیح و زبان آور و از برجسته ترین خطباء نسل ابتدایی اسلام به شمار می آمد. یکی از این افراد که در یکی از سخنرانی های عمرو (رض) حضور داشته است می گوید: ( همراه پدرم به وقت نیمروز به قصد نماز جمعه، روانه شدیم. که در اواخر زمستان و به روزهایی اندک پس از(حمیم النصاری) بود نمازمان طولانی شد، ناگهان، مردانی تازیانه به دست در حالی که مردم را به عقب می راندند وارد شدند. لذا هراسیدم. گفتم: ای پدر! اینان چه کسانی اند؟! گفت: فرزندم! اینان پاسبانان و مأموران پلیس هستند. مؤذنان بانگ نماز دادند. عمرو بن عاص (رض) بر بالای منبر شد. در این هنگام مردی میانه بالا، کوتاه قامت با سری بزرگ، چهار شانه و درشت هیکل دیدم که لباسهایی آراسته به نقش و نگار بر تن داشت. گویا عقیقی است درخشان. ردا و جبه ای بر تن و عمامه ای بر سر نهاده بود. سپس آن چنان که سزاوار بود حمد و ثنای خداوند به جای آورد و بر پیامبر (ص) درود و تحیت فرستاد. مردم را پند و اندرز داد و امر و نهی کرد. و شنیدم که بر ادای زکات و پیوند خویشاوندی تشویق می نمود. و به میانه روی در امور، امر، و از بطالت و بیهوده کاری و کثرت عیال مندی(1)، نهی می فرمود و در این باره گفت: (ای مردم! از چهار امر زیان آور، آسیب پذیر و رخنه دار به دور باشید. زیرا به بدبختی پس از آسایش و به تنگدستی بعد از گشایش و به مذلت پس از عزت می انجامد. از کثرت عیال و خوشگذرانی و تباه ساختن و بر باد دادن اندوخته و از هرزه درایی و قیل و قال جاهلانه و فارغ از واجب و تکلیف، اجتناب نمائید. و از آن سو، ناگزیر فرد را فرصتی و فراغتی می باید تا از جسمش مواظبت، و به امور فردی رسیدگی نماید و میان خود و ارضای شهواتش فاصله ای بنهد. و چون آهنگ مقاربت نمود، به نیت (تولید نسل) آمیزشی میانه در پیش گیرد. و لذا در فراغت حاصل شده، بهره اش را از علم و دانش اندوزی برگیرد. تا بدین سان از رسیدن به نیکی ها و پاداش عاری نماند و از باز شناختن حلال و حرام الهی غفلت و کوتاهی نورزد).

و در فرازی دیگر از خطبه هایش می آید:

(یا معشرالناس! انه قد تذلّت الجوزاء و ذکَتِ الشَّعری و ااقلعت السماء و ارتفع الوباء و قلَّ الندّی و طاب المَرعی و وضعت الحوامل و درجت السَّخائل و علی الراعی بحسنِ رعیته حُسُن النظر، فَحَیَّ لکم علی برکة الله إلی ریفکم، فنالوا من خیره و لینه و خرافِهِ و صیده، و أریعُوا خیلکم و أسمنوها وصونوها، و أکرموها، فانها جُنَّتکم من عدوکم، و بها مغناکم و انفالکم و ایتوصوا بِمن جاورتموه من القبط خیراً، و ایاکم والمشمومات والمعسولات، بانهن یُفسدن الدَّین و یُقصَّرنَ الهمم). «ای مردم! همانا جوزاء طنّازی و عشوه گری می کند و از خار زار بوی تند و معطر متصاعد می گردد و ابرها از باریدن فرو نشسته اند و (وبا) رخت بر بسته و شبنم اندک شده و چراگاه مطبوع و دلپذیر گشته و آبستنان زاییده اند و بره ها بالیده و بزرگ شده اند. و بر والی است که با رعیت نیک انجام، خوش رفتار نیکو سیرت باشد. از این رو در کنف برکات و احسانات خدایی به روستاهایتان بتشابید و از ثمرات و شیر بره ها و از صید و شکارهایش بهره جوئید. و اسبان را در پرورشگاه نگاه دارید و فربه سازید و از آنان نگهداری کنید و رفق و گرامی شان دارید چون آنان سپرهای شما در برابر دشمنانتان هستند و به مدد آن غنایم و ره آورد نبردهایتان، حاصل می گردد. و با همسایگان قبطی خود به نیکی و حسن همجواری بر آیید. و از مُشک و روایج تند و غذاهای آمیخته با عسل پرهیز بجویید زیرا که مایه ی نساء دین و سستی و دون همتی اند»

 کسی که با دقت و امعان این خطابه را بخواند در ضمن این که رسایی، بیان روشن و ایجاز به کار رفته در آن و وضوح اهدافش را لمس و احساس می نماید، به اهتمام و دغدغه ی خاطر عمرو بن عاص (رض) بر رعیت و رهنمون ساختن و تشویق به فضایل و اهتمام وی بر دو ناحیه ی اجتماعی و اقتصادی شهروندان، وقوف و آگاهی کامل خواهد یافت. این صحابی به حق، دولتمردی به تمام معنای کلمه بود. فاکتورها و شاخصه های این دولتمرد که در خلال وا داشتن مردم به مأمورات و بازداشتن از منهیّات و احساس مسؤلیت در قبال توجیه و ارائه ی راهنمائیهای صحیح و راهگشا به مسلمانان که در دنیا و عقبای شان به کار می آید، کاملا هویداست.

یکی از نمونه خطابه های بلیغ و پر محتوای عمرو بن عاص (رض) در نبرد و در جنگ صفّین روی داد. معاویه بن ابوسفیان خواست در صفّین سخن براند. عمرو بن عاص (رض) به وی گفت: «بگذار من سخن بگویم. اگر خواسته ات را براورده ساختم، نیک کرده ام و اِلا پس از من سخن بگوی». معاویه (رض) به او اجازه داد. لذا عمرو طی کلماتی موجز اما پر معنا، به ایراد سخنرانی پرداخت: (قدَّموا المُستَلئةَ و أخَّروا الحسُّر کونوا مِقَصَّ الشَّارب أعیرونا أیدیکم ساعة قد بلغ الحقُّ مَفصِلَهُ، إنما هو ظالم، أو مظلوم)

«منتقد و سرزنش پذیر خود را جلو بفرستید و تأسف خوردگان را به کنار نهید . همچون قیچی سبیل باشید. مدتی دستهایتان را به عاریه دهید (دست فرو دارید) حق به مفصل خود رسیده (به فرجام و نتیجه ی خود نزدیک گردیده)، و با روشن گشتن حق، ستمکار یا ستمدیده نمودار می گردد».

تا کنون در موقعیتی نظیر این سخن با بیانی آشکار و روشن تر و عبارتی فصیح و استوارتر و کلامی موجزتر و استدلالی صحیح تر همانند این خطابه، که تمام عرصه و زمینه ها و جوانب یک رویداد را در ضمن کلماتی قابل شمارش، در بر گرفته باشد، نیافته ام.

6 –داهی و زیرک

از امام شعبی رحمه الله نقل است که زیرکان عرب چهار کسانند: « 1-معاویه بن ابو سفیان (رض) 2- عمرو بن عاص (رض) 3- مغیره بن شعبة (رض) 4- زیاد. ویژگی معاویه در شکیبایی و خونسردی، برتری عمرو بن عاص (رض) در برون رفت از بحرانها. برجستگی مغیرة در حاضر جوابی و تنوق زیاد در رأی صائب در قضایای بزرگ و کوچک»

و آمده است:

«ذکاوت مندان چهار کسانند: معاویه درتدبر راهبردی و چاره سازی. و عمرو بن عاص (رض) در بالبداهة سخن گفتن. و مغیرة در معضلات و تنگناها و زیاد برای هراس بزرگ و کوچک.

یکی از علائم و شواهد زیرکی عمرو بن عاص (رض) هنگامی بود که در برابر ارطبون قرار گرفت. و چون حقیقتش بر ارطبون نمایان گشت، در پی قتل او بر آمد. اما عمرو با زیرکی و حیلت از تله ی ترور وی رهایی جست. هنگامی که عمر بن خطاب (رض) از فریفتن ارطبون به دست عمرو بن عاص (رض) در رهایی از مرگ حتمی آگاهی یافت، گفت: «مرحبا! بر عمرو بن عاص (رض)» ارطبون نیز در باره ی او گفت: «این زیرک ترین آدمیان است»

زمانی که عمرو بن عاص (رض) شهر «قیساریه» در کشور فلسطین را گشود به راه خود ادامه داد، تا این که در غزه فرود آمد. نگهبان نیرومند آن دژ پیکی را به سوی عمرو (رض) روانه ساخت و گفت:«مردی را نزدم بفرستید تا با او سخن گویم» عمرو بن عاص (رض) اندکی فکر کرد و با خود گفت: « جز من کسی دیگر بر او غلبه نخواهد کرد». عمرو (رض) به سوی دژ به راه افتاد و پیش مرد نیرومند آمد. سر دسته ی دژ با عمرو بن عاص (رض) گفتگو کرد .حاکم از سخنان وی در شگفت و حیرت ماند و سخنانی شنید که نظیر آن را هر گز نشنیده بود. از این رو گفت:

«به من بگو، آیا در جنگجویانت کسی چون تو یافت می شود؟!» عمرو بن عاص (رض) گفت: «در این باره از من مپرس، من در نظر آنان ناچیز و کم هستم. از همین رو مرا به سوی تو فرستاده اند و برای پیشنهادات خود، مرا در معرض خطر قرار داده اند. و نمی دانند که با من چه می کنی!» حاکم دستور داد تا تحفه و هدایا و جامه به او ببخشند. و پیکی به دربان فرستاد: (اگر از کنارت رد شد، گردنش را بزن و آن چه به همراه دارد با خود گیر)عمرو بن عاص(رض) از نزد او به در آمد. به وقت بیرون آمدن به مردی از مسیحیان «غسّان» برخورد. غسّانی عمرو (رض) را شناخت و گفت: (ای عمرو! به نیکی وارد شدی، پس (بنگر) و به نیکی به در آی» عمرو (رض) به مقصودش پی برد. لذا باز گشت. حاکم گفت :(چه چیز تو را نزد ما باز گرداند؟!) عمرو گفت:در آن چه بذل نمودی نگریستم، خواستم ده نفر از همراهانم را به نزدت آورم، تا از عطایت به آنان نیز ارزانی داری و بدین گونه بذل و بخششت به ده نفر، بهتر از داشتن آن به یک نفر باشد). حاکم گفت: (راست گفتی! زود به نزد آنان برو. و به دربان پیغام داد: (رهایش کن برود) عمرو (رض) به در آمد در حالی که اطرافش را می پایید. زمانی که اطمینان یافت گفت: (دیگر هرگز از چنین خطری نجات نخواهم یافت). وقتی عمرو با او سازش کرد و حاکم دژ نزدش آمد، خطاب به عمرو (رض) گفت: تو همانی!!عمرو بن عاص (رض)گفت: (آری! بر خلاف خیانت و غدر تو!)

 این فرمانده توانمند، در ایام فتح مصر، این فن و شگرد را برای سومین بار، تکرار کرد. هنگامی که عمرو (رض) از گشودن دژِ بابلیان درمانده ماند. با بی باکی و جسارت وارد دژ گردید، و نزد حاکم آن رفت. حضرت عمرو (رض) و حاکم بابلیان در مسأله ای از شرایطِ موجودِ نبرد به بحث و مجادله پرداختند. عمرو (رض) به او گفت: (بیرون می آیم، تا (در این مورد) رأی همراهانم را جویا شوم).

فرمانده ی قلعه، به دژبان دستور داده بود، چنان چه عمرو (رض) از برابرش گذشت، از فراز دژ صخره ای بر او بیندازد و وی را به قتل برساند. در همان حال که عمرو بن عاص (رض) راهی خارج قلعه می شد از کنار یک اعرابی گذشت. اعرابی به عمرو (رض) گفت: (به نیکی وارد شدی، پس تأمل کن چگونه خارج می شوی).

عمرو بن عاص (رض) به نزد فرمانده ی قلعه باز آمد. و به او گفت: (قصد دارم عده ای از یاران و همدستانم را نزدت بیاورم تا همانند آن چه از تو شنیده ام، بشنوند) حاکم با خود گفت از دم تیغ گذراندن عده ای بسیار، بهتر از کشتن یک نفر است) بنابراین، به کسی که مأموریت قتل عمرو (رض) را به او سپرده بود پیغام داد: به او متعرض مشو. با این امید که به همراهِ یارانش نزد او باز گردد و بدین سان همگی را به قتل برساند.

عمرو بن عاص (رض) از دژ بیرون آمد و با فراست و زیرکی اش، از مرگ مسلّم و حتمی دَر جست.

از این رهگذر هر قدر، در تأئید، انتساب و یا نفی این حیله اندیشی های سه گانه، کنکاش واظهار نظر شود، بیانگر و دال بر قابلیت چاره اندیشی و حیلتی است که با جستجو در لابلا ی عملکرد عمرو بن عاص (رض) قابل شناخت، ملموس و پذیرفتنی گشته است.زیرا نظیر این اقدامات و رویکردها تنها به فرماندهان و والیانی همانند عمرو بن عاص (رض) انتساب داده شده است.

عمر بن خطاب (رض) دست ام کُلثوم دختر ابوبکرصدیق (رض )را به خواستگاری طلبید. ام کُلثوم در پاسخ گفت: (مرا بدو نیازی نیست. او را امرار معاشی سخت است و بر زنان سخت و شدید ). ام المؤمنین عایشه (رض) برای یافتن راه حل و باز آمدن عمر بن خطاب (رض) از خواسته اش، فردی را به سوی عمرو بن عاص (رض) روانه داشت و از وی راهنمایی طلبید. عمرو بن عاص (رض) گفت: (من شما را (از این مشکل) خواهم رهانید). عمرو بن عاص (رض) نزد عمر بن خطاب (رض) آمد و گفت: (خبری دریافت نموده ام، از شر آن تو را به خدا پناه می دهم)، عمر بن خطاب (رض) گفت: (چیست؟!) حضرت عمرو بن عاص گفت: (آیا از ام کُلثوم دختر ابوبکر صدیق (رض) خواستگاری کرده ای؟!) حضرت عمر (رض) گفت:(آری! آیا او را برای من نمی پسندی یا مرا برای او؟!) عمرو بن عاص (رض) در پاسخ گفت: «خیر! به هیچ یک از دو امر مایل نیستم. اما او نوباوه ایست که در دامان امیرالمؤمنین ابوبکر (رض) در رفق و نرمی بالیده و پرورش یافته است و تو سخت گیری و ساده معاش. از هیبت تو می ترسیم، و ما را تابِ بازداشتن خلق و خوی تو نیست. حال خود چه رسد به این که در امری فرمان تو نبرد و آن گاه بر وی خشم و تازیانه گیری. و در این حال که نیابت از ابوبکر (رض) را در سرپرستی فرزندش پذیرفته ای، آن چه سزاوار نباشد بر دخترش روا داری ) حضرت عمر (رض) گفت: (به ام المؤمنین عایشه چه بگوئیم که در این باره با اُم کُلثوم سخن گفته است!) عمرو بن عاص (رض) گفت: او را از تو خرسندمی نمایم. و من بهتر از اُم کلثوم را برایت برمی گزینم، و آن اُم کُلثوم دختر علی بن ابیطالب (رض) است. که به دلیل پیوند با رسول الله (ص) به عایشه، علاقه مند و دلبسته با اوست). و بدین شیوه با فراست و ذکاوتش بر خواسته ی ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما جامه ی عمل پوشاند، بی آن که عمر بن خطاب (رض) را آزرده و ناراحت نماید.

باری، معاویة بن ابوسفیان (رض) به عمرو بن عاص (رض) گفت:

(چه چیز، بینش و خردت را بارور و شکفته ساخت؟) عمروبن عاص رض) گفت:

(هر گز در هیچ امری پا ننهادم، مگر که فارغ و آسوده از آن برون آمدم). و در روایتی از او منقول است: ( هرگز در هیچ بحران و امر صعب العبوری قرار نگرفتم، مگر که سالم و مصون از آن رهایی یافتم). او می گفت: (دانا آن نیست که خیر را از شر تشخیص بدهد، بلکه آن است که از دو شر بهترین را بر گزیند ) .

به راستی که عمرو بن عاص رضی الله عنه یکی از داهیان پیشتاز در چاره جویی ها ، رأی نافذ و از دلیران و قهرمانان و زیرک مندان عرب بود.

7-دانشمند و فرزانه

حکمت ابزار شناخت ناب ترین و برترین اشیاء به کمک برترین علوم است. که عبارتست از دانش و بصیرت و درک تیز بینانه. و در قرآن می آید:

(و لقد آتینا لُقمان الحکمة)

«و در اصطلاح به چیزی اطلاق می گردد که حاوی الفاظی اندک و معنایی عظیم و پر محتوا باشد. و حکیم فرد فرزانه و دانشمند را گویند.

حضرت عمرو بن عاص -رضی الله عنه- در اقوال ، تدابیر و اقداماتش، خردمند و فرزانه ای واقعی به شمار می آمد.

نمونه ای از سخنان حکیمانه ی عمرو بن عاص (رض) :

(لا سلطان إلا بالرّجال، و لا رجالَ إلا بمال و لا مال إلا بعمارة، و لا عمارة إلا بعداله) «چیرگی و فرمانروایی جز با مردان محقق نشود. و گرد آمدن مردان جز به مدد مال صورت نپذیرد و حصول مال جز با رونق و آبادانی ممکن نباشد، و آبادانی جز با عدل و دادگری تحقق نیابد»

از عمرو بن عاص (رض) پرسیده شد: دانایی چیست؟ گفت: «صائب و مقرون به حقیقت بودن رأی و نظر. و شناخت آن چه بوقوع خواهد پیوست، در پرتو ارزیابی و اندیشه در آن چه (در گذشته) به وقوع پیوسته است.»،

-خردمند آن نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه آن است که از دو شر نیک ترین را برگزیند.

-برای دنیایت چنان کار کن، همچون کسی که برای ابد، خواهد زیست، و برای آخرتت چنان بکوش همانند آن که، فردا رخت از این جهان بر خواهد بست.

- می گفت: ( برای حصول دنیا آن قدر بکوش گویی که، برای همیشه خواهی زیست. و برای تحصیل آخرت چنان که، فردا در این دنیا نخواهی ماند)

عمرو بن عاص (رض) از مردی شنید که می گفت: رجله بخشی از عذاب است. عمرو (رض) به او گفت: «نیک نگفتی، بلکه عذاب بخشی از است.»

-سه امرند که تأمل و درنگ در آن سزاوارنیست: «مبادرت به عمل نیک، به خاک سپردن میت و دو هم کفو و همطراز را به حباله ی نکاح در آویختن»

-سه کس اند که از آنان ملول و آزرده نخواهم گشت: «همنشینم، مادام که به حرف یا منظورم پی برد. و سواری ام مادام که بار و بنه ام را با خود حمل کند. و لباسم مادام که عورتم را بپوشاند » و بر آن اضافه نمود: و همسرم مادام که، خوشرفتار بوده و حسن معاشرتم را به جای آورد»

-باری حضرت معاویه (رض) به حضرت عمرو بن عاص (رض) گفت: آیا از سعادت دنیا چیزی باقیست که بهره بجویی؟ عمرو بن عاص (رض) گفت: «گفتگو و مجالست با عالمان دین و پیغامی نیک که از زمین و زراعتم به گوشم رسد»

-هیچ زمان چنان نبوده که رازی را نزد مردی به ودیعه بگذارم و هنگامی که آن را برملا ساخت، وی را سرزنش نمایم. زیرا از آغاز در میان نهادن راز تا قبل از برملا گشتنش، مضطرب و نگران می گشتم. تا آن که فاش می شد.

-بسیار بخورید.....سوگند به خدا! هر گز قومی پرخوری و شکمباره ای نکرده است، مگر این که بخشی از قوه ی درک و خرد خویش را تباه نموده اند. و هر گز اراده ی مردی که با پرخوری شب را به صبح برد، نافذ، جاری و مؤثر نمی گردد. (یعنی از زیاده خوری پرهیز کنید)

پیشتر آوردیم که دو متخاصم برای رفع دعوی نزد پیامبر (ص) آمدند. آنحضرت (ص)خطاب به عمرو بن عاص (رض) گفتند: «ای عمرو! میان این دو قضاوت کن».

میان طلحة بن عبیدالله و زبیر بن عوام اختلافی درباره ی یکی از زمینهای مدینه رخ داده بود. هر دو گفتند: (عمرو بن عاص (رض) را میان خود داور می نهیم). لذا هر دو نزد او آمدند. عمرو بن عاص (رض) به آنها گفت: (آیا در حالی که با فضیلت و پیشینه ی پیشینیان بسر می برید و احسان خداوند بر شما سرازیر است، با یکدیگر اختلاف می کنید !؟ و آن چه را که از پیامبر خدا (ص) شنیده ام، شما نیز شنیده اید . و در مجلس پیامبر (ص) همانند من شرکت جسته اید آنگاه که آنحضرت (ص) فرمودند: هر کس یک وجب از زمین برادرش را به ظلم بستاند (در قیامت) هفت زمین بر گردنش آویزان می گردد. و حاکم نیازمندتر از محکوم علیه، به عدالت است. و این بدان روست که اگر حاکم ستم روا دارد در دینش آفت و زیان دیده، و اگر محکوم علیه جفا ببنید در دارایی دنیا زیان دیده است. اگر خواهانید، هریک ادعای خود را عرضه دارید. و چنانچه خواستید، با یکدیگر صلح نمائید.) لذا با هم صلح نمودند و هر یک دیگری را راضی و خرسند ساخت.

و بدین منوال، عمرو بن عاص (رض) اختلاف دو متخاصم را از میان بر می داشت، بدون آن که به قضاوت میان آنان بنشیند. و با اسلوب حکیمانه و کم نظیر خود مشکلات و معضلات افراد را از هم می گشود وبی اعتمادی و سوء تفاهم و اختلافات را مرتفع می ساخت.

باری به حضرت معاویه (رض) گفت: «کریم و نیکو سرشت حمله می آورد چون گرسنه شود و فرومایه آن هنگام که سیر گردد. پس حاجت بزرگوار را برآورده کن و فرومایه را بر جای خود بنشان»

-باری حضرت معاویه (رض) از عمرو بن عاص (رض) پرسید: دانا و فرزانه ترین انسان کیست؟ عمرو بن عاص (رض) گفتند: (آن که، رأی او امیال و خواهشاتش را انکار نماید). حضرت معاویه (رض) گفت: (سخاوتمندترین فرد کیست؟) گفت: (کسی که از دنیایش، در راه خیر و صلاح دینش دست بشوید )

معاویه (رض) گفت: (شجاع ترین فرد کیست؟) گفت: (کسی که جهلش را با شکیبایی اش پس براند)

از اقوال درخشان و استثنایی او: (مرگ هزار تن از بزرگان و نام آوران زیان و آسیبی کمتر از زیاد گشتن، فرومایگان و سفله گان دارد).

عمرو بن عاص می گوید: (هر گاه من رازم را با دوستانم افشا نمودم، و او آن را برملا ساخت، وی را به گناه و ملامت متهم نمی کنم ): به او گفته شد: چطور این گونه است؟ گفت: (من به نگاهداری و حفظ آن سزاوار تر بودم).

و چه درست و زیبا گفته است جابر بن عبدالله انصاری- رضی الله عنه-:

(عمر بن خطاب (رض) را همراهی کرده ام، هیچ فردی را در تلاوت قرآن فصیح تر و در فهم متون دینی داناتر و در تعامل نیک تر، همانند او ندیدم. و با طلحة بن عبیدالله همدم شدم، هر گز مردی را بدون چشمداشت و در عطا و احسان بخشنده تر چون او نیافتم. و حضرت معاویه (رض) را همراهی کردم، اما هیچ فردی را باشکیبا تر و بردبارتر چون او ندیدم. و در معیت عمرو بن عاص (رض) قرار گرفتم، هر گز مردی را در آداب دانی بدیهه و شفاف تر و دوست و همراهی بزرگ منش تر و در ظاهر و باطن شبیه تر به یکدیگر، نظیر او ندیدم. و با مغیرة بن شعبة همراه شده ام. اگر در شهری هشت دروازه باشد که جز با مکر و حیله نتوان از آنان به در آمد، او حتما از همه ی آنان عبور می نمود).

قبلا در سخن از زیرکی عمرو بن عاص (رض) به بخشی از سخنان خردمندانه و اقدامات متوازن و افکار دور اندیش و مصلحت بینانه ی وی اشاره کردیم. به واقع جدایی و تفکیک میان دو ویژگی «زیرک»و «خردمند» در رابطه با عمرو بن عاص (رض) و امثال او، امریست دشوار. هدف از تعریف جداگانه ی این دو صفت، بدین جهت نیست که میان این دو ویژگی که از خصیصه های عملی و جدا ناپذیر عمرو بن عاص (رض) در طول زندگی اش به شمار می آمدند، به تنهایی تفکیک و جدایی ایجاد نمایم، بلکه بدان جهت که بر شخصیت عملیِ کامل و کمال یافته ی وی پرتویی بیفکنم و ابعاد این شخصیت تکامل یافته را به تفصیل، تبیین نمایم.

لذا و بنا بر آنچه گفتیم، عمرو بن عاص (رض) خردمندی زیرک و یا زیرکی خردمند تلقی می گردید. یا به سخن دیگر: حکمت و خرد، ریشه در زیرکی و فراستش دارد و زیرک است، چون برخوردار از دانش و بصیرت بود. بی گمان حضرت عمرو بن عاص (رض) از زیرک مندترین رجال عرب و از برترین ها در آراء نافذ و تدبیر و مآل اندیشی، به شمار می آمد.

7- مرد فوق العاده

راه یابی به کلید شخصیت عمرو بن عاص (رض) از آن جا قابل دستیابی است که وی همواره جوانب و گوشه های قدرت را مورد بازبینی و معاینه قرار می داد و پیوسته موازنه ی قدرت میان، توان موجود نزد دشمنانش ، و میان آن چه در جبهه ی مسلمانان مهیا بود، را تا مدتی طولانی در سطحی برابر، مورد ارزیابی قرار می داد. تا از این طریق هیچ وجهی از وجوه آراء و جوانب قابل دسترس و ارائه شده برایش پوشیده نماند. و مردی بود که بر علم محاسبه و آمار، احاطه و تسلط داشت و چانه زنی را به خوبی می دانست.

ساکت می ماند و تا دیر باز تفکر و تأمل می نمود. سپس با دقت و احتیاط به دستاورد و ما حصل پایانی و در نتیجه به چانه زنی می پرداخت.

ویژگی اش این بود که همواره (بر فرد یا گروه) شرط می نهاد. واین بود روش و رویکرد و دیدگاه او در تمامی امور و قضایا!!

فردی متواضع، فروتن و خاکسار بود و به خوبی کسی را که سزاوارحق بود، می شناخت. روزی وارد مکه شد و گروهی از قریشیان را دید که گرداگرد حلقه ای نشسته اند. هنگامی که حلقه زنندگان او را دیدند، روی خود را به سوی او گرداندند. عمرو بن عاص (رض) خطاب به آنان گفت: به گمانم شما چیزی درباره من می گفتید..! گفتند: آری! داشتیم تو را با برادرت هشام مقایسه می کردیم ،که کدامیک از دیگری افضل تر است. عمرو بن عاص (رض) گفت:

«هشام بر من چهار مزیت دارد: مادر هشام، دختر هشام بن المغیرة است. و مادر من همان است که می شناسید. ونزد پدرم از من محبوبتر بود.و دوستی پدر با فرزندانش رابهتر می دانید. و پیشتر از من به آغوش اسلام درآمد و به شهادت نائل آمد و من باقی ماندم»

به عمرو بن عاص (رض) گفتند: (تو برتری یا برادرت هشام بن عاص؟) گفت: (در باره او و خودم برایتان می گویم، هر دو خود را نزد خداوند عرضه نمودیم خداوند او را پذیرفت و مرا رها نمود ). هشام بن عاص در نبرد أجنادین به شهادت رسید.

عزت و کرامت نفس داشت .عمر بن خطاب (رض) به هنگام زمامداری وی بر مصر نامه ای به او نگاشت که در آن علت و منشأ اموال موجود نزد او را از وی جویا شده بود. عمرو (رض) این سخن را بر نتابید. در بخشی از پاسخ عمرو بن عاص (رض) می آید: «سوگند به خدا، چنان چه خیانت به تو روا بود، باز هم چنین نمی کردم و لو این که به من اعتماد داشتی. زیرا ما را دارایی و ارجمندی است که چون بدانها باز گردیم، ما را از خیانت به تو بی نیاز خواهد ساخت»

اما موضع گیری اش با حضرت معاویه (رض) آن بود که خود را همتا و رقیبی برای او می دید. در این باره، روزی به معاویه (رض) گفت: ای امیرالمؤمنین سوگند به خدا، نمی دانم که شجاعی یا ترسو؟ معاویه (رض) گفت:

شجاعٌ إذا ما أمکنتنی فرصة و إن لم تکن لی فرصةُ فجبان

«دلیرم، هر گاه فرصتی به من دست دهد، و چون مجالی به دست نیاورم، آن گاه ترسویم»

باری حضرت عمرو بن عاص با معاویه (رض) دیدار کرد. معاویه (رض) به عمرو بن عاص گفت: (برترین مردمان چه کسانی اند؟) گفت: (من ، تو ، مغیرة بن شعبة و زیاد) معاویه (رض) گفت: چگونه؟ عمرو بن عاص (رض) گفت: (اما تو در مدارا و گذشت و من در بدیهه گفتن و مغیرة در چالشها و مصائب . اما زیاد در قضایای خُرد و کلان). معاویه (رض) گفت:

اما آن دو خصیصه (راهگشایی در بلایا و حل مسائل خرد و کلان) در میان نیستند، اینک ای عمرو! بدیهه گویی ات را عرضه بدار. عمرو بن عاص (رض) گفت: (و می خواهی چنین کنم؟) گفت: (آری)، عمرو بن عاص گفت: (همراهانت را از کنار خود بیرون ساز)، معاویه (رض) آنان را بیرون ساخت.عمرو بن عاص (رض) گفت: (ای امیرالمؤمنین! می خواهم محرمانه بگویم.!) معاویه سرش را نزدیک ساخت. عمرو بن عاص (رض) گفت:

چه کسی در خانه به همراه ماست تا (با اطمینان) محرمانه با تو سخن بگویم!)

این مجاهد حماسه ساز، با تصّدی و اجراگری عادلانه ی خود، محبوب و دوستدار ساکنان بلاد فتح شده بود. حقوق از دست رفته ی شان را به آنان باز گرداند و هر آن چه را که باعث شکایت و گله مندی آنان می گردید، ریشه کن ساخت . زمینهای شان را به حال خود باقی گذارد و از تقسیم آنها میان فاتحین مسلمان امتناع ورزید. و با اهتمام به رفاه حال و آسایش ساکنان همت گمارد .تا با کاستن از میزان مالیات، بر آنان فشاری وارد نشود. چنان که عوارض و خراج مصر را دویست هزار اخذ نمود. متعاقب او عبدالله بن سعد بن أبی سرح، این مقدار را چهار صد هزار دریافت کرد. حضرت عثمان (رض) به عمرو بن عاص گفت: (پس از تو، در مصر، تولید مثل و تخم گذاری پربار و پرثمر گشت ). عمرو بن عاص (رض) گفت: (این بدان روست که شما بچه های آنان (حیوانات) را لاغر کردید. در حالی که من چنین نکردم). از این رهگذر، ساکنان مصر در روزگار وی دارایی و جان و زن و فرزندان خود را در امنیت و آرامش می دیدند و هیچ یک از آنان همانند بردگان مبادله و خرید و فروش نمی شد . و بدین طریق در قبال وضع مالیاتی که در توان شان بود و بر دوش شان سنگینی نمی کرد، بیم حمله ی دشمن را از آنن دفع می کرد. او توصیه ی پیامبر (ص) را در باره ی قبطیان تحقق بخشید. پیامبر صلی الله و علیه و سلم فرمودند: (إذا فتحتم مصر فاستوصوا بالقِبطِ خیراً، فانّ لهم ذمّة و رَحمِاً) «هر گاه مصر را گشودید، از نیکی و خیر خواهی به قبطیان دریغ نورزید.

زیرا از صله رحم برخوردارند و مهربان و نرم خو هستند.

حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه مردی چهار شانه، کوتاه قامت، سری بزرگ درشت هیکل و زیبا روی بود. سیاه به مو می مالید. و به پوشاک، منزل و خوراکش بسیار اهمیت می داد.

برادر عمرو بن عاص (رض) هشام بن عاص (رض) است که در نبرد «أجنادین» به شهادت رسید و در شمار اصحاب پیامبر (ص) بود. از وی فرزندی بر جای نمانده است. مادرش، ام حرملة دختر هشام بن المغیرة مخزومی است. هشام پیشینه ای دیرین در اسلام داشت. او در مرحله ی دوم هجرت به مدینه به مکه باز گشت. اما در اواخر سال اول هجرت همچنان در مکه محبوس ماند. پس از آن خاندانش او را محبوس نموده و در بند گرفتند. او همواره برای فرار دنبال راه چاره ای بود. تا این که رهایی یافت و پیش از آوردگاه «خندق» نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم قرار گرفت. و به صفوف مبارزان میادین جهاد پیوست. تا این که در«شام» به شهادت نائل آمد.از برادرش عمرو بن عاص (رض) کم سن تر بود. کنیه اش (ابوالعاص) بود که رسول خدا (ص) کنیه ی «ابو مطیع» را بر او نهاد.

برادران عمرو بن عاص (رض) از مادرش به نامهای: عُروه بن أبی اُثاثة العَدَوی أرنب بنت عفیف بن العاص و عقبه بن نافع بن عبدالقیس بن لَقیِط، از خاندان حارث بن فِهر القرشی، بودند.

فرزند عمرو بن عاص (رض)، عبدالله نام داشت. او در مصاحبت پیامبر (ص)قرار گرفته و از آنحضرت (ص) حدیث روایت نموده است. تمامی سال را روزه بود و شبها را به نماز و نیایش سپری می نمود. خبر عبادت وی به پیامبر (ص) رسید. رسول الله صلی الله و علیه و سلم به او گفت: (روزه بدار و افطار کن . نماز بگذار وسپس بخواب) . مادر عبدالله از فضلای زنان صحابیه به شمار می آمد. در وادی «وهط» و مکه بازمانده های فراوانی از او بر جای است که قریب به صد نفر می رسند.

فرزند دیگر عمرو بن عاص (رض) محمد بن عمرو بن عاص نام دارد. از وی فرزندی بر جای نمانده است. و مادرش از قبیله ی «بَلّی» می باشد.

حضرت عمرو بن عاص -رضی الله عنه- اُم کلثوم دختر عقبة بن أبی معیط (رض) که از زنان مهاجر بود را به حباله ی نکاح خویش در آورد. ابتدا حضرت زبیر بن عوام (رض) با وی ازدواج نمود. و سپس او را طلاق داد. پس از آن حضرت عبدالرحمن بن عوف وی را به همسری خود پذیرفت. زمانی که عبدالرحمن بن عوف به سرای باقی شتافت، حضرت عمرو بن عاص (رض) او را به همسری گرفت. همسر دیگر او عاتکه دختر زید بن عمرو بن تُقیل بن عبدالعُزَّی است که عبیده بن حارث بن عبدالمطلب ابتدا با او ازدواج کرد، سپس عبدالله بن ابوبکر (رض) و پس از آن عمر بن خطاب (رض) و سپس محمد بن ابوبکر (رض). پس از کشته شدن محمد بن ابوبکر (رض) در مصر، حضرت عمرو بن عاص (ر) او را به همسری گرفت.

همان گونه که قبلا اشاره کردیم، «ریطة» مادر عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) نیز از همسران وی به شمار می آمد.

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب از دوستان و ندیمان حضرت عمرو بن عاص (رض) در جاهلیت بود، که نمایان گر جایگاه ویژه ی او پیش از اسلام است. سرانجام اجل بر این داهی، ترفند فن، سایه افکند و بر او یورش برد. پس از آن که صفحات تاریخ را سرشار از عملکرد درخشان و اقدامات تحسین برانگیزش گرداند و آثاری جاودانه در گستره ی روزگار به ویژه در فتح بلاد، از خود بر جای نهاد.

در سال چهل وسه هجری به مرض الموت دچار گردید و بیماری حلقه را بر او تنگ گرفت. بسیار کم پیش می آمد که، گریبان گیر بیماری شود، و دلیل آن عنایت و اهتمام شدید او بر محافظت از صحت و تندرستی اش بود.

**به همراه نبی اکرم(ص)**

اسلام آوردن عمروبن عاص

جنگ میان مسلمانان و مشرکین مردم را از یکدیگر جدا ، و گفت و گو میان آنان را منقطع ساخته بود. و در هر مکانی که با یکدیگر مواجه می شدند ، میان شان نبرد روی می داد. زمانی که آتش بس حدیبیه در ذوالقعده ی سال ششم هجری به وقوع پیوست، جنگ به پایان رسید و مردم از دست یکدیگر در امان ماندند. چنان که هر کسی که از اسلام صحبت می کرد و بهره ایی از خرد و دانایی داشت، به آغوش اسلام می پیوست. به طوری که در این آتش بس تعدادی از سردمداران و مهتران شرک که همواره خیمه ی شرک و جنگ را بر پا می داشتند ، همچون خالدبن ولید و عمروبن عاص و امثال آنها، به اسلام گرویدند. آتش بس تا قبل از نقض آن تا بیست و دو ماه ادامه داشت. در این مقطع زمانی به همان تعداد افرادی که قبلا به اسلام گرویده بودند، بلکه افزون تر مردم به دین اسلام گرویدند. و اسلام در تمام نواحی جزیرة العرب گسترش یافت.

حضرت عمروبن عاص در محل حدیبیه و صلح آن حضور نیافت . زیرا در این زمان، به دلیل مرحله ی دوم سفارتش از سوی قریش عازم سرزمین حبشه شده بود. عمرو بن عاص(رض) پیش از سریه ی مؤته- فرستادن امراء به شام – در جمادی الاول سال هشتم هجری و در فاصله زمانی آتش بس حدیبیه و غزوه ی خیبر که در محرم سال هفتم هجری روی داد، به دین اسلام پیوست. بدین معنی که او پیش از عمره ی القضاء مسلمان شده بود. حضرت عمروبن عاص و خالد بن ولید و عثمان بن ابی طلحه همگی در جمادی الاولی و فاصله زمانی آتش بس حدیبیه به دامان اسلام در آمدند. عمرو بن عاص(رض) قصد داشت اسلام گرویدن خود را اعلام کند . اما بطور پنهانی نزد نجاشی اسلامش را اعلام کرده بود. و روشن است که او پیش از اظهار مخفیانه اسلام نزد نجاشی ، خودش را به اسلام نزدیک نموده بود. از این رو ابراز تمایل در آشکار ساختن اسلام نتیجه و پیامد بلند پروازی و کنجکاوی های شخصی اش بود.

عمرو بن عاص(رض) به هنگام ترک سرزمین حبشه و پس از بازگشت از سفارتش، دراندیشه آن بود پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه بیاید . اما پس از آن تا سال هشتم هجری مصمم به ملاقات نگشت.

حضرت عمروبن عاص(رض) داستان اسلام آوردنش را این گونه بیان می کند):...سپس به قصد دیدار با رسول الله (ص) بیرون آمدم و به سوی مدینه به راه افتادم . در این اثناء با خالد بن ولید که از مکه می آمد ملاقات کردم.این واقعه قبل از فتح مکه – در رمضان سال هشتم هجری- روی داد. به خالد گفتم: ای ابو سلیمان به کجا می روی؟گفت سوگند به خدا ... (لقد استقام المنسم)... بدون تردید که این مرد پیامبر است. سوگند به خدا ! می روم و مسلمان می شوم. پس تا کی؟(مبارزه و نبرد و قرار گرفتن در برابر این دین) {عمروبن عاص می گوید} گفتم: سوگند به خدا، من نیز (به اینجا) نیامده ام مگر اینکه دین اسلام را بپذیرم . از این رو هر دو به مدینه و به نزد رسول الله(ص) آمدیم. خالد بن ولید جلو رفت و مسلمان شد و با پیامبر(ص) بیعت نمود.سپس من نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا! به این شرط با تو بیعت می کنم که گناهان گذشته و پیشین من آمرزیده شوند، نه گناهانی که بعدا می آیند. رسول الله(ص) فرمودند:«ای عمرو!بیعت کن زیرا اسلام تمام گناهان پیشین را محو می گرداند و هجرت کردن تمام گناهان پیش از خود را نابود می گرداند»{عمروبن عاص می گوید} از این رو با پیامبر بیعت کردم و سپس از آنجا رفتم.

و در روایتی پیامبر(ص) فرمودند:«بدان که اسلام آن گناهانی را که قبل از گرویدن مرتکب شده ای پاک می کند و هجرت تمام آنچه قبل از وی بوده را می زداید.» در این زمان عثمان بن طلحه با عمروبن عاص و خالد بن ولید همراه بود.

هنگامی که پیامبر صلی الله و علیه وسلم عمر بن عاص را با دو همراهش، دیدند به یارانش گفت: (اینک مکه جگر گوشه هایش را نزد شما آورده) بدین معنی که اینان شخصیت های برجسته و سرشناس اهل مکه هستند.

پس از گرویدن به اسلام، حضرت عمروبن عاص(رض) به دلیل قابلیت ها و شایستگی های برجسته و اسلام نیکویش مورد اعتماد و اطمینان رسول خدا(ص) قرار گرفت. عمروبن عاص در توصیف این اعتماد ارزشمند می گوید: (...سوگند به خدا، رسول خدا صلی الله وعلیه وسلم به هنگام بروز حادثه، من و خالدبن ولید را در برون رفت از حادثه و بحرانی خاص ترجیح می داد).

روزی یک مرد از عمرو بن عاص«رض» پرسید:(چه چیز سبب شد در گرویدن به اسلام تأخیر نمایی، در حالی که فردی خردمند و صاحب بینش بودی؟)حضرت عمروبن عاص«رض» در پاسخ گفت:(ما به همراه قومی بودیم که بر ما تقدم و امتیاز داشتند، و کسانی بودند که دانایی و بینش آنان با کوه ها، همطرازی می کرد. پس چون پیامبر«ص» به پیامبری مبعوث گردید، نبوتش را انکار کردند. از این رو ما به آنان پناه آوردیم و چون از دنیا رفتند(یا کشته شدند) و نبوت به ما رسید، نگریستیم و تدبر و تأمل نمودیم. و به این نتیجه رسیدیم که اسلام حقیقتی روشن و آشکار است. لذا دین اسلام در قلبم نشست. و قریش به علت تأخیر در حضور رساندن در موقعیتهایی که قبلا به کمک آنان می شتافتم پی به موضوع بردند. به همین جهت جوانی را از میان خود نزد من فرستادند تا در این باره با من گفتگو نماید. به جوان گفتم: تو را به پروردگارت و پروردگار پیشینیان و پروردگار آیندگان سوگند می دهم ! آیا ما هدایت یافته تریم یا ایرانیان و رومیان؟ جوان گفت:آنان. گفتم: پس برتری ما، در صورتی که هیچ امتیازی جز در دنیا بر آنان نداشته ایم چه سودی به حال ما دارد در حالی که آنان در همه چیز از ما برتر و بالاترند؟ و به دلم خطور کرده بود که این سخن پیامبر (ص) که می گفت : خداوند با بر انگیخته شدن پس از مرگ نیکوکار را پاداش می دهد و مجرم را به سزای بدی اش می رساند، حق است و هیچ خیری در ادامه دادن باطل نیست.)خود عمرو بن عاص می گوید: (سپس [محبت] اسلام در قلبم نشست.لذا نزد رسول الله«ص» آمدم تا با وی بیعت کنم. گفتم: ای رسول خدا! دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم. آنحضرت «ص» دستش را باز کرد.اما من دستم را کشیدم. رسول الله«ص» فرمودند:( چه شده ای عمرو! ) گفتم: خواستم شرط بگذارم ! رسول الله«ص» فرمودند: چه شرطی؟ گفتم : به شرط اینکه گناهانم بخشوده و آمرزیده شوند. آن حضرت «ص» فرمودند: (ای عمرو! مگر نمیدانی که اسلام آنچه را که پیش از اوست، از بین می برد و اینکه حج، هر آن چه را که پیش از اوست، محو می سازد.) و به گونه ای بودم که هیچ فردی محبوبتر و با هیبت تر از رسول خدا (ص)در برابر چشمانم نبود. و اگر از من خواسته شود که او را توصیف نمایم، تاب و تحمل آن را نخواهم داشت زیرا به خاطر شکوه و جلال پیامبر، تاب نگریستن به او را نداشتم.

حضرت عمروبن عاص«رض» پس از تفکری طولانی و بلند مدت به دین اسلام گروید. به همین روی پیامبر«ص» درباره ی اسلام آوردن او فرمود:(مردم به دین اسلام گرویدند و عمروبن عاص«حقیقتا» به آن ایمان آورد.) این توصیف مختصر نبوی پیرامون به اسلام گرویدن عمروبن عاص«رض»، جایگزین بلیغ ترین، جامع ترین و بدیهی ترین مطولات قرار می گیرد.هنگامی که پیامبر«ص» در رمضان سال هشتم هجری مکه را گشود و در کنار دروازه کعبه سخنرانی کرد. و قریشیان را بخشید. و هفت بار اطراف کعبه طواف نمود و وارد آن شد. در این هنگام مردم برای بیعت با رسول الله«ص» گردهم آمدند. و پیامبر«ص» در ازاء اطاعت و فرمانبر ی از فرامین خدا و رسولش بر حسب توانایی ، با آنان بیعت می نمود. و این بیعت، بیعت مردان بود.

هنگامی که پیامبر«ص» از بیعت با مردان فارغ گردید با زنان بیعت نمود. زنانی از قریش نزد او آمدند. در میان زنان بیعت کننده، ریطه ی بنت منبه بن حجاج( ) دیده می شد.

عبدالله بن عمروبن عاص«رض» فرزند عمروبن عاص«رض» پیش از پدرش به دین اسلام گرویده بود. بنابراین با ایمان عبدالله خانواده ی عمروبن عاص در گرویدن به اسلام کامل شد و پیوند و اتحاد آنان، زیر پرچم اسلام بوقوع پیوست.

**2-در سریه ذات السلاسل**

این سریه در جمادی الاخر سال هشتم هجری، روی داد. دلیل اعزام این هنگ نظامی اعزم آن بود که به پیامبر«ص» خبر رسید گروهی از قبایل «بکیًّ» و «قضاعه» گرد هم آمده اند و قصد دارند به نواحی تحت سیطره رسول الله«ص» نزدیک بشوند.

لذا رسول الله«ص» عمروبن عاص«رض» را فراخواند و پرچم سفیدی را بنام او برافراشت. و پرچم سیاهی را به او داد و با دسته های جنگی مهاجرین و انصار به همراه سیصد جنگجوی مجاهد اورا اعزم کرد. و فرمان داد از قبایل عربی ای که از سرزمین شان عبور می کند، کمک بگیرد. این قبایل شامل سرزمین های«بلی»،«عُزَه» و«بَلقِین» بودند. و دلیل آن رابطه ی خویشاوندی عمرو بن عاص (رض) با قبایل مذکور بود.زیرا مادر، پدر عمروبن عاص«رض» عاص بن وائل بلوی بود. هدف پیامبر«ص» از این کار این بود تا قبایل مزبور را با عمروبن عاص «رض» متحد و همراه سازد. عمروبن عاص«رض» حرکت کرد.بدین صورت که در روز پنهان می ماند و شبها حرکت می کرد و سیصد اسب جنگی با خود داشت . هنگامی که به دسته های جنگی دشمن نزدیک شد، با خبر شد که دسته های بزرگی را تشکیل داده اند. از این رو به وقت نماز عشاء در حالی که پراکنده بودند، در نزدیکی آنان فرود آمد. در این اثناء همراهان عمروبن عاص «رض» به جمع آوری هیزم پرداختند تا آتش روشن نمایند- زیرا سرزمینی سردی بود- عمر وبن عاص «رض» مانع از این کارشان شد . این موضوع بر همراهان وی گران آمد، تا آنجا که تعدادی از مهاجرین به تندی با او حرف زدند . عمرو بن عاص«رض» گفت:( شما دستور دارید به سخنان من گوش بسپارید واز من فرمانبرداری نمایید!) شخصی گفت: (پس این کار را بکن)

عمروبن عاص «رض» رافع بنَ مکِیث الجُهنَی را به سوی پیامبر«ص» روانه ساخت تا به او خبر بدهد که قبایل مزبور در یگان های بسیاری تجمع کرده اند و از آن حضرت«ص» خواست، با جنگجویان بیشتری او را پشتیبانی کند. لذا پیامبر«ص» ابو عبیده بن جراح را اعزام نمود و پرچمی به نامش برافراشت.

و دسته ای از سپاهیان مهاجرین همچون ابوبکر و عمربن خطاب «رض» و نیز انصار را به همراهش گسیل داشت. و به ابو عبیده (رض) دستور داد به عمروبن عاص«رض» ملحق بشود.

ابوعبیده بن جراح (رض ) به همراه دویست تن از مجاهدین از مدینه خارج شد . پیامبرصلی الله و علیه و سلم به ابوعبیده دستور داد تا همه در کنار یکدیگر باشند و متفرق نشوند. سپاهیان ابوعبیده به راه افتادند تا اینکه به عمرو بن عاص «رض» پیوستند. ابوعبیده خواست که بر مردم نماز بگزارد، اما عمروبن عاص«رض» جلو رفت و گفت:«تو بخاطر یاری و پشتیبانی من آمده ای و نمی توانی امام من شوی چون من امیر سپاه هستم و پیامبر«ص» تو را بعنوان یاری رسان و حمایت من فرستاده است» مهاجرین گفتند:(خیر، تو امیر سپاهیان خودت هستی و او امیر افراد خودش) عمروبن عاص«رض» گفت:«خیر (این گونه نیست) بلکه شما یاری کننده و امداد رسان ما هستید.»

ابوعبیده مردی خوش خلق ، نرم خو و با مدارا بود . وقتی دید اختلاف پیش آمده گفت:«ای عمرو حتما مطمئن باش! و بدان که آخرین توصیه ای که پیامبر«ص» به من کردند این بود که گفت : هرگاه نزد دوستت رفتی، با او همکاری کن و با یکدیگر اختلاف نکنید»

و به خدا سوگند ! اگر تو از من فرمانم نبری باز هم از تو اطاعت خواهم کرد. از این رو ابوعبیده از عمرو بن عاص«رض» اطاعت نمود و عمرو بن عاص«رض» بر مردم نماز گذارد.

تعداد افراد عمروبن عاص«رض»روی هم رفته به پانصد تن مجاهد می رسید. او شب و روز حرکت می کرد تا اینکه پا به سرزمین«بلی» گذاشت و آنان را مطیع خویش ساخت. وهر وقت به مکانی می رسید، به او خبر می رسید که قبل از او تعدادی اینجا بوده اند. و هنگامی که یگان های جنگی آن سرزمین، از آمدن سپاه عمروبن عاص«رض» خبر می یافتند ، پراکنده می شدند . عمروبن عاص«رض» با سپاهیان خود به دورترین نقاط سرزمین های بلی، عذره و بلقین رسید و در آخرین موضع آن به گروهی برخورد که بسیار نبودند. آنان یک ساعت به نبرد پرداختند و به سوی یکدیگر تیر پرتاب کردند. با حمله مسلمانان ، آنان گریختند. اما نتوانستند به سوی سرزمین های خودشان فرار کنند لذا ، پراکنده شدند. عمربن عاص«رض» تمامی آن نواحی را مطیع خود ساخت. او چندین روز در آن جا اتراق کرد. اما از تشکیل دسته ها و یگان جنگی و به جایی که فرار کرده بودند، خبری به گوشش نمی رسید. دسته های سواره نظام را اعزام می کرد و آنان با گوسفند و بز و شتر و گاو... بر می گشتند و ذبح شان می کردند.

حضرت عمروبن عاص«رض» در مسیر بازگشت به مدینه در شبی سرد که سردتر از آن متصور نبود، دچار احتلام شد. به همراهانش گفت:(نظرتان چیست؟سوگند به خدا که من محتلم شده ام و چنان چه غسل کنم می میرم.) از این رو آب طلبید و با آن وضو کرد و شرمگاهش راشست و تیمم کرد. سپس برخاست و بر همراهان خود نماز گزارد.زمانی که عمر بن عاص«رض» نزد رسول خدا«ص» قرار گرفت پیامبر«ص» درباره نماز خواندنش (همراه با جنابت) از او پرسید. عمروبن عاص گفت:(سوگند به خدایی که ترا به حق مبعوث نموده، اگر غسل می کردم می مردم. هرگز سردی بمانند آن ندیده بودم و خداوند فرموده است«و خویشتن را به هلاکت میفکنید. همانا خداوند بر شما مهربان است»{نساء:29}با این سخنان عمروبن عاص، رسول الله«ص» خندیدند و چیزی نگفتند.

چون مسلمانان دشمنانشان را شکست دادند، در طمع آنان بر آمدند و خواستند آنان را تعقیب کنند. اما عمروبن عاص مانع این کارشان شد. سپس همچنان که پیشتر گفتیم، خواستند آتشی روشن کنند تا خود را با آن گرم نمایند. اما عمروبن عاص«رض» آنان را از این کار نیز بازداشت. این ممانعت عمروبن عاص«رض» بر مسلمانان گران آمد.تاب این تهدید را که: هر کسی را که آتش برافزود،در آن می افکند، نداشتند. از این جهت، نزد رسول الله«ص» شکایت کردند.پیامبر«ص» در این مورد با او سخن گفت. عمروبن عاص«رض» در پاسخ گفت:«ناپسند دیدم که به تعقیب دشمن بپردازند چون ممکن بود نیروهای امدادی به همراه دشمن باشند.» این کار عمروابن عاص به شدت مورد پسند و تحسین رسول الله«ص» قرار گرفت و رأی و نظر او را ستود.

همچنان که اجتهاد او را درباره تیمم، با وجود آب و از ترس ضرر، تایید کرد. و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از اختلافی که میان عمرو بن عاص «رض» و ابوعبیده بن جراح روی داده بود، با خبر شد فرمود:«خداوند بر ابو عبیده بن جراح رحمت بفرست.» و این بخاطر تقدیر از موضع گیری و برخورد حکیمانه و خردمندانه ابو عبیده بن جراح بود. حضرت عمروبن عاص «رض»در این سریه ثابت کرد ، فرمانده ایست که به هنگام فرماندهی یک لشکر، از درنگ و تامل بهره می برد و بی ملاحظه و بی احتیاط نیست. و در کنترل و تسلط بر امور، فردی متین و برخوردار از شخصیتی قوی ست که به حفظ جان همرزمانش بسیار اهمیت می دهد. زیرا وی همان گونه که با شمشیرش می جنگید،با مهارتی چشمگیر به کمک عقلش با دشمنانش می جنگید. به همین جهت توانست در این سریه اش نتایج خیره کننده ای به دست آورده و تحسین و تقدیر رسول الله«ص» را بر انگیزد.

**3-ویران کردن بت سواع و در غزوات**

الف- پیامبر اکرم«ص» در رمضان سال هشتم هجری و به هنگام فتح مکه ، عمرو بن عاص«رض» را به فرماندهی سریه ای گماشت که وظیفه آن نابودی سواع ، بت قبیله هزیل بود.حضرت عمروبن عاص«رض» می گوید:«به بت رسیدم،در حالی که متولی و خادم آن در کنارش بود. خادم بت گفت:چه می خواهی؟ گفتم:پیامبر«ص» به من دستور داده، آن را ویران کنم. خادم گفت: نمی توانی .گفتم: چرا؟ گفت: بت مانعت می شود. گفتم: تا الان هم بر باطل هستی . وای برتو ! آیا می شنود و یا می بیند! لذا به بت نزدیک شدم و آن را شکستم . و به همراهانم دستور دادم و آنان گنج خانه اش را ویران کردند اما در آن چیزی نیافتند. سپس به متولی و خادم بت گفتم:«چطور دیدی؟» خادم گفت:«خویشتن را تسلیم خدا نمودم.»

ب- عمرو بن عاص«رض» در غزوه فتح مکه به همراه رسول الله«ص» حاضر شده بود. و سریه و هنگ نظامی اش را – پس از فتح مکه، در رمضان سال هشتم هجری- که هدفش نابودی بت سواع بود فرماندهی کرد. از این رو ماموریتش را به بهترین شکل به پیش برد و وظیفه اش را بر وفق مراد انجام داد . سپس به مکه مکرمه بازگشت.ایشان به همراه پیامبر«ص» در غزوه ی حنین در شوال سال هشتم هجری حضور داشت. هنگامی که مشرکین در این جنگ رو به فرار نهادند و به هر طرف، متفرق و پراکنده شدند، پیامبر«ص» رسول الله«ص» گروهی از اصحاب را برای جستجو و تعقیب آنان اعزام کرد.از این رو خالد بن ولید را به طرفی و عمروبن عاص را به سویی و سایر اصحاب را به اطراف دیگر،اعزام نمود. همچنین وی در معیت پیامبر«ص»در محاصره ی شهر طائف که در شوال سال هشتم هجری و بلا فاصله پس از غزوه حنین روی داد، حضور داشت .ا ما قبیله ی بنی ثقیف، در برابر محاصره پایداری نمود . پیامبر«ص» دستور به ترک طائف داد. دراین هنگام عیینة بن حصن، پایداری بنی ثقیف را ستود، در حالی که می گفت: «بزرگوارانی شریف اند.»

حضرت عمرو بن عاص«رض» برآشفت و گفت:«خدا تو را بکشد.! آیا از قوم مشرک که از پذیرفتن دعوت پیامبر«ص» سر باز زده اند، تمجید میکنی در حالی که برای نصرت و یاری او آمده ای؟

و بدین ترتیب عمروبن عاص«رض» به افتخار شرکت در جهاد تحت لوای رسول الله«ص» نائل آمد.

**سفیر به سوی عمان**

رسول الله صلی علیه وسلم، در ذوالقعده سال هشتم هجری ، عمرو بن عاص«رض» را برای دعوت دو قبیله «جیفر» و«عبد» به اسلام ، راهی سرزمین عمان نمود. این دو نفر یعنی «جیفر» و «عبد» دو فرزند جلندی و از نسل«أزد» بودند که پادشاه آنان«جیفر» بود . رسول الله«ص» به همراه عمروبن عاص«رض» نامه ایی را برای آن دو نوشت و آن را مهر کرد. حضرت عمرو بن عاص«رض» می گوید:«هنگامی که به عمان رسیدم پیش «عبد» رفتم که از میان آن دو بردبارتر و خوش خلق تر بود . گفتم:«من فرستاده ی پیامبر«ص» به سوی تو و برادرت هستم.»عبد گفت :«برادرم در سن و پادشاهی بر من مقدم است. من تو را نزد او راهنمایی می کنم، تا نامه تو را بخواند» لذا چندین روز پشت در، برادرش منتظر ماندم. سپس مرا فراخواند و پیش او رفتم و نامه مهر شده را به او دادم. «جیفر» مهر نامه را گشود و نامه را تا آخر خواند. سپس نامه را به برادرش داد. برادرش نیز همانند او نامه را خواند. مگر این که دیدم برادرش جیفر از او دل رحم تر و دل سوز تر بود .جیفر گفت:«امروز به من مهلت بده و فردا نزدم بازگرد» روز بعد نزد او بازگشتم. جیفر گفت:«من، درباره ی آنچه مرا بدان فرا خواندی، اندیشیدم. پس نتیجه گرفتم، چنانچه کسی را به آنچه در تصرف دارم ، مالک بگردانم ، ضعیف ترینم را بر بالا دستم حاکم گردانیده ام .}گفتم: پس من می روم. صبحگاه کسی را نزدم فرستاد(تا پیش او بروم.) لذا نزد پادشاه رفتم. پادشاه و برادرش هردو ، آیین اسلام را پذیرفتند و دعوت پیامبر«ص» را اجابت نمودند. و مرا برای گرفتن صدقه و قضاوت میان خود ، آزاد گذاشتند. هر زمان که کسی با من مخالفت می ورزید(در تایید سخن و عمل من) مرا یاری و کمک می نمودند.از این رو اموال صدقه را از ثروتمندانشان ستاندم و به تهی دستانشان باز گرداندم.در آن دیار ماندگار شدم تا اینکه خبر وفات پیامبر به ما رسید.) چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را به حکمرانی سرزمین عمان و اطراف آن گمارده بود.او پس از ملحق شدن پیامبر«ص» به رفیق أعلی، به مدینه منوره بازگشت. و این چنین عمروبن عاص«رض» توانست گروه و جمعی بزرگ از اعراب را به دین اسلام و سرزمین های وسیع را به سرزمینهای اسلامی ملحق گرداند.

حضرت عمروبن عاص«رض» به افتخار مصاحبت و همراهی رسول الله«ص» و افتخار شرکت در جهاد در زیر پرچم رسول الله صلی الله علیه وسلم و افتخار فرماندهی بخشی از سریه های آن حضرت«ص»،نایل آمد.وی یکی از سفیران پیامبر«ص» و نیز یکی از کار گزاران صادق و راستگویش به شمار می آمد....

**بخش دوم**

سفیر

حضرت عمرو بن عاص (رض) در جاهلیت از میان سایر کفار، با تازه مسلمانان، کینه توز ترین و سرسخت ترین برخورد را داشت. از این رهگذر در دو مرحله به نمایندگی از سران مکه، در تلاش برای استرداد و بازگرداندن مسلمانان پناهنده در سرزمین حبشه به مشرکین قریش و باز گرداندن آنان از آئین توحیدی، راهی حبشه گردید.

نخستین دوره ی سفارت عمرو به سرزمین حبشه پس از هجرت مسلمین بدانجا و به سال پنجم هجری، برمی گردد. اما دومین دوره ی سفارتش به حبشه بعد از صلح حدیبیه روی داد که موفق به شرکت در آن نشد. این دوره از سفارت او در اواخر سال ششم هجری یا اوایل هفتم به وقوع پیوست. اما تمامی تلاشهایی که عمرو بن عاص (رض) به کار برد، تا با اغواگری نجاشی، هدایای نفیس، سخنان نغز و شیرین و سعی در ایجاد تناقض میان باورهای مسیحی نجاشی و باورهای اسلامی مسلمانان پناهنده، بخصوص آنچه راجع به عیسی (ع) بود و به واسطه ی آن پادشاه حبشه را بر خواسته هایش متقاعد بسازد، نقش بر آب شد.

عمرو بن عاص (رض) در هر دو برهه ی سفارتش، از هیچ کوششی فروگذار نکرد تا حاکم حبشه را در باز گرداندن مهاجرین پناهنده به سرزمینش با سران قریش هم رای و همراه گرداند. اما برخلاف تلاشهای بی وقفه و مستمر در راستای دستیابی به هدف، با شکستی سنگین مواجه گردید.

با این همه، نه عمرو و نه قریش به هیچ وجه پیش بینی نمی کردند، تلاشهای شان بی اثر خواهد ماند. زیرا عمرو بن عاص (رض) تمامی تدابیری را که یک فرد توانا و زیرک از طریق ارسال هدایا ، تبادل آراء و خدعه و متقاعد ساختن طرف مقابل قادر به ارائه آن است، به کار برد. اما با تمامی این چاره اندیشی ها راه به جایی نبرد.

همان گونه که در سوی دیگر اشراف متنفد مکه توان دیپلماسی خود را از طریق برجسته ترین، مقتدرترین، زیرک ترین و توانمدترین افراد کار آزموده و با درایت خویش آزمودند، اما نتوانستند کوچکترین تحولی در اوضاع و شرایط مسلمانان در تبدیل امنیت و امید حاکم بر آنها به خوف و هراس و ناامیدی، ایجاد نمایند.

از قرائن و شواهد این گونه بر می آید که، استیصال و درماندگی عمرو (رض) در اجرای طرحها و پیش بینی های سران قریش به عنوان سفیر در سرزمین حبشه، او را به تجدید و بازنگری در موضع گیری اش در قبال مسلمانان وادار نموده باشد.

 بازکاوی در تحولات اعتقادی و ایدئولوژی تمکن یافته در وجود وی و نیز تحلیل روان شناختی در رویکرد تازه ی عمرو (رض) این برآورد را به دست می دهد که او سعی نمود میان مردم و گرایش به اسلام جدایی بیفکند، اما باعث سرازیری روز افزون آنان به دین اسلام شد. به آنان آزار و اذیت رساند، ولی بر دلبستگی

و علاقه مندی آنان به اسلام افزوده گردید. به کمک قریش دشواری هایی ایجاد نمود تا مسلمانان را از هجرت باز دارد، اما مسلمانان نخست به حبشه و برای بار دوم به مدینه هجرت کردند. و سعی نمود تا آرامش و امنیت مسلمانان مهاجر را مختل نماید، اما بر توان، اعتبار و تثبیت موقعیت آنان در آن دیار افزوده گردید. علاوه بر این، نه تنها کوششها و اقدامات مسالمت آمیز عمرو (رض) برای منحرف ساختن و منصرف نمودن مردم از گرایش به اسلام و آزار و اذیت آنان، و نیز تلاشهای نظامی و لشکرکشی برای درهم شکستن قوای مسلمانان و وارد آوردن خسارتهای مادی و معنوی بر بدنه ی اسلام به نتیجه نینجامید، بلکه در پایان پیامدهای منفی این مخالفتها در قالب شکست سپاهیان مکه و بر جای ماندن خسارت های مادی و معنوی از سوی آنان نمودار گشت. و لذا عمرو (رض) پس از رنجها و سختیهای بسیار، مأیوس و درمانده ماند و تلاشهایش جز در ناکامی و شکست ، به بار ننشست.

از این رهگذر است که عمرو، در تلاشهایش برای مقابله با دین الهی با توسل به تمامی روشها ، اعم از مسالمت آمیز و دیپلماسی و شیوه های نظامی به شکست برخورد. بدون آن که مجالی و لو اندک برای عرضه اندام و پیشروی هر یک از زمینه های مزبور، به دست آورده باشد. مسأله ای که او را وا داشت تا به این نتیجه برسد، که شکست و درماندگی برای ایجاد مانع در برابر این نهضت نه بدان دلیل که در اجرای اوامر کوتاهی ورزید، که دلالت بر وجود نیرویی قاهر، چیره و مافوق قدرت بشری، دارد.

و نه بدان سبب که از کفایت و شایستگی لازم برخوردار نبوده است. زیرا نبرد و ستیز او نه رویارویی قوا و نیروهای بشری با یکدیگر، که در یک طرف خود او، و در سوی دیگر آن، مسلمانان قرار داشتند بود ، بلکه رویارویی قوای یک انسان با نیرویی فراتر و ماوراء قدرت بشر و پدید آورنده ی این قدرت بود. لذا علی رغم بذل تمام کفایتها و فرو نگذاشتن هیچ کوششی، شکستها و ناکامی هایش یکی پس از دیگری، نمایان گشتند. بنا بر دلایل پیش گفته ،حضرت عمرو بن عاص (رض) پس از حصول یقین و باور راستینی که ریشه در اندیشه های ژرف ، عمیق و تفکرات مداوم وی داشت، اسلام خود را اظهار داشت. گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم- پس از گرویدن عمرو (رض) به اسلام به خوبی مؤید همین مطلب است، آنحضرت (ص) می فرماید: «اسلم النَّاسُ وَ آمن عمرو بن العاص» (مردم در ابتدای راه اسلام را پذیرفتند، اما عمرو بن عاص (علاوه بر پذیرفتن اسلام) بر آن یقین و قلباً تصدیقش نمود)

بنابراین جای شگفتی نیست که، آخرین مرز تفکرات مداوم و ژرف بینانه ی عمرو (رض)به حقانیت دین اسلام و پیروزی های متوالی اش و به ناکامی های پی در پی مشرکین قریش در سرزمین حبشه و در برابر نجاشی، منتهی شود.

از این رو، همان گونه که منابع معتبر آن را ذکر نموده اند، گرویدن خود به دین اسلام را ابتدا در حضور نجاشی اعلان می نماید و سپس به مکه باز می گردد و از آنجا مکه را با تمام اشراف، شهرت، ثروت، و عقائد و باورهای شرک آمیزش به مقصد مدینه و برای هجرت به سوی خدا و رسولش، ترک می گوید، تا بدین وسیله، گرویدن خود به دین اسلام را که پیش از آن به صورت پنهانی و در حضور نجاشی اظهار نموده بود، در حضور پیامبر (ص) آشکارا، اعلان نمود.

عمرو (رض) به وقت جاهلیت، به مشرکین قریش به طور خاص و مشرکین مکه به صورت عام، وابستگی داشت، و وفاداری و صداقتش را به قریش، به ویژه ساکنان مکه که برای همیشه بر عقائد مشرکانه ی خویش پایدار مانده و از اسلام روی بر تافتند، اثبات نموده بود. آنچه که عمرو (رض) بدان ایمان و باور داشت همچون پرستش و عبادت بتها و آنچه که خود قاصر و بینش سست اشراف قریش با استناد به تخیلات و آموزه های غیر واقعی، آنان را به دور دست ترین ضلالتها کشانده و عمرو (رض) را نیزبه آن بیراهه ها سوق داده بود، باوری بود مبتنی بر تقلید تعصب و جهل و به دیگری سخن قدم گذاشتن بر رد پای پیشینیان، و نه بر گرفته از فهم و دانش تدّبر و تعقل درست و اصولی و اصولاَ آنچه پس از پذیرفتن یک عقیده مترتب می شود بیش از آن که متکی بر عقل و استدلال باشد، تحت تأثیر عواطف و احساسات است و بیش از آن که فاصله ی خود را با عقل و درک نزدیک نماید، وجدان آدمیرا به بازیچه می گیرد. و نه اینکه دیده گان را می پوشاند. بلکه، پرده بر قلبها می افکند و حقایق را می پوشاند. اما با این وجود عقل فهیم و بینش وسیع و حقیقت یاب عمرو(رض)مسیر درست خود را در جعلی و ساختگی بودن آئین شرک و پرده برداشتن از حقایقعبادت خدایان سنگی، پیدا نمود. و بدین سان به کمک عقل و خرد خویشتن را شناخت. خردی که همواره او را مورد محاسبه قرارمی داد. و در کشمکش میان طفره روی از حقایق مسلم عینی و ادامه ی روش بی حاصل و بی نتیجه ی پیشین، و سنجیدن هر یک از دو روش، به تفکر وا می داشت. تا اینکه بالاخره در یافت، جایگاه درست و مناسب او نه میان صفوف مشرکین، بلکه در میان سپاهیان مسلمان و نه در همراهی شرک که، در معیت و همگامی با آئین اسلام، قرار دارد.

قبل از پیوستن عمرو بن عاص (رض) به جمع مسلمانان، در وابستگی و وفاداری وی به سران مشرکین قریش، هیچ گونه تردید و ابهامی وجود نداشت و در این وابستگی فردی مخلص و وفادار محسوب می شد.اما، علی رغو این موضوع و در ضمن برخورداری از صلاحیتهای برجسته ی فردی بدون آن که در مأموریت دو مرحله ای سفارتش، اهمال و سستی نماید و از ادنی ترین کوششی در این زمینه دریغ ورزیده باشد، شکست خورد. و خود را بر این مسأله متقاعد و مجاب ساخت که در برابر جریانی سیل آسا و بسیار شدید مقاومت و رهایی از کمند آن نیست. از این رو با درایت و دور اندیشی و برداشت عقلانی برتر خویش ترجیح داد، در جریانی قرار بگیرد که با اوست نه بر علیه او.

در اینجا بود که، جریان اسلام او را به سوی خود کشاند و قلباَ و با تمام وجود، به آغوش اسلام پیوست،در حالی که، سایر مردم تنها (در ابتدای مسیر) در محدوده ی اسلام قرار داشتند.

بدین ترتیب با گرویدن عمرو بن عاص رضی الله عنه به اسلام و پس از پایان یافتن صفحات تاریک جاهلی صفحه ی جدیدی از زندگی عمرو ورق خورد.

و وابستگی، صراقت و وفاداری خویش را (که تا پیش از آن نسبت به مشرکین داشت) به اسلام و مسلمانان ابراز نمود و با ایمان آوردن به اسلام، فرامین خدا و تعالیم پیامبر صلی الله علیه و سلم در قالب زبان، عقیده و شریعتاسلامی و در خلال زندگی وی نمایان گشت و بعدها به الگو و نمونه ای در فضائل و محاسن اخلاقی تبدل شد. این صحابی جلیل القدر، سومین دوره ی سفارتش را پس از پذیرفتن اسلام، بر عهده گرفت. عمرو در این مرحله از سفارتش که موسوم به سفارت نبوی است به نمایندگی از مسلمانان آن روز در سال هشتم هجرت به سوی دو طائفه ی جیفر و عبد که از فرزندان بنی جُلََند ساکن در سرزمینعُمان بودند، اعزام گردید. این دو قبیله به سلاله ی «ازد» تعلق داشتند که، حاکم آنها فردی از میان قبیله ی (جَیفر» بود. عمرو بن عاص (رض) دو قبیله مزبور را به اسلامی فرا خواند. حاکم به دعوت عمرو (رض) پاسخ مثبت داد و سپس برادرش «عبد» و به دنبال آنان بسیاری از اعراب ساکن «عمان» به دین اسلام گرویدند.

میان دو سفارت پیشین عمرو (رض) و عهده دار شدن سفارت در عهد نبوت تفاوت بسیار فاحشی وجود دارد. چو سفارتهای نخست او به مقصد حبشه که جهت درهم کوبیدن و تحت تصرف آوردن، اسلام نوپای مهاجرین صورت می گرفت، به نسبت مرارتها و سختیهایی که بر آثر غربت و جلاء وطن شدن، به مسلمانان تحمیل می شد، و با توجه به ناتوانی و حقارتی که در برابر مردم می دیدند، آینده ی روشنی را برای آنها متصّور نمی نمود. و نیز کوتاه آمدن نجاشی با پیشنهادهایی که عمرو (رض) برای استرداد مسلمانان پناهنده به سران قریش نزد او ارائه کرد، به تنهایی کافی بود، تا مسلمانان را به ترک حبشه و هجرت به مکه، وادار نماید. و بدین طریق جمعیت اندک مسلمانان را به سرانجام تاریکی که مشرکین از طریقآزار، شکنجه و اهانت و کشتار و شیوه های مختلفی که دشمنان کینه توز برای تهمیل خولسته های خود بر زیردستان بدان دست می زدند دچار سازند.

ولی سفارت او در عهد پیامبر (ص)، در حالی شکل گرفت که مملکتی وسیع با رعایا و ساکنان فراوان و به واسطه ی یک فرمانروا اداره می شد. دستاورد این دوره از سفارت عمرو (رض) (برخلاف دو دوره ی گذشته) این بود که ، طیف گسترده ای از مردمان آن دیار به همراه فرمانروای شان بدون اعتنا به جایگاه رفیع و مملکت وسیع و رعایای فرمانبرداری که در اختیار داشتند ، به اسلام گرویدند. عمرو بن عاص (رض) در دو سفارت ابتدایی اش، جز نتیجه ای اندک هیچ موفقیتی عایدش نشد. اما در سومین مرحله ی سفارتش موفق گشت. شکست او در سفارتهای قبلی اش امری دور از انتظار نبود. چون در صف باطل قرار داشت، و کسی که شکست خورد عمرو (رض) نبود بلکه شکست باطل و حرکت سست و ناپایداری بود که در ستیز با حق و حق جویان بر آمده بود. برخلاف سفارت وی در عهد نبوت ،که در پرتو حق و حقیقت تحقق یافته بود، لذا جبهه ی حق پیروز شد و به دنبال پیروزی حق، عمرو بن عاص (رض) نیز فائق و پیروز گردید.

بدون شک، عمرو بن عاص -رضی الله عنه - در هر دو عرصه ی پیروزی و شکست، چه هنگامی که سفیر مشرکین قریش بود، و چه آن هنگام که از سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم عازم دول و ملل دیگر گردید، در انتساب و اظهار وفاداری صادق و در عقیده و گرایشهای دینی خویش (در دو جبهه ی حق و باطل) فردی مخلص و راستگو تلقی می گردید. در غیر این صورت(در صورت عدم اطمینان و اعتماد) هر گز در جاهلیت از سوی سران شرک و اشراف قریش، مأموریت سفارت به وی تعویض نمی شد و نه از جانب رسول الله (ص) پس از پیوستن به اسلام، به سِمت سفارت نبوی نائل می آمد. و دین اسلام (همان گونه که در گفتار پیامبر (ص) می آید) تمامی آن چه را که پیش از اوست محو و نابود می سازد.

بدین ترتیب می توان مؤلفه ها و فاکتورهایی که حضرت عمرو بن عاص (رض) را از سایر همتایان مسلمانش به عنوان یک سفیر متمایز گرداند، در موارد زیر برشمرد:

نخستین فاکتوری که در خلال مراحل دو گانه ی سفارت عمرو بن عاص (رض) نمودار گشت عبارتست از: خلوص، صداقت، ایمان راسخ و باور استوار.

دومین فاکتور و مزیت عبارتست از: فصاحت و قدرت بیان ، عقلانیت و ذهنیت برتر ، حسن سلوک و خلق و خوی نیکو.

پیش از این در باب مزایای عمرو (رض) به عنوان یک انسان ، پیرامون خصائص برجسته ی وی ذیل عنوان عمرو بن عاص / سخنور و فصیح /سخن راندیم . از این رو نیازی به اعاده ی مبحث نیست . با نگاهی گذرا به ذکر پاره ای از شواهد که دال بر فصاحت فهم و بصیرت تیزبین و ویژگیهای والای اخلاقی این شخصیت بزرگ اسلامی دارد، بسنده خواهیم نمود.

چون مرور کوتاه و خلاصه بر این صفات در این موضع به نسبت سبط و تفصیل آن در مباحث گذشته، قرین فایده و استفاده بیشتر خواهد بود. و کسی که به بحث تفصیلی و دریافتن جزئیات علاقه مند است، می تواند به مطالعات و تحقیقاتی که در این زمینه صورت پذیرفته ، مراجعه نماید.

حضرت عمروبن عاص (رض) فردی عرب زبان بود. و اعراب به شیوایی در سخن و فصاحت بیان، شهرت داشتند. که از میان آنان قریش سهمی بیشتر در بهره مندی از این ویژگی را به خود اختصاص داده بود.

حضرت عمرو بن عاص (رض) در ضمن شهرت به فصاحت و سخنان شیوا، از رجال نامدار عصر خود به شمار می رفت که به نمونه ای از این امثله در قسمت سیرت ذاتی عمرو بن عاص (رض) (دانشمند و حکیم) اشاره کردیم. علاوه بر ویژگی مزبور، نویسنده ای با فرهنگ، فرهیخته و بلیغ در کتابت به نثرو نظم بود. چنان چه آثاری با مضامین شعری و خطبه های عریض و بلند از این صحابی بر جای مانده که، او را با شاعران و در رسته ی خطباء چیره دست آن روزگار پیوند می دهد.

کما این که، از جمله علماء فقهاءِ، محدثین و مجتهدین صاحب نظر در شریعت اسلامی و در طبقه ی مفتیان صحابه و از نخستین قضاة مسلمان در صدر اسلام، بر شمار می آمد. که قبلا در برشمردن خصائص والای انسانی عمرو بن عاص (رض) در بخش، عالم و فقیه به تفصیل سخن راندیم.

اما در برشمردن منش اخلاقی عمرو (رض) فردی از اصحاب این گونه او را می ستاید: (ما رأیت رجلاَ اُبین قراناَو لا أکرم خلقا، و لا أشبه سریرة بعلانیة)

«هیچ فردی را در برقراری پیوند آشکارتر و در خلق و خوی نیک سرشت تر و در ظاهر و باطن شبیه تر، همانند او ندیده ام»

و در باب توصیفِ اسلام عمرو بن عاص (رض) و ارزیابی قوَّت و میزان تأثیر تعلیمات اسلامی بر وی، در فرازی از سخنانش می آید:

(ما کان أحد أحبَّ اِلیَّ من رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا أجلّ فی عینیَّ منه و ما کنت أطیق أن أملأ عینی منه أجلالاَ له و لو سئلت أن أصفه، ما أطقتُ، لأننی لم أکن أملأ عینی منه)

«هیچ شخصی به نزدم محبوبتر و بزرگوارتر در مقابل چشمانم، به اندازه ی رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود . و به خاطر اجلال و هیبتی که داشت ، نمی توانستم چشمانم را به نگاه او روشن نمایم (توان خیره شدن به پیامبر (ص)را نداشتم) و در صورتی که از من بخواهند او را توصیف نمایم، تاب آن را نخواهم داشت. زیرا شکوه و اجلال آنحضرت (ص) توان ستودن را از چشمانم می ربود»

و در صورتی که حیاء و آزرم جای خود را در وجوذ آدمی بیابد، به خصوص در مرتبه اخلاص و نظیر آن چه در فوق دیدیم ، دلیلی است بر منشِ اخلاقی والا و شایسته فرد. یکی از مزّیتهای ویژه عمرو بن عاص (رض) این بود که با سخنان شیوا و رسا و دانایی و بصیرت اش هر کسی را که با او آمد و شد داشت، مبهور و شگفت زده می نمود . و با اخلاق حسنه و به واسطه ی ویژگیهای برجسته ی فراوانی که از آن بهره می برد، خواه در سازش و در میدان نبرد و خواه در سختی و آسایش، هر کسی را که به نوعی همنشین او بود،

مجذوب و اسیر خود می ساخت. و هر گاه در مجلس و انجمنی قرار می گرفت ، رونق و زینت آن مجلس بود. والظّاهر بین الناس إذ قام

**فاکتور و مزّیت سوم (صبر و شکیبایی، حکمت، خرد و آینده نگری)**

عمرو بن عاص (رض) در دو مرحله ی ابتدایی سفارتش که از سوی قریش برای دیدار با حاکم حبشه مأموریت یافته بود، برای تجهیز و تدارک مقدمات سفر از مکه به حبشه و نیز تهیه ی هدایای موردپسند نجاشی و اعیان دربار ، سخت کوشش و تلاش قابل توجهی از خود بر جای گذاشت.

در همین راستا برای حصول تضمین همکاری از اطرافیان پادشاه و همراه ساختن نجاشی با مطالبات سران مکه، دقت و احتیاط وی در انتخاب هدایای نفیس و گرانبها برای خواص دربار و جلب نظر آنان، قابل تأمل است.

کما این که، در زمینه تحقیق، تأمل و فهم تعالیم دین اسلام و به ویژه دیدگاه اسلام در باره ی عیسی مسیح علیه السلام و ارزیابی آن با تعالیم آئین مسیحیت که از کانال تناقضات بین دو آئین، جهت تشویق تهییج نجاشی در تنبیه و بازداشت مسلمانان پناهنده در پی دستیابی به آن بود، خونسردی و قدرت فائق آمدن بر احساسات را در او کاملا مشهود و نمایان می سازد.

نمونه دیگراین صبر و بردباری، رفت و آمد و تماسهای مستمرو طولانی مدت عمرو بن عاص (رض) در قالب مذاکرات و گفتگوهای دو جانبه ای بود که در حضور ویا عدم حضور مسلمانان با نجاشی و سران دربار صورت می داد.

تدابیر و اقدامات صورت پذیرفته ی عمرو (رض) در دو سفارت مزبور حاکی از حکمت و خرد و قدرت برقراری تعادل و انسجام وی در اموری از این قبیل، دارد. عمرو (رض) نهایت سعی و تلاشش را برای دستیابی به اهداف مورد نظر خود به کار برد. اما علی رغم کوششهای طاقت فرسا، در پایان به سازش با شرایط موجود و استیصال و درماندگی از ادامه ی راه، رضایت داد.

همچنین، در سومین مرحله از سفارتش، موسوم به سفارت نبوی که طی آن عازم سرزمین عُمان، گردید، بردباری و سعه ی صدر و حکمت فراوان را در او کاملا مشهود می سازد. برخورداری از صفات مذکور سبب گردید تا بر خصوصیات و ویژگیهای فرمانروا و برادرش، اطلاع یابد. از این رو، پس از آن که با برادر حاکم صحبت نمود و از سوی او اطمینان خاطر یافت شروع به گفتگو و عرضه ی اسلام به حاکم نمود. صحبتهای تمهیدی عمرو بن عاص (رض) با برادر حاکم، گمانه زنی و انگیزه ی وی را برای دخولِ حاکم و انضمام وی به دایره ی اسلام، تقویت نموده بود به طوری که مساعدتها و راهنمایی های صادقانه اش، کمک فراوانی به عمرو بن عاص (رض) در زمینه ی توفیق در مأموریتش، نمود.

حضرت عمرو بن عاص (رض) در چگونگی القای صحبتها و طرز بیانات و تدابیری که در موقعیتهای گوناگون در پیش می گرفت ، فردی حکیم و صاحب تدبیر، به حساب می آمد. چنان چه در این باب (حکیم و دانشمند) ذیلِ مختصات وی قبل از این به تفصیل صحبت کردیم.

فاکتور چهارم: قابلیت بالا در چاره جویی.

 سخن در باره ی در رابطه با زیرکی و ذکاوت عمرو بن عاص (رض) بسیار است .زیرا در زمره ی یکی از چهار فرد زیرک نامدار در طول تاریخ طولانی عرب به شمار می آمد که به حاضر جوابی ، هوش بالا و صاحب تجارت بلند مدت شهرت داشت. کافی است برای اثبات صفت مزبور به بخشی از اقوالش استناد نمائیم:

(ما دخلتُ فی شیءٍ قطّ، الاّ خرجت منه) «هر گز وارد مسأله ای نشدم مگر این که، پیروز و موفق از آن خارج شدم»

(لم أدخل فی أمر قط فکرهته، الا خرجت منه) « در هیچ امر ناگوار و دشواری قرار نگرفتم، مگر این که سالم آن را پشت سر نهادم.

(لیسَ العاقِلُ الَّذی یعرف الخیرَ من الشرّ و لکنَّه الَّذی یعرف خَیرَالشَّرین)

«دانا و عاقل کسی نیست که خیر را از شر و درست را از نادرست تمییز دهد، بلکه فردی است که میان یکی از دو شر، بهترین را برگزیند».

و نیز از زیرکان پیش قدم در زمینه ی دُها و چاره سازی و از معدود افراد کاردان و نکته سنج اعراب جاهلی و از صاحب نظران برجسته و مشهور عرب در طول تاریخ اسلام به حساب می آمد.

رخنه ی عمرو بن عاص (رض) در سپاه احزاب و جای گرفتن در میان فرماندهان دشمن که در قرار گاه های شان و در میدان نیرد با آنها می جنگید و رهایی وی از چنگ آنان، پس از اینکه رازش بر سپاهیان دشمن آشکار گردید و دریافتند که او خود فرمانده است نه فرستاده اش، دلایلی قاطع اند بر وسعت مکر و حیله ی او به ویژه در چاره جویی های نظامی.

نمونه ی دیگر، عمق زیرکی و حیلت عمرو بن عاص، رهایی از طرد نجاشی پس از برآشفتن نجاشی به هنگام سفارت نخستش در سرزمین حبشه بود. و پس از آن تفوق و برتری بدون چون و چرا در کسب موفقیتهای متوالی و نه موفقیت صرف در سفارت نبوی اش به سرزمین عُمان، است.

پشت سر گذاشتن بیابانها و کویرها در راه بازگشت از سرزمین عمان به مدینه و عبور از مناطق مین گذاری شده از مرتدین که پس از پیوستن آنحضرت (ص) به رفیق اعلی تحت تصرف افرادی چون قرة بن هبیرة و مسیلمة کذاب، در آمده بود و نجات از تیررس دشمنان سرسخت به ویژه مرتدین به تنهایی، که به شدت سعی در نابودی مسلمانانی دیگر در مقام و رتبهای پایین تر از او می نمودند، دلیلی است بر استعداد بالای او در چاره جویی ها و هوش و فراست خارق العاده و عملکرد بدون نقص و منطقی و دور اندیشی و زیرکی عظیم این صحابی توانمند.

تمام روّیه ها و دستاوردهای عمرو بن عاص (رض) در دو عرصه ی دیپلماتیک و نظامی، مجموعه دلایل ملموس و قاطعی هستند که بر توانایی وسیع وی در چاره جویی و ایده های راهبردی و بلکه تفوق و برجستگی او در این عرصه، دلالت می کنند.

فاکتور و مزیت پنجم / **خوش سیمایی و شمایل زیبا و مناسب./**

حضرت عمرو بن عاص رضی الله عنه دارامتی قامتی بلند درشت هیکل ، سیاه چشم و خوش سیما بود. رنگ سیاه به مو می زد و به لباس و پوشاکش اهمیت می داد. مع الوصف هر چند، به بهترین هیئت آراسته نبود، ولی به ظاهری مقبول و قابل پسند مزین بود. این هیئت عمرو بن عاص (رض)، به وقت اعزام او از طرف اشراف قریش به حبشه، او را نزد پادشاه حبشه و درباریانش زیبا، جذاب و با شمایلی آراسته جلوه می داد. سپس قرار گرفتن در رأس هیئت اعزامی به منطقه ی عمان در عهد پیامبر (ص) از او ظاهری خوش منظر و در خورِ شان اقوامِ عربِ او که از قبیله ی «أزد» به شمار می رفتند، می ساخت. زیرا هر یک از قبایل عرب و عمرو بن عاص دارای فرهنگی مشابه و بسیار نزدیک هم بودند. و هیئت و شمایل اعراب غالباَ متقارب و نزدیک به یکدیگر است.

ولی باید خاطر نشان ساخت که قابلیتهای ذاتی و درونی در مقایسه باهیئت و ظاهر، بسیار با اهمیت تر است. و هم چنان که پیشتر آمد تواناییها و استعدادهای درونی عمرو (رض) منحصر بفرد بود. و بسیار کم است، که چنین مزایایی در فردی دیگر جز او گرد هم آیند. ولی هیئت و ظاهر زیبا و مقبول و وجود آن نیز امری غیر قابل انکار است و از مزایای یک سفیر، قلمداد می گردد. از این رو ناگزیر به یادآوری و عدم اغفال از این مزیت بودیم.

اما مزایای پنج گانه مزبور که در عمرو بن عاص (رض) نمود یافته بود، تنها به او و عدم تحقق آن در سایر سفراءِ پیامبر (ص) محدود نمی گردید. بلکه این مزایا بدون استثاء در همه ی سفراءِ نبوی یافت می شدند. اما هر یک از مزایا به طور جداگانه، چه به نسبت کمی و چه به لحاظ کیفی در هر یک از سفیران به میزان همسان و برابر، گرد هم نیامده بود. بلکه به درجات و مراتب متفاوتی در میان هر یک از آنها وجود داشت.

 ولی این مزایا جدای از این که، به بالاترین سطح خود در عمرو بن عاص (رض) رسیده بودند و به هیچ وجه از سطح عالی و ممتاز آنها کاسته نمی شد بلکه همواره بر سطح و میزان کیفیت آنها افزوده می گردید. و بنا بر قاعده کلی، تفاوت در سطوح و درجات ارتفاع (بیشی یا کاستی) است. به عنوان مثال ، مزیت هیئت آراسته و پاکیزه در همه ی سفرایی که آنحضرت (ص)، به سمت فرمانروایان کسری در ایران و قیصر در روم و مقومس در مصر، اعزام می نمود، در درجه ی بالایی وجود داشت. زیرا این پادشاهان به هیئت و ظاهر بیرونی بسیار اهمیت می دادند و پیش از آن که متأثر از توانیها و کفایتهای درونی فرد باشند، تحت تأثیر شکل و ظاهر قرار می گیرند. و فرد خوش سیما و دارای هیئت و ترکیب گیرا از وجهه ای مقبول و قادر به تأثیر بیشتر در برابر آنان و برازنده تر به آنان است که با استقبال و خوش آمد گویی از سوی این فرمانروایان مواجه شود.

آن چه از بر شمردن ویژگیها و مزایای اساسی پنج گانه ایی که پیش از پانزده قرن در سفراءِ پیامبر (ص) جسته می شد و آن چه از ورای ذکر ضوابط و معیارهایی که پس از آنحضرت (ص) خلفاءِ راشدین و جانشینانش و نیز خلفاءِ بنی امیّه و بنی عباس در انتخاب نمایندگان و هیئت های اعزامیِ خود، اعمال و پیاده می نمودند، دنبال می کردم، این بود که آرزو می کردم مسلمانان و دولتمردان مسلمان در عصر حاضر صفات مزبور را بر سفراء و نمایندگان خویش تطبیق دهند. زیرا چنین می نماید و یا این گونه به نظر می آید ، این رهبران در صددند که، این فاکتورها و ویژگی ها در سفرایشان گرد هم نیاید و یا اصلا خواهان آن نیستند این صفات در نمایندگان شان وجود داشته باشد.

نتیجه آن است ،که انتصاب اکثر این سفراء از سوی دول اسلامی جز عده ای انگشت شمار، بدون تردید نه برای خدمت به کشورهای شان که خواسته یا نا خواسته، در راستای تأمین مصالح دشمنان شان صورت می گیرد. و چه بسا این نمایندگان پیش از هر کس بدین امر واقفند.؟

لذا، در این نمایندگان نه نشانی از صداقت و وفاداری، ایمان و عقیده ی استوار، فصاحت و سخنوری، دانش و معلومات لازم وجود دارد و نه از عمل به دانسته ها، سلوک و اخلاق حسنه با تمام مصادیق آن، شکیبایی و بردباری در حل مشکلات و معضلات، حسن تدبیر، وسعت در چاره جویی و زیرکی و آراستگی در هیئت و شمایل، در آنها اثری به چشم می خورد. و همین بس که بگوئیم جز آسیب و زیان برای کشورهای خویش، حاصلی در پی نخواهند داشت.

 پایان ترجمه:24/6/89 ه.ش

 1431 ه ق